

# نپین

همانگونه که بود

مترجم : مازیار



نویسنده : اناتوایی اوناچارسکی

دیجیتال کننده کتاب : نینا پویان

# (لنین)

## همانگونه که بود

نویسنده: آناتولی لوناچارسکی

مترجم: ر. مازیار

«از پای تا سر، لنین يك انسان تازه بود.»  
«این همان ویژگی فوق‌العاده اوست»  
«و به او جاذبه توصیفناپذیری می‌بخشد»  
لوناچارسکی

انتشارات ابوریحان

۱۳۶۰

مجموعه‌ای است از مقالات،  
گزارش‌ها، سخنرانی‌ها و خاطرات  
آناتولی لوناچارسکی درباره  
ولادیمیر ایلیچ لنین.

«متن‌های این کتاب به وسیله لوناچارسکی  
جمع‌آوری و توسط «تیتف» مطالعه و مورد  
بررسی قرار گرفته است.»

---

خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان نبش مشتاق انتشارات ابوریحان تلفن ۶۶۲۰۸۴

(لنین) همانگونه که بود

نویسنده: آناتولی لونا چارسکی

مترجم: ر. مازیار

انتشارات: «نووستی». مسکو، ۱۹۸۰  
(بمناسبت یکصد و دهمین سالگرد تولد لنین)

چاپ اول اردیبهشت ۱۳۶۰

حق چاپ و نشر محفوظ است

بها: ۲۰۰ ریال

---

## فهرست

۵	«لونا چارسکی» استاد چهره‌پرداز سیاسی
۱۳	رزمنده‌ای به خاطر سعادت بشریت
۱۷	لنین
۴۱	درباره شخصیت لنین
۵۱	وضع ظاهری لنین
۵۳	حرکات لنین
۵۹	لنین، دانشمند و نویسنده سیاسی
۵۸	چند خاطره از لنین
۱۰۳	ملاقات با ولادیمیر ایلیچ در مهاجرت
۱۰۹	سرنگونی سلطنت استبدادی «خاطرات»
۱۱۳	ورود لنین
۱۱۷	سهولتی در شامگاهان
۱۲۳	خاطرات جبهه
۱۲۵	لنین در شورای کمیسرهاى خلق
۱۲۹	چگونه وزارت آموزش را اشغال کردیم
۱۳۳	بدرود
۱۴۷	رهنمودهای لنین و وظایف آموزش هنری
۱۵۴	لنین و جوانان
۱۶۵	گرامی‌ترین نام در علوم انسانی
۱۶۷	بمناسبت دویستمین سال فرهنگستان علوم
۱۷۱	لنین و هنر
۱۸۱	به مناسبت صدمین سال تئاتر «الکساندر نیسکی»
۱۸۳	فرهنگ در روسیه و غرب
۱۸۷	پس گفتار

## «لونا چارسکی» استاد چهره پرداز سیاسی

بیش از پنجاه سال پیش ، «آنا تولی لونا چارسکی» در يك سخنرانی که به لنین تخصیص داده شده بود درباره رفیق هم‌رزمش چنین میگفت: «..... این مرد بقدری کارهای تحسین‌برانگیز انجام داده که مسلماً سالها سپری خواهد شد تا مطالعه ، تحقیق و تفسیر آنها به طرز شایسته و رضایت‌بخشی امکان‌پذیر گردد.»

در طی دهه‌های اخیر ، علاقه به شخصیت و عقیده لنین نه تنها کاهش پیدا نکرده بلکه رو به فزونی گذاشته است . شمار زیادی از آثار ادبی و عملی به او تخصیص یافته است . آثار و نوشته‌های لنین با تیراژ عظیمی به ۱۲۸ زبان انتشار یافته است . طبق مدارك رسمی «یونسکو» آثار لنین درجهان بیش از هراتر دیگر خواننده دارد . با این وصف ، هنوز تا امروز ، این شخصیت بزرگ و کارغول‌آسای او در همه جهات و جوانب نشان داده نشده است .

خاطرات معاصران و هم‌زمان لنین، خوانندگان را بخود میکشاند، کشتی که با گذشت زمان کاستی نمی‌پذیرد . همگان میخواهند در جریان اقدامات پر جسته و مسلم شخصیت این رهبر و انسان قرارگیرند و از مشخصات عصری که در آن زندگی میکرده آگاهی یابند . در این زمینه ، تا کنون بیش از ۱۵۰۰۰ اثر انتشار یافته است . میان این همه نوشته‌ها ، آنچه لونا چارسکی به رشته تحریر در آورده جالب‌تر است . «آنا تولی لونا چارسکی» (۱۹۳۳ - ۱۸۷۵) شخصیت سیاسی و

علمی، نویسنده چیره دست سیاسی حزب، هنرمند برجسته، سالمهای دراز همسراه «ولادیمیر ایلیچ» بوده، رنجهای مهاجرت های اجباری، شادیهای پیکارهای انقلابی، دشواریها و موفقیت های ساختار اولین کشور جهانی کارگران و دهقانان را چشیده است. نوشته های او از نیروی ایمان، عمق وجدان، شور و هیجان ادبی سر چشمه میگیرد.

میراث ادبی «لوناچارسکی» شامل قریب صد نوشته، مقاله، طرح و خاطرات در باره لنین میباشد. برخی از آنها چندین بار چاپ و منتشر شده و پاره ای نیز فقط توجه کارشناسان را بخود جلب کرده است.

مجموعه حاضر که به خواننده عرضه میگردد، شامل مباحثی است که با نوشته های دورانهای متفاوت ارتباط پیدا میکند و بیان و شرح نوعی زندگی و مبارزه و رهنمود کارگران سراسر جهان میباشد.

چه عاملی، جذابیت نوشته های «لوناچارسکی» را فراهم میکند؟ قبل از همه باید گفت که این آثار بدست کسی نوشته شده که لنین را از نزدیک می شناخته، سالمهای متمادی، یا بعد از انقلاب و هنگام ساختمان بنای عظیم کشور شوراهای با او در ارتباط بوده است. نویسنده، از وقایعی که در این کتاب سخن بمیان آورده، شناخت کتابی نداشته، بلکه همانگونه که خود میگفت، شناختها و آشنائی های او مدیون شواهد سمی و بصری بوده است. اینها مدارك گرانبهای میباشند و ارزش آنها تا آن حد بزرگ است که ما را قادر میسازند مختصات لنین را در پرتو این وقایع مورد داوری قرار دهیم.

«لوناچارسکی» از احساس قوی مسئولیت برخوردار بود و میتواند درباره زندگی و فعالیت های لنین داوری و با صحت و درستی آنرا نقل و بیان دارد. او چنین مینوشت: «یاد آوری يك لحظه از گفتگو با لنین» نه از لحاظ شخصی بلکه به منظور نشر آن، بسیار نگران کننده است. حافظه انسان آن اندازه قوی نیست، هر کلمه از گفتگو را که آنموقع چندان مورد توجه قرار نگرفته مانند کتیبه ای که روی سنگ حك میشود در خاطر بسپارد، بنابراین مراجعه به این کلمه که بوسیله شخص بزرگی ایراد شده، چنانچه مورد تحریف قرار گیرد بسیار وحشتناك خواهد بود.»

و با آنکه «لوناچارسکی»، یادداشتی تنظیم نکرده و خاطراتی ننوشته تا با مراجعه به آنها خاطره گفت و گوهایش با لنین را زنده کند

معادلك باسواس و دقت زایدالوصفی توانسته، مسائل اساسی، یعنی گرانبهارترین چیزهائی را که در جریان این مصاحبه‌ها دیده و یا شنیده نقل و بیان کند .

همانگونه که خودش میگوید ، «مانند يك عكاس ، با صراحت و وضوح توانسته تصاویر را روی صفحه حساس عکاسی ضبط کند . صحت این مدعا این است که دهها شاهد که «لوناچارسکی» نامی از آنها به‌میان آورده در بیوگرافی لنین که از طرف موسسه (مارکسیست - لنینیست) حزب کمونیست اتحاد شوروی چاپ و منتشر شده زندگی یافته‌اند .

روشهای تحقیقی که از طرف «لوناچارسکی» به‌کار گرفته میشوند دارای يك فایده مسلم و بدون تردید می باشند . وی تصویر اجتماعی و روان شناسانه لنین را با استفاده از يك سلسله تصاویر مربوط به شرح حال مردان مشهور سیاسی ، نویسندگان ، انقلابیون و هنرمندان همه دورانها و ملیتهای گوناگون ترسیم مینماید : «دنيس دیدرو» Denis Diderot ، «ژان ژاک روسو» Jean-Jaque Rousseau

« ا . هرزن» A. Herzen « ن . چرنیشفسکی » N. Tchernychevski ، «ل. تولستوی» L. Tolstio ... در همه این آثار . صحت و درستی روان‌شناسانه، زبان گویا و مجسم‌کننده، استدلال صحیح بخوبی دیده میشوند . «لوناچارسکی» در دنبال این کارهای تحقیقی ، دست به کار بیوگرافی نویسی زد . اما بعداً، بیکی از اصل‌های موردعلاقه‌اش سخت دل‌بستگی پیدا کرد: ارائه بیوگرافی‌ها در يك مایه وسیع تاریخی و اجتماعی ، تحلیل آثار مشاهیر در رابطه مستقیم بامقتضیات دورانی که در آن می‌زیسته‌اند .

این اصل ، در آثار «لوناچارسکی» به صورت کاملترین شکل در مورد لنین به مرحله اجرا در آمد . وی، شکل رهبری را به صورت پویا، در عمق مبارزات طبقاتی ، در ایجاد يك بخش نوین ، در بلوغ شرایط پیروزی انقلاب سوسیالیستی عرضه میکند .

همبستگی و ارتباط ناگسستنی لنین با روند انقلاب جهانی ، مراحل تغییر شکل يك سیاستمدار که «زائیده جنبش کارگری روس در يك چهره تاریخی با بعد جهانی» بود با يك شکل قانع‌کننده‌ای نشان داده شده است . انگیزه نوشته‌های متعدد «لوناچارسکی» چنین بود: «لنین محرك همه نهضت‌های انقلابی روس، اراده<sup>(۱)</sup> نیرومند يك پرولتاریای



بلوغ یافته روس ، مبارزهٔ عظیم کارگران و دهقانان سراسر جهان بوده است . نویسنده اعلام میدارد : ما مارکسیست‌ها بخوبی میدانیم که شخصیت تاریخ را ایجاد نمیکند ، بلکه این تاریخ است که شخصیت را به وجود می‌آورد . اما کدام تاریخ ؟ از یکسو با بیست و پنجسال رشد حزب پرولتاریا در شرایط سیاسی استثنائی ، با کلیه حلقه‌های زنجیر گسترش انقلاب روس و از سوی دیگر با همهٔ فعالیت پرولتاریای غرب که در مارکسیسم تشریح شده است . تنها ، اوج بلوغ طبقهٔ پیشاهنگ کارگر روس بود که ارتقاء و تعالی عده‌ای از رهبران برجسته و از جمله تعدادی از بزرگترین نوایغ را امکان پذیر ساخته است .»

شایستگی بی‌چون و چرای «لوناچارسکی» در نوشتن بیوگرافی ، در فهم و دریافت درست و انتقال ویژگیهای آنها به نحو بارز و کیفیت‌های خاص شان به شخص مورد نظر نهفته است . وی توانسته است پاره‌ای از جهات فعالیت و شخصیت لنین را که معاصران او به اندازه کافی موفق به روشن کردن آنها نشده‌اند اعلام دارد . آنچه که «لوناچارسکی» را متمایز میکند ، هوش و فراستی است که او در زمینهٔ پیچیده و بفرنج روانشناسی رهبری ، زندگی داخلی او ، «عملیات ویژه برجسته» او که فقط به لنین تعلق دارند و از اهمیت اجتماعی عظیم کمتری برخوردار نیستند به کار میگیرد .

یکی از این اعمال برجسته ، فقدان هرگونه «شیفتگی» در لنین میباشد ، او یک کمونیست تمام عیار بوده است . در یکی از آثار «لو-ناچارسکی» که در بارهٔ لنین نوشته شده و در سال ۱۹۱۹ انتشار یافته چنین میخوانیم : «فکر میکنم که لنین هرگز در فکر خویش نیست ، هرگز در آئینه تاریخ خود را نمی‌نگرد ، او در این فکر نیست که آیندگان در بارهٔ او چه خواهند گفت ، بطور ساده آنچه که بایستی انجام دهد انجام میدهد .»

فقدان هرگونه شیفتگی در لنین به این مفهوم بود که نامبرده در عین اطلاع و شناخت از نیروی فکری و اخلاقی خویش ، مردی بود ساده ، فروتن و طبیعی و هرگز خود را مورد ستایش قرار نمیداد . هیچگاه شایستگی‌های تاریخی استثنائی خود را نمی‌ستود . با وجود اینکه مقام مهمی در اداره کشور داشت ، باوجود قدرت عظیمی که در حزب دارا بود ، هیچوقت تفوق شخصی یا موقعیت خویش را به رخ

دیگران نمیکشید ، روابط خود را بدون هیچگونه تفرعن با دیگران بر قرار میساخت .

بر اساس گفته «لوناچارسکی» نیمی از خصیصهٔ لنین در ارادهٔ آهنین او نهفته بود ، این استعداد را داشت که همهٔ تلاشهای اساسی را در خود متمرکز سازد . «ارادهٔ لنین در سازمان بندی کلیه فعالیت‌های حزب کمونیست نقش محرکی داشت؛ بدون اینکه حتی يك لحظه خود را از اکثریت حزب جدا سازد ، لنین به معنای واقعی کلمه ، نیروی محرک و فعالی برای حزب بود.»

«لوناچارسکی» میان سایر خصوصیات لنین ، هوش وسیع ، قدرت فکری فوق‌العاده ، شناخت علوم و معارف و نیروی اندیشه تئوریک او را در پیشاپیش سایر خصوصیات قرار میدهد. نویسنده اظهار میدارد این خصوصیات اجازه داده که لنین نه تنها در نتیجه گیریمهای علت و معلولی مسائل ، در اندیشه بیک نقطه نظر انتقادی، در رعایت نظرات علمی ، در بکار گیری مجموعهٔ شناخته‌های اجتماعی ، علمی و فنی که بعد از مارکس و انگلس بدست بشریت جمع آوری شده اقدام کند بلکه آنها را با کشفیات ارزنده و جاودانی، با جواب گفتن به داغ‌ترین پرسش‌های مبارزه انقلابی با واقع‌بینی و آینده نگری غنا بخشیده و به «رهبری» تبدیل شود که تاریخ در جستجوی او بود.

«لوناچارسکی» بر این عقیده بود که خوش بینی انقلابی لنین ، او را از لحاظ اجتماعی ، بمنزلهٔ يك رهبر و يك راهنما مشخص میکنند. درسالهای مشقت بار که محصول واکنش‌های سیاسی بود، در سالهای زندگی سرشار بود .

در روزهای بسیار سخت انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ، هنگامی که آخرین پیکارها در اطراف کاخ زمستانی ، دژ جهان کهنه ، جریان داشت ، موقعی که هوسها و جاه‌طلبی‌ها افسار گسیخته بودند لنین ظاهر بسیار آرام و حداکثر تسلط و تمرکز برخوردار بود، در خاطرات «سمولنی (۱) در شب بزرگ» چنین میخوانیم: «ولادیمیر ایلیچ»، خود را مانند ماهی در آب حس میکرد؛ خوشحال بود، بدون وقفه کار میکرد، در يك گوشه نشسته فرمانهای خود را که حالا میدانیم روزی می‌بایستی

---

۱- موسه تعلیم و ترتیب در شهر «سن پترزبورگ» که از سال ۱۷۶۴ به دختران اشراف تخصیص یافته بود؛ این موسه هنگام انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ستاد عملیاتی لنین بود و رهبر انقلاب از آنجا قیام مردم را هدایت میکرد. بعدها اینجا مقر حکومت شوروی گردید.

صفحات درخشان تاریخ قرن را تشکیل دهند ، تدوین مینمود (۲)  
این ویژگیهای قابل ملاحظه ، نفوذ قاطع و مساعدی بر رفقای  
مبارزه انقلابی داشت و ایمان پیروزی آنها را در راهی که زندگیشان  
را وقف آن کرده بودند تقویت مینمود .  
خاطرات معاصران ، آکنده از فعالیت سیاسی لنین است و زندگی  
خصوصی و شخصی این مرد بزرگ در آن جای کوچکی دارد .  
« نادر داکنستان تی نونا کروپسکایا . »

### Nadejda Konstantinovna Kroupskaia

همسر لنین چنین میگوید: لنین تقریباً باهیچکس رابطه خصوصی  
نداشت: روابطش ساده و دوستانه بود.

با اینهمه همسرش توضیح میدهد که : « ایللیچ » همواره عنایت  
خاصی نسبت به « لوناچارسکی » داشت، هنر و قریحه « آناتولی واسیلویچ »  
جاذبه و تأثیر خاصی روی او میگذاشت .

« لوناچارسکی » یکی از نادرترین افرادی بود که اجازه داشت در  
قلمرو احساسات شخصی لنین وارد شود. او این کار را به مثابه یک  
سعادت عظیم، مانند بهترین لحظات زندگی خود محسوب میداشت، در این  
برخوردها، « ولادیمیر ایللیچ » صمیمی تر از حد متعارف رفتار میکرد: با این  
توجه آنچه که نزد لنین رنگ صمیمیت و خصوصیت داشت، دارای  
ارزش بزرگ انسانی بود ، « لوناچارسکی » میکوشید در خاطرات خویش  
آنها را حفظ و به خوانندگان عرضه کند .

« لوناچارسکی » بارها اعلام داشت که وضع و موقع سیاسی و اعمال  
رفتار لنین، از عینیت های مبارزه انقلابی ناشی میشود. لنین رفیقی  
بزرگ، دقیق و رؤف بود، ولی وقتی که پای مصالح مردم به میان می آمد  
به آدمی مصالحه ناپذیر تبدیل میشد .

همانگونه که « لوناچارسکی » به طرز با شکوهی نشان داده، با آنکه  
لنین شیفته تغییرات انقلابی جهان بوده معذالك نه تعصب داشت و نه  
خشك و جزمی بود و به مسائل علت و معلول اكتفا نمیکرد .  
« لوناچارسکی » که در کنار یک روح عمیق و یک اراده غیر قابل  
انعطافی قرار داشت، میدانست که لنین به زندگی عشق میورزد. این  
عشقی است بسیار بزرگ : اشخاصی که در این مدار قرار میگیرند، نه  
فقط رهبری سیاسی او را می پذیرند بلکه شیفته و فریفته او میشوند .

۲- منظور نخستین فرامین دولت شوروی است؛ فرمان صلح، فرمان مربوط به اراضی.

فرقی نمیکند که این اشخاص چه و که باشند : آدمهای بزرگ یا مردم کوچک، آدمهای احساساتی مانند «ماکزیم گورکی» یا دهاتیهای سده لوح و بی تجربه ای که از اعماق «پنزا» Penza (۱) برخاسته باشند .  
 لنین، خواه در مقام رهبری و خواه در لباس مردم عادی، قادر بود رشته‌های پیوستگی خود را از توده‌ها بگسلد. گفت‌وگوهایش با کارگران و دهقانان که دست اندر کار ساختن جهان تازه‌ای بودند و مناسبات بشری نوینی به وجود می‌آوردند، به لنین یاری میداد تا تجارب عملی آنها را با آزمون‌های خویش در آمیزد و نبض کشور پهناور را احساس کند . زیستن و کارکردن برای خاطر دیگران، چنین بود قانون زندگی لنین . اتفاقی نیست که «لوناچارسکی» برای توصیف رشته پاره نشدنی لنین با کارگران مینوشت که «ولادیمیر ایلینچ» مردی بود با اصالت، دهقانی، با مشرب روشنفکران، با مکتب کارگران .

\*\*\*

این کتاب به مناسبت یکصد و دهمین سالگرد تولد لنین که میلیونها مردم در سراسر جهان آنرا جشن خواهند گرفت انتشار می‌یابد. این نشان احترام و سپاسگذاری عمیق نسبت به مردی خواهد بود که همه وقایع انقلابی جهان قرن بیستم ، کلیه حوادثی که در آغاز يك دوره جدید تاریخ بشریت به وجود آمد بانام پرافتخارش بستگی پیدا میکنند. هـنـو زامروز هستند اشخاصی در سنین مختلف ، با اعتقادات سیاسی گوناگون ، با تجربیات متفاوت که میخواهند پاسخ پیچیده‌ترین پرسش‌های خود را که بر اثر توسعه اجتماعی کنونی پدیدار شده‌اند در اندیشه‌های لنین باز یابند .

امروز ما در میراث او ، و گاهی با نگرانی ، رهنمودها و اندرزهای او را برای مبارزه و ساختار اجتماعی خویش می‌جوئیم. اینها کلماتی است که «لوناچارسکی» نیم قرن پیش آنها را بر زبان آورده است . این سخنان تا چه حد میتواند مساله روز باشد !

عمق ، درخشش ، درستی روانکاوانه آثار «لوناچارسکی» بما اجازه میدهند که این دوران فراموش ناشدنی را بهتر شناخته و قرابت فکری خود را با لنین بهتر درک کنیم .

این امکان هست که شخصیت خلق شده وسیله «لوناچارسکی» تا حدی ذهنیت خود را حفظ کند ، اما این امر بطور مسلم ، زائیده

\* نزدیک مسکو با ۲۵۴ هزار نفر جمعیت.

احساسات شخصی همزمان و معاصران لنین میباشد که برای ما بسیار  
گرامی بود و به سیمای انسانی این رهبر بزرگ آب و زنگ خاصی  
می بخشد .

(تیتوف)

«افکار مارکسیستی ، تاکتیک»  
«مارکسیستی، خصلت مارکسیستی»  
«وجود دارند ولنین این خصلت»  
«مارکسیستی راداشت. وما هرکدام»  
«بایستی از او تقلید کنیم.»  
(لوناچارسکی)

## (رزمنده‌ای به خاطر سعادت بشریت (۱))

بسیاری چیزها دربارهٔ لنین گفته و نوشته شده است دشوار است که انسان در کنار این رهبر نباشد و عظمت او را حس نکند . اما اگر از کسی که نداند لنین را چگونه پیش خود مجسم کند ، در باره اش سؤال شود خواهد گفت، لنین يك ماتریالیست، يك متفکر پراتیک ، يك انسان غیر ذهن‌گرا میباشد که همهٔ حملات و ترفندهائی را که رقیب علیه او طرح ریزی میکند، بطور کامل و دقیق ضبط و بلافاصله دفع میکند ، که این مرد دارای نیروی عظیمی است و باواقع گرائی آن را بکار می‌بندد .

بنا براین اگر کسی به لنین نزدیک باشد ، همان هوائی را که لنین استنشاق میکند تنفس کند و در همان محیطی که لنین زندگی میکند زندگی کرده باشد خواهد گفت که دنیا بندرت ایدآلیستی همچون او را دیده است .

«ولادیمیر ایلیچ» هیچگاه از ایدآلش ، از ایمانش ، از عشق بی - پایانش سخن نمیگوید و دوست ندارد دیگران نیز در این باره صحبت کنند. از نظر او این امر واضح است . پس لنین به چه چیز اشتیاق و تمایل دارد ؟ به افتخارات یا به قدرت ؟ میدانیم که چنین نیست . او هرگز به خویش نمی‌اندیشد . لنین يك فرد معمولی و يك رهبر است. او در شمار آن ایدآلیستهای جنت مکان نیست که دردنیای رویاهای شیرین خود فرورفته باشند یا در جستجوی آن باشد که خود را با يك

آینده ایدالی که با واقعیت‌های امروزی مغایرت دارد انطباق دهد .  
نه ، «ولادیمیر ایلیچ» نیک میدانند که هدف یک چیز است و تلاش بمنظور  
نیل بدان چیزی دیگر . او بخوبی دریافته است که به قلمرو صلح ،  
برادری و سعادت جز با یک مبارزه بی‌امان علیه نیروهائی که راه  
را سد میکنند دست نمیتوان یافت . در آنجا ، کوچکترین فکر ایدالیسم  
راه ندارد ، یک روحیه فوق‌العاده خونسرد و آرام لازم است تا بتواند  
به قلمرو مخفی‌ترین و زنده‌ترین گوشه‌های این واقعیت نفوذ کرده و  
خود را از هرگونه توهم و پندار بدور نگهدارد .

هنگامی که من فرصت آن را می‌یافتم که روحیات لنین را مورد  
دقت قرار دهم ، ازجوی که در اطراف او وجود داشت ، تعجب و حیرت  
زده میشدم . هر نوع خصوصیت از این محیط رخت بر بسته بود . و  
این بدان معنا نبود که لنین طبیعت انسان را با تمام جزئیات آن در  
نیافته باشد ، اما ، دروهله اول ، نزداو ، ایدال و شناخت استوار و اراده  
انعطاف ناپذیر برای کارکرد در جهت تحقق بخشیدن به این ایدال  
تجلی پیدا میکرد . اقدامات اساسی او در یک روانکاوی پرولتاریائی  
در یک فعالیت منطقی ، در یک کار انجام شده با حداقل صرف نیرو ،  
در یک عمل اصولی برای رسیدن بههدف که قلب و روح آدمی خواستار  
آن است خلاصه میشد . این یک بستگی عمیق لنین با پرولتاریا و حزب  
کمونیست میباشد ، زیرا حزب کمونیست به مشابه حلقه زنجیراست  
که پرولتاریا را با تمام ابعادش به رهبر انقلاب جهانی متصل مینمود .  
و هر یک از ما ، حتی کوچکترین مان ، با زندگی‌ای سروکار داریم  
که لنین آن را به سرحد کمال رسانده و همه‌مان از هوائی تنفس  
می‌کنیم که لنین استنشاق مینماید .

ما حق آن را داریم که بگوئیم : زنده باد رهبرما ، اما باز باید  
بگوئیم : زنده باد پرولتاریا که شایستگی آن را داشته چنین رهبری  
را به وجود بیاورد !

فقط پرولتاریا می‌توانست چنین کاری را انجام دهد ، زیرا همه  
کارهائی که به جوهر و ذات پرولتاریا مربوط و به نیروی سازنده او  
متکی است ، محرك مبارزه خونین او برای نیل به آرمانها میباشد ، همه  
این عملیات به کاملترین شکل در این چهره نیرومند تجلی پیدا کرده  
است . وجود یک چنین رهبر ، برای جنبش و توده‌هائی که تحت رهبری

او قرار دارند، سعادت بزرگی محسوب میشود .

---

توضیح : برای نخستین بار ، این مقاله و با همین عنوان در  
روزنامه «گودوک» Goudok انتشار یافته و تا کنون تجدید  
چاپ نشده است



## (لنین)

### (۱)

رفقا ما می‌خواهیم بطور اجمال ، جایی را که لنین در تاریخ کشورمان روسیه احراز کرده و بطور کلی مقامش را در تاریخ برایتان توضیح دهم ، و من برای رسیدن به این منظور ، شما را در جریان چند خاطره شخصی که از او دارم قرار خواهم داد ، درست تر بگویم ، خواهم کوشید تا ضمن طرح يك كروکی ، نیرخ زنده «ولادیمیر ایلیچ» را برای شما نمایان سازم، اینکار بمن محول شده است.

پدر بزرگ «ولادیمیر ایلیچ» دهقانی بود که در حاجی طرخان به کشت و زرع می‌پرداخت\*. پدرش يك دهقان روشنفکر برخاسته از میان خلق بود که به زندگی روستائیان عشق می‌ورزید و از اعتماد و علاقه شاگردان خود بر خوردار بود. در پایان زندگی ، مقام شاخصی در امر آموزش و تعلیم احراز کرد ولی هیچگاه تسلیم و اسیر کارهای اداری و تشریفاتی نگردید. او يك آموزگار فداکار برای مردم بود ، به انقلابیون زمان خویش عشق می‌ورزید ، فرزندان را با روحیه انقلابی ببار آورد پسرا شدش «الکساندر اولیانف» Alexandre Oulianov آدمی بود بسیار سرشناس ، اشخاصی که در زمان تحصیل با او آشنائی

---

\* اسناد پرونده‌های انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم حاکی از آن است که پدر لنین «اولیانوف» در حاجی طرخان رعیت بی‌چیزی بود، پدر بزرگ لنین نیز دهقانی بود وابسته بزمین «سرف».

داشتند ، تاکید می‌کنند که نبوغ او کمتر از «ولادیمیر ایلیچ» نبود. «ایلیچ» هنوز کوچک بود که «الکساندر» به جنبش انقلابی پیوست و به عضویت سازمان «نارودنیا ولیا» Narodnia Volia \* یعنی «اراده خلق» درآمد و در توطئه‌ای که هدف آن قتل تزار بود شرکت داشت. اما توطئه آشکار گردید «الکساندر اولیانف» محکوم به اعدام شد چند روز پس از اعدام او، «الکساندر مندلیف\*\*» یکی از دانشمندان برجسته روس، در یکی از سخنرانیها با تأسف فراوان از او چنین یاد کرد .... این قبیل مسائل لعنتی اجتماعی، اینگونه شور و هیجان که به اعتقاد من برای انقلاب بیموده است چه استعدادهای درخشانی را با خود بدیاری نیستی میکشاند !!

اما «الکساندر اولیانف» بیموده فدا نشد، او نه تنها به عنوان يك عضو شجاع و فداکار سازمان «اراده خلق» میراثی از خود گذاشتگی و قهرمانی بجای گذاشت بلکه در قلب و روح «ولادیمیر» جوان که سرشار از يك کینه انقلابی بود و برای خاطر خلق تحت ستم و مشاهده بی عدالتی ها در جامعه شدیداً رنج می‌کشید، شعله تازه‌ای برافروخت: «ولادیمیر- ایلیچ» سوگند یاد کرد که همه زندگیش را وقف توده مردم و مبارزه علیه «رومانف» ها و همدستان آنها کند.

با این ترتیب ، «ولادیمیر ایلیچ» از طریق پدر و برادر با انقلاب گذشته یعنی «اراده خلق» پیوند داشت : همه فکر و روحش صرف یافتن راهی میشد که بشریت رنج دیده را یاری دهد . «ولادیمیر ایلیچ» با تمام روح و فکر خود ، همه رنجهای زمین را پذیرا شد، با اشتیاق فراوان، با منطقی‌ترین و مؤثرترین وجه، خویشتن را وقف پایان بخشیدن به این رنجها و مرارتها کرد . در جستجوی وسیله‌ای بر آمد که با قاطعیت او را به هدف برساند .

---

\* «نارودنیا ولیا» به معنای «اراده خلق» يك سازمان انقلابی بود که در آغاز سال ۱۸۸۰ به وجود آمد. هدف این سازمان مبارزه با سلطنت «ستبد تزاری بود». گردانندگان کمیته اجرائی این سازمان از انقلابیون حرفه‌ای بودند و «الکساندر اولیانف» میکوشید در برنامه این سازمان بعضی از تره‌های مارکسیستی را بگنجاند.

\*\* دیمتری ایوانویچ مندلیف (۱۹۰۷ - ۱۸۳۴) یکی از شیمی‌دانهای معروف روسیه و جهان و تدوین‌کننده جدول مشهور عناصر شیمیایی بود و در زندگی اجتماعی شخصیت ممتازی داشت.

در آنجا بود که لنین خود را در مقابل يك برخورد مضاعف میدید. دكترین «كارل ماركس» ودكترین توسعه و رشد پرولتاریای روسیه . دكترین ماركس روشن می‌ساخت که سرمایه چگونه پیدا میشود، رشد می‌کند و می‌میرد و لنین همانگونه که ستاره شناس، ستارگان دور دست را مطالعه و موجودیت آنها را ثابت میکند، پیش بینی مینمود که پرولتاریای بوجود آمده از سرمایه، با دست آن مجهز و سرانجام بر سرمایه پیروز میشود.

این دكترین که از رویای سوسیالیستی، علمی به وجود آورد، در آن موقع از طرف بهترین متفکرین روسیه که «گئورگی پلخانوف»\* G.Plekhanov را باید از مشهورترین آنها شمرد مورد توجه قرار گرفت. در مطبوعات روسی که در خارج چاپ میشد، «پلخانوف» این فکر که مارکسیسم در روسیه میتواند مورد عمل قرار گیرد را توسعه داد. این يك کار بزرگ بود.

\*\* «پوپولیسیت»ها یعنی خلق‌گرایان که نسل بعدی «اراده خلق» بودند و تغییر فکر و ماهیت داده بودند، دردنبال انقلابات بزرگ و با خودداری از شرکت در مبارزه قطعی و مسلیم، از لحاظ کمیت نقصان پیدا کرده و عبارت‌پردازیها و جملات پرطمطراق را جانشین شور و هیجان انقلابی نموده بودند، فقط در حرف، نه در عمل خود را دوستان خلق می‌نامیدند آنان تحت تأثیر افکار اندیشمندان ورزمنندگان سالهای خیزش نهضت «چرنیشفسکی» و «ژولیا بوف» قرار داشته و تأیید میکردند که روسیه راه جداگانه‌ای را دنبال میکند که سرمایه‌داری نمیتواند در آنجا رشد و توسعه یابد، زیرا بازارهای داخلی روسیه بی‌رونق بوده و بازارهای خارجی را نمیتواند فتح کند، که پرولتاریا همواره بصورت يك اقلیت ناچیزی خواهد ماند،

---

\* گئورگی والانینویچ پلخانوف (۱۸۵۶ - ۱۹۱۸) یکی از شخصیت‌های مهم جنبش کارگری بود. او یکی از سوسیالیستهای بزرگ روس، یکی از انترناسیونالیست‌های معروف مبلغ مارکسیسم و دانشمندی برجسته بود.

\*\* پوپولیسیت نهضتی بود که هدفش مبارزه علیه تراریسم بود و بر توده مردم اتکاء داشت.

\*\*\* نیکلای گاوریلوویچ چرنیشفسکی (۱۸۸۹ - ۱۸۲۸) دموکرات انقلابی و متفکر

بزرگ روس بود که زندگی خود را وقف مبارزه با استبداد و رژیم برده‌داری نمود. لنین درباره او میگفت: او این استعداد را داشت که همه وقایع سیاسی دوران ختویش را جهت ببخشد.

در نتیجه مانند گذشته باید چشم امید خود را به دهات و اجتماعات دهقانی دوخت. بنا براین، نه اجتماعات دهقانی و نه طبقه روشنفکر روسیه *Intelligentsia* آن قدرت را نداشتند که روسیه را از تبلیغات مسموم یا تروریسم، از شیوه‌های مبتذل بیرون بکشند. این دکتربین هیچکس را ارضاء نمی‌کرد. هنگامی که «ولادیمیر ایلیچ» قدم به صحنه فعالیت گذاشت، طبقه روشنفکر روسیه، دسته‌جمعی از انقلاب‌کناره می‌گرفتند و حتی نسبت به آن نظر نامساعدی ابراز می‌داشتند.

دوره‌ای بود که دکتربین «تولستوی» و افکار خورده بورژوازی که می‌خواست با «چیزهای کوچک» در پیشرفت‌های فرهنگی مشارکت داشته و همه‌چیز را به این منجلا بکشاند، رواج فراوان داشت. روح بدبینی حکمفرما بود. آنچه که در بین سالهای ۱۸۶۰-۱۸۷۰ موجودیت و حیات داشت، نابود شده بود. در سالهای ۱۸۸۰ محیط زندگی تیره و یأس‌آلود بود.

میشد درك كرد كه نسل جوان آنموقع، (دانش‌آموزان و دانشجویان) وقتی شنید که جز «پوپولیسیم» یعنی خلق‌گرایی راه‌های دیگر انقلابی وجود دارد، چگونه گوش‌های خود را تیز کرد. «ولادیمیر ایلیچ» با صمیمیت و اشتیاق وافر، به سوی بزرگترین سیمای نسل جوان روی آورد. بلافاصله به مطالعه گزارش‌های «پلخانوف» و آثار «مارکس و انگلس» و تحقیقات آمار اساسی پرداخت. نخستین اثر قانونی «پلخانوف» درباره گسترش مفهوم «مونیستی»\* تاریخ و کتاب شورانگیز «پیترو سترووه» *Pitro Strouvé* راجع به سرمایه‌داری در روسیه، هنوز انتشار نیافته بود که لنین برای اولین بار اثر مهمی با عنوان «دوستان خلق کیانند»<sup>(۱)</sup> را به چاپ رسانید.

بهترین بخش طبقه روشنفکر روسیه  
که متعلق به زحمتکشانشان باشند به  
اردوی کارگران می‌پیوندند: در دوران  
چرنیشفسکی به سوی طبقه دهقان و  
به طرف پرولتاریا در زمان لنین.  
سامگین

\* روش فلسفی که عقیده دارد موجودات از يك عنصرند که گاهی مادی است (مونیسیم ماتریالیسم) و گاهی هم (مونیسیم و روح) است. (مونیسیم و اسپریتوآلیسم).

این اثر که بصورت يك جزوه انتقادی بود، پوپولیست‌ها «خلق-گرایان» و نظریاتشان را که کمپنه و از اعتبار افتاده بود بباد انتقاد گرفته بود، مطالب این اثر درخشان، روشن و قانع‌کننده و علمی بود و مدلل میساخت که طبقه کارگر حتماً بایستی اداره جنبش انقلاب را بدست گیرد. از این زمان به بعد، این مرد جوان، این دانشجوی نابغه پیش‌بینی میکرد که طبقه دهقان بدون پرولتاریا موفق به انقلاب نخواهد شد، زیرا نیاز به کارگر دارد، و طبقه کارگر تنها خواهد توانست این انقلاب را انجام دهد مگر اینکه پیشاهنگ طبقه دهقان باشد و بمنافع آنها و کارگران وفادار بماند. در این اتحاد طبیعی میان يك طبقه که راهنماست و طبقه دیگر که اکثریت عظیم جمعیت را تشکیل میدهد، «ولادیمیر ایلیچ» شرط حتمی و مسلم و بی‌چون و چرای پیروزی را آشکارا مشاهده میکرد.

مسئله این جزوه نمیتوانست بطور قانونی و آشکار چاپ و انتشار یابد. اما حالا، ما که آن را میخوانیم (بسیاری از ما، حتی مارکسیست‌های قدیمی نیز برای اولین بار آنرا مطالعه می‌کنیم، زیرا این جزوه پنهان نگه‌داشته شده بود، من خود نیز آنرا بعد از انقلاب خواندم.) همگی از صراحت نقطه نظرهایی که در آن درج شده به حیرت می‌افتیم و اهمیت و ضرورت وجود «ولادیمیر ایلیچ» را در انقلاب روسیه درمی‌یابیم.

اندکی بعد، کتاب دیگری با نام مستعار «تولین» Toulین بوسیله لنین انتشار یافت که در آن از کتاب مارکسیستی «پیترو سترووه» سخت انتقاد میشد زیرا در این کتاب، درباره سیر تحول و ستایش از سرمایه، نوعی مارکسیسم دروغی، آشتی‌ناپذیر، خنثی، عاری از انرژی انقلابی، مطالبی به میان آمده بود.<sup>۲</sup> «ولادیمیر ایلیچ»، شخص «پیترو سترووه» را اطلاعاتی در نوعی فساد و تباهی خورده بورژوازی میدانست که روشنفکران دورافتاده از خلق، برای نیل به مقاصد خود از کارگران استفاده کرده و چهره‌شان را در زیر این نقاب می‌پوشاندند، شاید هدفشان انجام يك کودتای لیبرال در يك چهارچوب کاملاً بورژوازی خلاصه میشد. وی در مقاله خود که بنام مستعار «تولین» امضاء شده بود، ضمن حمله به «پیترو سترووه»، رفورمیسم و منشویسم را مورد انتقاد قرار میداد.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، «ولادیمیر ایلیچ» يك روستازاده با مشرب روشنفکرانه بود. او با کارگران نیز تعمیم یافته بود. احساسی که او در این محافل برمی‌انگیخت فراموش‌ناشدنی بود. فکرش پرولتاریا را

مجنوب میکرد. یکبار که به ملاقات او میرفتند، برای همه زندگی به مبارزه انقلابی می پرداختند.

به علت داشتن افکار انقلابی، از دانشگاه «غازان» اخراج شد. در شهر پتروگراد بازداشت و به سیبری تبعید گردید. هنگام تبعید کتابی نوشت بنام (گسترش سرمایه داری در روسیه)<sup>۳</sup> که آشکارا انتشار یافت؛ در این کتاب افکار نادرست «پوپولیست»ها (خلق گرایان) که رشد سرمایه داری را در روسیه غیرممکن میدانستند محکوم شده بود. این اثری بود اساسی و مهم که لنین از ارقام و آمار استفاده کرده بود، به طوریکه در کلیه محافل انقلابی، نویسنده آن به عنوان یک آمارشناس در امور اقتصادی روسیه شناخته شد.

«ولادیمیر ایلیچ» از محل تبعید فرار و به خارج رفت.<sup>۴</sup> اولین اندیشه اش این بود که به «پلخانوف» بپیوندد و افکار پراکنده مارکسیستی را جمع آوری و دست به کار انتشار یک روزنامه بزند. نام این روزنامه را «ایسکرا» Iskra (جرقه) گذاشت و سخنان یک دکابریست\* رادر سرلوحه آن نوشت که گفته بود: «از جرقه است که شعله برمی خیزد» و از این جرقه ای که «ولادیمیر ایلیچ» از سویس به روسیه میفرستاد چنان شعله ای برخاست که در چهارگوشه دنیا دیده شد، شعله ای که نظیر آن تا آنموقع بوجود نیامده بود.

«ولادیمیر ایلیچ» جزء یکی از رهبران اصلی طبقه کارگر و بخشی از طبقه روشنفکر بود که در حزب سوسیال دموکرات مجتمع شده بودند درآمد. بزودی دو جریان مهم در این حزب پدیدار شد: یک جریان که میخواست با استفاده از کارگران، یک انقلاب بورژوازی برپا نماید و جریان دیگر که درصدد برپا کردن یک انقلاب سوسیالیستی بود و به امکان آن باور داشت. مشاجرات قلمی آنان بدینصورت بود: جناح خورده بورژوازی مشتاق انقلاب بورژوازی بود، بی آنکه از آن آگاهی داشته

---

\* دکابریست ها، اشراف انقلابی روس بودند که میخواستند یک حکومت مشروطه در روسیه بوجود بیاورند. ۷۰ درصد سرواژ و استبداد تزاری مبارزه میکردند. آنان در دسامبر سال ۱۸۲۵ قیام کردند و این قیام سختی سرکوب شد و بهمین دلیل آنها را دکابریست میگویند (دسامبر را در زبان روسی دکابر میگویند)

باشد، طرفداران این فکر جناح چپ را تشکیل میدادند و با طبقه کارگر و نیروی سازنده آن لاس میزدند؛ این جناح تأکید میکرد که روسیه هنوز پایه مرحله بلوغ نگذاشته و از لحاظ اقتصادی کشوری است عقب مانده، از آنجا که تا آن موقع در هیچ کجای دنیا، انقلاب سوسیالیستی بوجود نیامده، چگونه امکان داشت در روسیه چنین انقلابی پا بگیرد؛ این فکر جدی نیست. جناح دیگر که کاملاً کارگری بود میگفت: روسیه دارای بار انرژی فوق العاده‌ای است، وضع دهقانی روسیه ایجاب میکند که یک انقلاب ارضی صورت گیرد؛ اگر طبقه کارگر بتواند با طبقه دهقان متحد شود، اگر کارگران بتوانند زمین مالکان بزرگ را بین دهقانان تقسیم کنند و از پشتیبانی آنان اطمینان حاصل نمایند آنگاه طبقه کارگر آنچنان نیرومند خواهد شد که نه تنها انقلاب دموکراتیک را به پایان خواهد برد بلکه موفق خواهد شد همه مواضع انقلابی سوسیالیسم را اشغال نموده و تحقق آن را جزء هدفهای اولیه خود قرار دهد.

سازش ناپذیری این دو جناح چنین بود: یا بایستی از لیبرال‌ها حمایت کرد و نقش دوم را ایفا نمود و متعاقباً به عنوان مخالف، سندلیهای سمت چپ پارلمان را بنا به روش اتریشی یا درست‌تر بگوئیم روش آلمانی اشغال کرد یا اینکه بورژوازی را سرکوب و بدهقانان تکیه کرد و انقلاب را تا جائیکه امکان داشت گسترش و توسعه داد و به‌جمله‌ایان تفهیم کرد که راه سوسیالیسم آغاز شده است. در این نقطه بود که منشویکها و بلشویکها راهشان از هم جدا میشد. «ولادیمیر ایلیچ» در رأس جناح بلشویکها قرار گرفت، این بار نه به‌عنوان یکی از رهبران، بلکه در مقام رئیس و رهبر بی‌چون و چرای آن.

با برخورداری از بزرگترین قدرت که در عین حال محبوب جناح انقلابی بود، از این‌پس، اهمیت «ولادیمیر ایلیچ» با تاریخ روسیه و نقش رهبری بلشویسم روسیه بستگی پیدا میکند.

در سایه تلاشهای فراوان بلشویکها و لنین، انقلاب روسیه بیک انقلاب بزرگ تبدیل شد، بسیار مهمتر از انقلاب کبیر فرانسه، انقلابی که از لحاظ معنا و مفهوم برتر از همه انقلابهای گذشته بود، انقلابی که توانست همه بازماندگان فئودال، همه بازماندگان رژیم بوروکراسی ارباب‌رعیتی را از بین برده و کشور را در جهت کمونیسم سوق دهد.



انقلاب پرولتاریائی اکتبر این امر  
را در روسیه امکان پذیر ساخت تا  
پرولتاریا که در يك صنعت متمرکز  
به کار مشغول بود از حمایت دهقانان  
که بر اثر بی عدالتی به انقلاب کشانده  
میشدند برخوردار گردد. این انقلاب،  
موجودیت حزب کمونیست روسیه را  
که در بوته تاریخ گذاخته شده بود  
ممکن الوقوع گردانید.  
(خصلت انقلاب اکتبر)

روسیه در پرتو انقلاب، در حد جهانی قرار گرفت. روسیه نخستین  
انقلاب سوسیالیستی را به انجام رسانید و از غرب دعوت کرد که چنین  
کند. آخرین انقلاب دموکراتیک اروپا بوسیله روسیه صورت گرفت؛  
شرق نیز به انجام این کار دعوت شد. بایکی کردن این دو انقلاب، روسیه  
این حق را بدست آورد که انقلاب بزرگ خلقهای مستعمره غیراروپائی  
را که بر ضد اسارت و انقیاد برخاسته بودند به انقلاب عظیم اروپائی و  
آمریکائی که در کار تغییر سرنوشت بشریت از سرمایه داری به کمونیسم  
میباشند پیوند دهد. همه این رویدادهای باشکوه، نقش «ولادیمیر ایلیچ»  
را که در تاریخ جهان ایفا شده مشخص مینماید.



## (۲)

ما، مارکسیست هستیم و همگی خود را به این اسم می‌نامیم، زیرا در وجود کارل مارکس شخصیت بزرگی می‌یابیم که قانون جنبش تاریخ جهانی را تدوین کرد، وجود او در بیان مبارزه پرولتاریائی و رویدادهای دنیائی، در یک شخصیت بشری تجسم پیدا کرده است. کارل مارکس، تمایلات آزادمنشانه بشریت را به صورت یک تئوری درست درآورده است، وی مبارزه برای آزادی را بطور علمی توجیه کرده است، او با هزاران شاهد مثال، راه چگونگی پیشرفت را نشان داده است، بهمین جهت ما او را مرد بزرگ تاریخ جهان میدانیم.

«ما مارکسیست‌ها میدانیم که شخصیت، تاریخ را نمی‌سازد بلکه تاریخ شخصیت را بوجود می‌آورد. «ولادیمیر ایلیچ» ساخته شده تاریخ است. اما کدام تاریخ!! از یکسو با بهره‌گیری از بیست و پنج سال رشد حزب زحمتکشان در شرایط سیاسی استثنائی و گسترش زنجیری انقلابهای روسیه و از سوی دیگر با استفاده از همه فعالیت‌های پرولتاریای غرب که در مارکسیسم توضیح داده شده است. تنها اوج آزمودگی طبقه کارگر پیشرو روسیه، اعتلاء تعدادی از رهبران برجسته و نوابغ بزرگ را باعث شده است. (خصلت انقلاب اکتبر)

امروز، چهره دیگری، چهره بزرگ «ولادیمیر ایلیچ» در کنار این نابغه بزرگ قرار داد. «ولادیمیر ایلیچ» دکترین مارکس را به مرحله اجرا درآورد. مارکسیستها و سوسیال دموکراتهای غرب چکاری انجام دادند؟ قبل از ۱۹۱۴ سوگند یاد کردند از هرگونه حمایت از میلیتاریسم بورژوازی خودداری کنند و با بایکوت کردن کارگران هرگونه اقدام که خلقها را به سود بورژوازی بجنگ بکشاند پاسخ مناسبی بدهند، هرکدام از آنان در کشورشان، کارگران را مانند گوشت دم توپ وادارد کردند زیر پرچم میهن پرستی دروغین از منافع سرمایه داران دفاع نمایند و این يك نقض عهد شرم آور و وحشتناکی بود. تنها چند فریاد اعتراض شنیده شد، فریاد مردانی که از اطاعت از موج میهن پرستی افراطی (شوونیسم) که حتی کارگران را نیز در خود فرومیبرد سر باز زدند، تنها معدودی از انسانها به آرمان بشریت و سوسیالیسم وفادار ماندند که در میان آنها بایستی لنین را در شمار اولین اعتراض کنندگان نام برد. در کنفرانس های سوسیال دموکرات «زیمروالد» Zimmerwald\* و «کینتال» Kienthal\*\* و روزنامه های دست چپی آن زمان این اعتراضات اعلام شد: ما نه طرفدار انگلستان و متحدانش هستیم و نه هواخواه آلمان و همدستانش. ما نیروی بزرگ جهانی و دشمن همه امپریالیستها، بهر شکل و بهر کیفیت میباشیم. و در بطن این نیروی جهانی کار، من چنین عقیده دارم که لنین بلافاصله از همه طرف، به عنوان يك رهبر بلامنازع شناخته شد.

تا آن موقع، لنین را به عنوان رئیس نیمی از ضعیف ترین جنبش روسیه، که خود نیز بسیار ضعیف بود می شناختند. اما از آن پس، دنیا در او به چشم يك حصار محکم و استوار، يك رهبر، يك سازمان دهنده حقیقی انترناسیونالیسم نگریست. دستهای زیادی به سوی او دراز شد. همه آنهایی که به نیروی کارگری معتقد بودند، در وجود لنین يك

\* کنفرانس «زیمروالد» يك کنفرانس بین المللی سوسیالیست بود که در ۱۹۱۵ در «زیمروالد» سویس برقرار شد. موضوع اصلی که در این کنفرانس مطرح شد، مساله مبارزه پرولتاریای جهان علیه امپریالیسم و جنگ بود و کنفرانس در این زمینه اعلامیه ای انتشار داد.

\*\* این کنفرانس در «کینتال» سویس در سال ۱۹۱۶ برپا شد و دستور جلسه عبارت بود از پایان بخشیدن به جنگ اول جهانی.

قهرمان بزرگ رزمنده را مشاهده کردند.

لنین نه فقط به رزمندگان انقلابی علیه امپریالیسم توصیه کرد که در مملکت خویش علیه دولت حاکم مبارزه کنند، بلکه نمونه این نبرد را نیز در روسیه مشاهده کنند. لنین، علیه تزاریسیم و حکومت بورژوا، بطور خستگی ناپذیری می‌جنگید. با این ترتیب، همه احزاب کارگری اروپا، نمونه‌ای از تاکتیک درست را دریافت داشتند.

لنین حوصله فراوانی داشت. هرگز در قبال پیام‌هایی که ما به غرب می‌فرستادیم و جز بازتاب کوچکی دریافت نمیداشتیم، کلمه‌ای بر زبان نمی‌آورد. ما انتظار داشتیم انقلاب روسیه که تصمیم گرفته بود به نفوذ و قدرت بانکداران، اربابان و مالکان بزرگ پایان بخشد و در آغوش يك سلسله انقلابهای جدید فوری در کشورهای آماده‌تر از ما، به منظور پیروزی کمونیسم جای گیرد. شش سال سپری میشود. این انقلابها آزمودگی و بلوغ پیدا نمی‌کنند، عملیات آنها پیگیری میشوند، سرنگونی دولت‌ها آرام آرام تحقق پیدا میکند؛ مثلاً در آلمان، بطور وضوح مشخص میشود و انقلاب دق‌الباب میکند. (۱) دنیا عوض میشود و جلو‌دیدگان ما بدو بخش تقسیم میشود. یکطرف فاشیسم که پشت نقاب فرهنگ و دموکراسی، به سوی دیکتاتوری بورژوازی حرکت میکند، از سوی دیگر، کمونیسم با آرمانهای واضح و مشخص عرضه میشود.

لنین راهنمایی است در مقیاس جهانی، زیرا شخصیتی است برجسته و یکی از اصولی‌ترین محرك سرنگونی استبداد، همانگونه که تاریخ آنرا مشخص ساخته است.

رفقا، اکنون میخواهم تصویر کوچکی از شخصیت لنین را برای شما رسم کنم.

نخستین چیزی از او که در شخص تأثیر میگذاشت، هوش و بینش فراوان او بود. جای بسی خوشحالی بود که آدم در شورای کمیسرهای خلق شرکت کند و لنین را به بیند که باکمال دقت، به موضوعی که مطرح شده میاندیشد، آنرا مورد مطالعه و سنجش قرار میدهد و سپس از آن نتیجه گیری مینماید و با این نتیجه گیری همه گفتگوها و مشاجرات پایان می یابند: اگر او از عده ای پشتیبانی میکرد، اگر بین نظرات بعضی ها یا برخی دیگر، بطور غیرمنتظره ای وساطت مینمود، این عمل با چنان دلایل و مدارکی همراه بود که هیچکس نمیتوانست آن را رد کند، مسائلی که در آن موقع مطرح میشد به سرنوشت کشور ارتباط پیدا میکرد، حل آنها مستلزم تلاش فوق العاده ای بود. این الزام، در نزد لنین چندان مرئی نبود. اما معنای آن این نبود که لنین آنرا سرسری گرفته، موضوع را جدی و اساسی تلقی نکرده است. هرگز. هرگز. او ذوق و سلیقه خود را اعمال نمی نمود: وقتی از چیزی اطلاع نداشت، پرسشهای زیادی مطرح میکرد و مدارک لازم را جمع آوری مینمود، مسئولیت وسیع خود را که برشانه هایش سنگینی میکرد احساس میکرد. و این امر مانع از آن نمیشد که ما احساس خوشحالی نکنیم و بالذات فراوان از آنچه که بما ارتباط پیدا میکرد، بطور گریزناپذیری نفوذ و تسلط او را نپذیریم. باز میگویم که این قدرت فکری او بود که گذشته از خصوصیات ویژه سرشت او، این کشش بسیار بزرگ را بدون تلاشهای مرئی و ظاهری، بدون آثار خارجی خستگی، بدون تحلیل قوا یا ناامیدی امکان پذیر میساخت. قلب لنین بیان کننده عشق عمیقی بود؛ این عشق او به نیکی، در مفهوم عام و معمولی آن خلاصه نمیشد.

وقتی او از حقیقت، از اخلاق جاویدان بشری، از نیکی سخن میگفت، و این وضع خیلی بندرت اتفاق می افتاد، احساس میشد تا چه اندازه این حس در او محکم و استوار بود، این حس او را گرم میکرد و به او نیرو می بخشید، او را مانند فولاد سخت و محکم میساخت. اگر نسبت به چیزی نفرت پیدا میکرد - او از دشمنان سیاسی نفرت داشت، دشمن خصوصی نداشت، طبقات مورد نفرت او بودند نه اشخاص - اگر ابراز تنفر میکرد، بنام عشق بود، بنام عشقی که حال را و یا مناسبات کنونی را مورد تجاوز قرار میداد.

«مارکسیسم می آموزد که بدون يك شور و شوق بزرگ، کار بزرگ انجام پذیر نخواهد بود؛ که دورانهای بزرگ بطور گریز ناپذیری این شور و شوق را به وجود می آورند. در يك مقیاس وسیع، این شور و شوق مخصوص «ولادیمیر ایلیچ» بود. او مردی بود با عشقی سوزان، با کینه ای غیر قابل انعطاف که با هیجان و صفا ناپذیری مشتاق حقیقت زندگی و آینده درخشان بود و تنها هدفش با رعایت همه جهات، این بود که بشریت را به آن نزدیک سازد.»

(لنین و جوانان، مقاله روزنامه

کمسومولسکایا - پراودا - ۲۱

ژانویه ۱۹۲۶)

و این امر بدان معنا نبود که لنین آدمی خشک و متعصب و فقط به روابط علت و معلول پای بند باشد.

روزی خواهد رسید که نزدیکان «ولادیمیر ایلیچ» خواهند گفت که این مرد در مناسبات شخصی خود چگونه بوده است. من، در حال حاضر، نمیخواهم به این موضوع پردازم، فقط بعضی از خطوط سیمای درخشان او را ترسیم خواهم کرد. باید به شما بگویم که مجسم کردن

رفیقی که تا آن حد آکنده از دلسوزی و در عین حال سرشار از جوانمردی و فداکاری باشد ممکن نیست؛ و این خاصیت را فقط در مورد همکاران بسیار نزدیکش به خرج نمیداد بلکه نسبت به همه اعضاء حزب و ساده تر بگویم نسبت به همه اشخاصی که بدفتر کارش وارد میشدند اعمال میکرد.

لنین از صحبت با يك دهقان «موژيك» ناحیه «تور» Tver یا «ریازان» Riazan بقدری کسب اطلاع میکرد که ما از مطالعه ده جلد کتاب هم نمی آموختیم، هر کس که از نزد او بیرون می آمد، لبخند سعادت بر روی لبهایش دیده میشد. این اشخاص به دیدار ما هم می آمدند، بی آنکه این ملاقات، خصوصیتی بهمراه داشته باشد، شاید ملاقات ما برای آنها اندکی با کارمندان رژیم پیشین تفاوت داشت. اما هنگامی که از نزد «ولادیمیر ایلیچ» خارج میشدند، يك حالت دگرگون شده ای می یافتند، و چنین می گفتند: «ما، با مرد بزرگی ملاقات داشتیم، مردی بسیار ساده! او سؤالات زیادی از ما کرد و همه چیز را برایمان شرح داد؛ و اگر «ولادیمیر ایلیچ» میتواند، بدون تردید کاری میکرد که در دنیای کارگران و دهقانان مستحیل شود. از هر فرصتی و از هر لحظه فراغتی برای تحقق این آرزو استفاده میکرد. اغلب میگفت: در فلان ساعت بایستی فلان کار یا بهمان کار را انجام دهم، اما بعد از آن، در فلان فاصله زمانی، بایستی نمایندگان دهقانان حکومت «سیمبرسک» Simbersque سیبری یا ترکستان را بپذیرم. برای دیدار آنها، مسلماً بیش از پانزده دقیقه وقت نداشت، اما گاهی یکساعت یا یکساعت و نیم با آنها میگذراند. بعد از این ملاقاتها، با کمی شرمساری میگفت: «معذرت میخواهم، دیر کردم، این دیدار برایم بسیار جالب بود.»

میدانست که هر اشتباه خطرناک بود و امکان داشت فجایعی بوجود آورد و هنگام اتخاذ تصمیم، بسیار جدی میشد. اما باز یقین داشت که سرانجام، دشمنان ما منکوب خواهند شد، و همین فکر به او اعنما: تزلزل ناپذیری تلقین میکرد و لبخند مکارانه ای بر لبانش نقش می بست. میدانست که تاریخاً زهمه مکاران، مکارتر است، تاریخ بر همه دشمنان چیره خواهد شد، تاریخ به سود ما گام برمیدارد، ما فرزند عزیز و محرم اسرار تاریخ هستیم، «لنین» با تمام قلبش به ندای تاریخ پاسخ میداد و میدانست که تاریخ از او چه میخواهد و بکجا میرود.

رفقا، سیمای لنین در تاریخ روسیه بسیار تابناک است. او توانسته است از روسیه، پیشرفته ترین و نزدیکترین جمهوری به کمونیسم

بسازد. او ما را از حقارت بردگی قرون آزاد ساخت، او روسیه را در  
رأس همه خلقهای دنیا قرار داد.

او پیش از هرکس دیگر به ملیتها، اقلیتها که پیوندهای  
ناگسستی با کارگران و دهقانان داشتند، آزادی بخشید، قدرت شوروی  
را به وجود آورد؛ و باز این اوست که مشخص ساخت به نسبتی که روحیه  
و فکر ضدانقلابی به خاموشی میگراید، بهمان نسبت بایستی حقوق  
شوروی را بدون استثناء به همه مردم اعطا کرد، بایستی قدرت شوروی  
را عاملی در مشارکت همه جهانیان، حتی عقبماندهترین دهقانان برای  
فعالیت در يك کشور واقعی و زنده دانست.

هنگامی که ما از عظمت لنین در تاریخ روسیه و در تاریخ جهان  
سخن بمیان می آوریم، نمیتوانیم در محدوده های نقش شخصیت، آموزش  
مارکسیستی را بدست فراموشی بسپاریم.

«اگر پرولتاریا نبود، نه فقط  
پرولتاریا بلکه انقلاب دهقانی و  
روشنفکری گذشته وجود نمیداشت،  
لنین چه وضعی داشت، يك لنین بدون  
حزب، حزبی که لنین را در دامان خود  
پرورش داد و او را به عظمت رسانید،  
يك لنین بدون پرولتاریای جهانی  
و بدون مارکسیسم، چه کیفیتی پیدا  
میکرد، با شباهتی ناچیز به لنین  
واقعی، شباهتی که يك لیوان آب  
دریا به خود دریا.»

(مقدمه کتاب «م. بکر»

بنام «لنین در ادبیات»)

لنین با همه حرکت انقلابی روسیه، با اراده نیرومند يك پرولتاریای  
روسیه که در طریق پختگی و آزمودگی قدم بر میداشت، آشنا بود. لنین  
زائیده وقایع جهان کنونی است. لنین، انعکاس محصول و تجسم مبارزه  
بزرگ کارگران و دهقانان سراسر عالم بود. ما، وارد عصر بزرگی  
شده ایم و بهمین دلیل است که ما کتاب زندگی مردان بزرگ را که



لنین در صف اول آن قرار دارد ورق میزنیم.

با اینهمه، میخوام بلافاصله اضافه کنم که لنین با وجود عظمت تاریخی، مردی بود که عظمت تاریخی او با بسیاری از جذبه‌های شخصیش هماهنگی داشت؛ همه جهات اخلاقی و روشنفکرانه او به طرز استثنائی باهم انسجام داشتند؛ او بزرگ‌مردی بود آزاد، فداکار نسبت به هدف‌ها، بسیار مهربان، بسیار پاك و منزه در افکار خویش، بسیار تحسین‌برانگیز در کمترین حرکات خود، بطوری که اینک ما در کنار مقبره او ایستاده و مغزمان از خاطرات او سرشار است از خود می‌پرسیم آیا این مرد با اینهمه محسنات، عیبهای کوچکی هم داشت، لذا در حافظه خویش جست و جو می‌کنیم تا نشانه‌ای از خودستائی، شاید اثری از خودبینی، علامتی از رضایت‌شخصی، درقبال انجام وظایفش دریابیم. چیزی بیادمان نمی‌آید، هرگز، هیچ کجا....!

میگویند سراغ این قبیل «اشخاص بی‌عیب و کاملاً مثبت» را بایستی در داستانها گرفت. ولی لنین يك شخصیت مثبت در زندگی بود. مردی با قلب طلا، انگار وجودش را در طلای خالص قلمزده باشند، بدون هیچگونه حاشیه‌پردازی. از خود می‌پرسیم آیا واقعاً او اولین سوسیالیست بود... او نه تنها در اقدامات درخشانش، نخستین سوسیالیست به شمار می‌آمد بلکه اولین نمونه چیزی بود که انسان میتواند بدان برسد. فقدان او نه تنها فقدان يك راهنماست، بلکه فقدان يك موجود بی‌نظیر با آنهمه عاطفه و جاذبه میباشد؛ ما پنجاه ساله‌ها، که همه رنگ آدم دیده‌ایم، نمیدانیم آیا سعادت آن را خواهیم داشت با شخصی نظیر او برخورد نمائیم.

رفقا، با اطمینان می‌گویم، لنین حقیقی زنده است. آثارش، سنت‌هایش، فکرش برای ما بیادگار مانده است. آیا مردانی از این قبیل می‌میرند؟ بهیچوجه، لنین اکنون بیش از همیشه زنده است؛ این موضوع مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد، انتقادکنندگان به نحوی خود را با او مقایسه می‌کنند، ما اینجا در کنار مقبره‌اش احساس می‌کنیم که این حرف کاملاً بی‌معنی است. هدیه بزرگی بما اعطا شده است: يك ناخدای محبوب، غیرقابل سرزنش و شکست‌ناپذیر. و امروز در مراسم بزرگداشت و تجلیل او احساس می‌نمائیم که لنین بدون تردید، نیرومندتر از هر زمانی است که حیات داشت.

و با اینهمه، هر يك از ما خود را یتیم احساس می‌کنیم. ما در روی



زمین تنهامانندیم، همه‌مان، هر که هستیم: کوچک، متوسط، بزرگ و یا خیلی بزرگ، همه از یک قماش عادی دوران خویش هستیم... يك وجب کوتاهتر یا يك وجب بلندتر... مطمئناً، ما همه‌مان خواهیم‌رزמיד و راهی را که لنین نشان داده خواهیم پیمود. اما، این بزرگ‌مرد با آنهمه فداکاری که بنظر میرسید می‌خواهد هرگونه قید و بند را کنار بگذارد و درحقیقت برای اولین بار کار بزرگی انجام دهد، مردی که نمونه‌انسان واقعی بود، دیگر در میان ما نیست. ما در محیط خویش، در دنیای معمولی خود زیست می‌کنیم.

هنگام بن‌خاك سپردن مارکس، دوستش «انگلس» چنین اظهار داشت: بشریت يك سرش را از دست داده‌است. ما نیز چنین احساسی داریم: روشنائی کاهش یافته، بنظر میرسد که آفتاب دارد غروب میکند. این مشعل فروزان که ما را در بهتر دیدن چیزهای بزرگ و کوچک یاری میداد، دیگر در دست ما نیست.

بشریت عظیم است؛ اکنون ما وارد يك دوره بحران و سازندگی شده‌ایم، يك موهبت بزرگ و تمام‌نشدنی در اختیار ماست. از این پس، از درون آن، انسانهایی بپا خواهند خاست و در دوره دیگری، به صورت انسانهای ناشناس ولی خردمند در يك نقطه، در يك دهکده دوردست زندگی خواهند کرد و خواهند توانست گردونه کشور را بگردانند و ما انتظارشان را خواهیم کشید. و ماها به نسبت نیروهای خویش در پست خود و با اطلاع از عظمت زمان، کار خواهیم کرد، در جهتی که تاریخ سراسر دنیا و نبوغ «ولادیمیر ایلیچ» برای ما روشن ساخته است.

رفقا، پدیده بزرگی همچون لنین نمیتواند تعریف خود را در میان هنر خلاق جهان پیدا کند؛ چه اهمیتی دارد اگر تابلوهای نقاشی در موزه‌ها، آهنگهای موسیقی، پرسناژهای نمایشنامه‌های تئاتر در مورد لنین بطور باید و شاید چهره او را مجسم نکنند؛ اما این موضوع را در نظر بگیرید که ما بر اثر مساعی لنین بيك حد و مقام شامخی رسیده‌ایم. اخیراً ما به اطراف خویش مینگریستیم و از خود می‌پرسیدیم: «نوابغ کجا هستند؟ دلاوری و شهامت کجاست؟ بزرگواری کجاست؟ ما آن را دیدیم؛ مردی با خطوط سیمای درشت و درخشان... ما همان هوایی را که او استنشاق کرده استنشاق کردیم؛ ما توانستیم او را در اوج فعالیت تاریخی‌اش، در زندگانی روزانه‌اش مشاهده کنیم. او به‌مثابه کانونی،

تمام شمعهای این نور و حرارت را که امواجشان امروزه در قهرمانی کارگران، دهقانان و سربازان ارتش سرخ متجلی است، در يك نقطه متمرکز میساخت.

ما داریم بيك دوره قهرمانی وارد میشویم، و لنین جوهر و چکیده آن، با کانون فروزاننش، با احساس متمرکز یافته اش باید الهام بخش ما باشد و ما که در اینجا جمع شده ایم وظیفه داریم در خلق هنری این دوران از او سرمشق بگیریم. آه! چه خوب بود هنر ما در آینده شایستگی مردی را که همواره پیشاپیش ما حرکت میکرد داشته باشد. اگر چنین میشد، کار ما بزرگ و فوق العاده میشد.

و این تنها در مورد هنر خلاقیت صدق نمیکرد بلکه تمام جهات و جوانب زندگی را در بر میگرفت. هیچکس نمیتواند همسنگ لنین باشد ولی هر کدام از ما باید در این جهت تلاش کند و هر يك از ما باید تمام مساعی خود را بکار برد تا خود را از لحاظ اندیشه، کار، زندگی و مبارزه به عظمت لنین برساند.

## (توضیحات لازم درباره فصل لنین)

در ۲۷ ژانویه ۱۹۲۴، اتحادیه کارگران هنرهای زیبای روسیه،  
اعضاء خویش را برای گرامیداشت خاطره لنین فراخواند. در این اجتماع  
«لوناچارسکی» در سوک این رهبر بزرگ نطقی ایراد کرد. من آن  
از طرف «مؤسسه انتشارات کراسنایانو» در سال ۱۹۲۴ چاپ و نیز در  
اولین شماره مجله «مطبوعات و انقلاب» در همان سال انتشار یافت. در  
مجموعه حاضر، مقاله ما، تحت همین عنوان به چاپ رسیده است.

۱- کتاب لنین بنام «دوستان خلق کیانند» و «چگونه علیه سوسیال  
دموکراتها مبارزه می کنند.» شامل يك انتقاد شدید و عمیق از مواضع  
تئوریک، برنامه سیاسی و تاکتیکی «پوپولیست» های لیبرال میباشد که  
در سال ۱۸۹۴ نوشته شد. این کتاب شامل سه مقاله است. مقاله اول در  
ژوئن ۱۸۹۴ در پترزبورگ بطور مخفی انتشار یافت. دومین مقاله در  
ماه اوت و اوایل سپتامبر در مسکو منتشر شد. چاپ دومین مقاله ناتمام  
ماند. در سپتامبر سال ۱۸۹۴، اولین چاپ سومین مقاله نیز بصورت مخفی  
انتشار پیدا کرد. چاپهای اولین و سومین مقاله در اوایل سال ۱۹۲۳  
از آرشیوهای سوسیال دموکرات و همان وقت در کتابخانه عمومی  
«ساکتی کو - شجدرین» لنین گراد پیدا شد. در همان سال، کتاب مزبور  
از مجلد اول آثار لنین که مقدمات چاپ آن داشت فراهم میشد، استخراج  
و انتشار یافت.

در سال ۱۹۳۶، انستیتو «مارکسیسم - لنینیسم»، نمونه دیگری از  
آن را که در سال ۱۸۹۴ به چاپ رسیده بود دریافت داشت. در این نمونه،  
با خط لنین که بدون شك در خارج از کشور مقدمات چاپ آن داشت  
فراهم میشد، اصلاحاتی به عمل آمده بود.  
آثار کامل لنین شامل نمونه چاپی است که در سال ۱۹۳۶ کشف  
شده بود و تا امروز دومین مقاله از کتاب مزبور پیدا نشده است.

۲- مربوط است به اثر لنین؛ محتوای اقتصادی پوپولیسم و انتقادی که «م. استرووه» در کتابش بنام (نفوذ مارکسیسم بر ادبیات بورژوازی) از آن مینماید. درباره کتاب «م. استرووه» بنام «یادداشت‌های انتقادی درباره رشد اقتصادی روسیه، سن پترزبورگ - ۱۸۹۴» میتوان گفت اثری است که در پایان سال ۱۸۹۴ - آغاز سال ۱۸۹۵ نوشته شده است.

۳- در سال ۱۸۹۶، هنگامی که لنین در زندان بسر می‌برد، کتاب «رشد سرمایه‌داری در روسیه» را شروع به نوشتن کرد و آن را به سال ۱۸۹۹، زمانی که در دهکده «شوشنسکویه» Chouchenskoïe در حال تبعید بود پایان داد. کتاب مزبور در مارس ۱۸۹۹ با نام مستعار «ولادیمیر ایلین» انتشار یافت. در این کتاب، لنین بطور مشخص، بی‌اعتباری و عدم ثبات مفاهیم پوپولیستی و بورژوازی لیبرال را نشان داد و دکتترین اقتصادی مارکس بر مبنای شرایط تاریخی مشخص روسیه را در برابر آن قرارداد؛ بطور دقیق و کامل، قوانین، ویژه‌گیها و تناقضات سرمایه‌داری را مشخص ساخت، پیدایش نیروی طبقاتی را در کشور ارائه و نقش رهبری پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک قریب‌الوقوع بورژوازی روسیه را آشکار کرد.

در کتاب «رشد سرمایه‌داری در روسیه»، لنین نخستین کسی بود که در ادبیات مارکسیستی، شرایط دهقانی در سرمایه‌داری را مورد مطالعه قرار داد و اندیشه اتحاد بین طبقه دهقان و طبقه کارگر را بطور علمی بنیانگذاری کرد. این کتاب لنین، شکست ایدئولوژی پوپولیسم را به بهترین وجه فراهم ساخت.

۴- تبعید لنین در ۲۹ ژانویه (۱۰ فوریه) ۱۹۰۰ پایان میرسید. در آن روزها لنین دهکده «شوشنسکویه» را همراه همسرش ترک کرد. لنین با اجازه مقامات دولتی در تاریخ ۱۶ (۲۹) ژوئیه ۱۹۰۰ به خارج سفر کرد.

۵- «ایسکرا» اولین روزنامه مخفی روسیه توسط لنین در سال ۱۹۰۰ منتشر شد. نخستین شماره آن در دسامبر سال ۱۹۰۰ در «لیپزیک» انتشار یافت؛ شماره‌های بعدی در «مونخ»، از اوایل ژوئیه سال ۱۹۰۲ منتشر شدند، چاپهای دیگر «ایسکرا» در بهار سال ۱۹۰۳ در ژنو انتشار یافتند؛ لنین سردبیر و گرداننده این روزنامه بود، مقالات لنین که در این روزنامه به چاپ میرسیدند، مسائل عمده ساختمان حزب و مبارزه طبقاتی پرولتاریای روسیه را در بر میگرفت.

اندکی پس از دومین کنگره حزب (۱۷) ۳۰ ژوئیه - ۱۰ (۲۳) اوت ۱۹۰۳، منشویکها با حمایت «پلخانوف»، اداره روزنامه «ایسکرا» را بدست گرفتند. «ایسکرا» از آغاز پنجاه و دومین شماره ارگان منشویکها شد.

۶- بی‌تردید، «لوناچارسکی» به قیام ۱۹۲۳ هامبورگ می‌اندیشد: قرار بود این قیام با اعتصاب همگانی و شورش مسلحانه، در سراسر آلمان آغاز و به سلطه بورژوازی انحصارگرا پایان بخشد و یک حکومت کارگری - دهقانی در آلمان به وجود آید. اما درست سرپزنگاه، سوسیال‌دموکراتهای چپ‌گرا، از پشتیبانی اعتصاب همگانی که از سوی کمونیستها پیشنهاد شده بود سر باز زدند. سوسیال‌دموکراتهای راست‌گرا، از بورژوازی فعالانه حمایت میکردند. خیانت رهبران سوسیال‌دموکرات که باعث از بین رفتن وحدت پرولتاریا گردید، قیام مزبور را با شکست روبرو ساخت.

تذکر:

۲۹ ژانویه (در بند ۴ توضیحات) مربوط است به تقویم ژولین که توسط «ژولیوس سزار» امپراطور رم در سال ۴۶ قبل از میلاد انجام گرفت و نام تقویم نیز از همین جاست  
۱۰ فوریه (در بند ۴ توضیحات) مربوط میشود به تقویم گریگوری که وسیله پاپ گریگوری سیزدهم در سال ۱۵۸۲ تصحیح گردید و با تقویم ژولین ۱۳ روز اختلاف دارد.  
در روسیه شوروی، پس از انقلاب اکتبر در ۲۴ ژانویه ۱۹۱۸ براساس حکم شورای کمیسرهای خلق جمهوری فدراتیو روسیه شوروی، تقویم گریگوری به عنوان تقویم رسمی کشور انتخاب شد.

در توضیحاتی که از این پس خواهد آمد دو تاریخ ذکر شده است که اولی مربوط به تقویم ژولین و دومی که ۱۳ روز بیشتر از اولی است به تقویم گریگوری یعنی تاریخ رسمی شوروی ارتباط دارد.

## (در باره شخصیت لنین)

يك نهضت، هرچه بیشتر وسعت داشته باشد و هرچه زیاده‌تر رهبر به آن نزدیک باشد همانقدر ایجاب میکند که هوش و اراده در او قوی‌تر باشد... اندیشه لنین بطور قابل ملاحظه‌ای زنده و روشن بود؛ همه چیز را عمیقاً درك میکرد، بهمین جهت در اندیشه او نوعی پیش‌بینی و مال‌اندیشی وجود پیدا میکرد. میدانیم که حتی در يك سازمان محکم و استواری، مانند حزب کمونیست که بر اثر بیست سال مبارزه فولاد آبدیده‌ای شده بود، اراده و شخصیت لنین، نقش محرکی ایفا میکرد. و اغلب تحرك لازم را به کارها می‌بخشید و يك اصل قطعی بر همه امور حزب حاکم و مسلط میشد؛ لنین بدون اینکه حتی يك لحظه خود را از اکثریت حزب جدا کند، به مفهوم واقعی کلمه محرك آن بوده است.

بطور مسلم، لنین همه شخصیت‌های بزرگ، همه مردان بزرگ را می‌شناخت. مثلاً دوست داشت درباره «نیروی فیزیکی مغزی پلخانوف» صحبت کند. من خود بارها از او شنیدم، این عبارت را که در وهله اول از مفاهیم آن اطلاع نداشتم بر زبان آورده بود. اکنون برایم روشن است، همانطور که يك مرد میتواند از لحاظ جسمی نیرومند باشد و به آسانی شما را مغلوب و شانه‌هایتان را بخاک بمالد، همانگونه نیز امکان دارد از لحاظ هوش و فراست چنان نیرومند باشد که در برخورد با او احساس کنید که این نیروی شکست‌ناپذیر، شما را تحت تسلط خود قرار داده است. نیروی فیزیکی مغزی لنین از نیروی فیزیکی مغزی پلخانوف وسیعتر و بیشتر بوده است.

اما باید توضیح داد که وسعت اندیشه و اراده، برای خلق و به وجود آوردن يك شخصیت کفایت نمیکند، این عوامل به شخص اهمیت و نفوذ می‌بخشد و در بافت اجتماعی، بزرگی و عظمت خاصی به او عطا مینماید

ولی این عوامل حتی قادر نیستند کیفیت و جوهر شخصیت او را تعیین کنند.

اغلب فکر میکنند (بدون دلیل هم نیست) که شخصیت در تاریخ نقش مهمی ندارد. فی الواقع، بدون اینکه این نقش را کاملاً انکار کنیم، در پاره‌ای از محدوده‌ها، ما نمیتوانیم در مقابل این فکر تسلیم نشویم که محققاً نیروی اندیشه، تلاش اراده، نقش اول بازی نمی‌کنند، زیرا بقیه از اجتماع ناشی میشود. این مطلب که مارکس و لنین، مردانی انقلابی، ایدئولوگ و رهبر پرولتاریا از کار درآیند مربوط به آن دوره تاریخی است. در شرایط تاریخی و اجتماعی مشابه، دیگران نیز بهمان حد و نقطه میرسیدند، اما با توجه به حدود خویش، آن نقطه نظر را به نهایت بهتر و درخشانتر توضیح میدادند. خطوط دیگری که يك شخص، حتی يك شخصیت بزرگ را توصیف میکند، میتواند اهمیت فراوانی در بیوگرافی او داشته باشد، اما از نقطه نظر تحلیل نقش اجتماعی، در پشت صحنه قرار میگیرد.

«ولادیمیر ایلیچ» خصائصی داشت که عمیقاً مربوط به او بود و با این وصف از يك اهمیت اجتماعی بزرگی بهره می‌گرفت. من روی دو خصوصیت برجسته او که دارای ویژگی خاصی هستند و از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند تکیه میکنم. این برجستگی و این اهمیت از کمونیست بودن لنین ناشی میشود. من قصدم آن نیست بگویم که این خصوصیت‌ها، بطور کلی ویژه همه کمونیست‌ها می‌باشد. نه، همه کمونیست‌های کامل که جامعه نوین را می‌سازند، بایستی چنین باشند، همه ما آرزو مندیم چنین باشیم و «ولادیمیر ایلیچ» بطور کامل اینگونه بود. نخستین خصوصیت لنین این بود که بهیچوجه از خودراضی نبود. این يك پدیده بسیار ژرفی است که ایجاب میکند يك مطالعه بسیار دقیق در ادبیات کمونیستی انجام پذیرد. گمان دارم، این امر بر اثر مرور زمان و هنگامی که مسائل مربوط به «فن و هنر زیستن» جای خود را بازکنند، صورت خواهد گرفت.

ما طبعاً، اشخاص زیادی سراغ داریم که چندان مهم نیستند و بدلیل همین کم‌اهمیتی، در شخصیت خویش غرق شده‌اند. «لئون تولستوی» در جایی گفته که ارزش واقعی شخص متناسب و موزون با خصوصیات است که او نسبت به خویش دارد؛ میخواهم بگویم که يك شخص صاحب قریحه که شیفته شخصیت خویش است ممکن است مضحك و بیفایده و



حتی درست‌تر بگویم زیان بخش باشد؛ برعکس مردی واجد استعداد که نسبت بخود با فروتنی بیندیشد، میتواند پسندیده و بسیار مفید باشد. مضحك است اگر بیندیشیم که فروتنی «ولادیمیر ایلیچ» که ما غالباً از آن یاد می‌کنیم به این معناست که او از نیروی اخلاقی و فکری خویش آگاهی نداشت. يك مرد از نوع بورژوا یا درست‌تر بگوئیم يك پیش‌کمونست در يك موضع بسیار شامخ و با وقوف از قدرت و نفوذ خویش، بطور احترازان‌پذیری از خودراضی و شیفته وجود خویش می‌باشد. حتی اگر شخص فروتن هم باشد، در فروتنی او میتوانید، خودنمایش‌ها را به بینید؛ او بطور اجتناب‌ناپذیری وجود خود را مانند يك ظرف گران‌بهرائی می‌پندارد، بصورت احترازان‌پذیری به شخص خود توجه دارد، با ایفای نقش خود در تاریخ، کم‌وبیش تحسین‌گر وجود خویش می‌باشد.

این چیز، اصلاً در «ولادیمیر ایلیچ» وجود نداشت؛ طرز فکر او تا اوج نقطه کمونیستی میرسید. این سادگی و بی‌پیرایگی استثنائی که همیشه همراه او بود. این «ردای پشمینه قهوه‌ای رنگ» او را از لباسهای فاخر و طلادوزی شده بزرگان تاریخ و یا شخصیت‌های کوچک متمایز نمیساخت. نه «ولادیمیر ایلیچ» بسیار بی‌پیرایه و طبیعی بود، همانند پرنده‌ای سبکبال پرواز میکرد، بسان يك ماهی در هر کیفیت و در هر محیط دشوار شنا مینمود، زیرا بخود نمی‌پرداخت، هیچگاه ارزش خویش را مورد داوری قرار نمیداد، هرگز موقعیت ویژه خود را با دیگری مقایسه نمیکرد و درکاری که انجام میداد یکسره غرق میشد.

وقتی به هدفها می‌اندیشید، بخوبی درك میکرد که بایستی خوب کار کند و آنرا بهتر از دیگری انجام دهد یا اینکه می‌فهمید که فلان رفیق بدون کمک یا راهنمایی او قادر به انجام صحیح آن کار نیست. اما این نفس کار و سازمان کار بود که به او نوع عمل و چگونگی اقدام را الهام می‌داد.

«ولادیمیر ایلیچ» تا عالی‌ترین حد، شریف و ژرف‌نگر بود، او مردی بود در خدمت هدف، مسلم است يك چنین ایثار و استعاله مطلق، عاری از هرگونه خودنمایی شخصی بود، او مبارزی بود در راه يك هدف و عظمتش را مدیون آن «سی‌دانست» درست‌تر بگوئیم این هدف بزرگترین چیزی است که تاکنون وجود داشته است.

«ولادیمیر ایلیچ» در زندگی بشریت و قبل از همه در زندگی طبقات ستمدیده و از آن بیشتر و نزدیکتر در زندگی پرولتاریا، بویژه



پرولتاریای پیشرو، پرولتاریای آگاه زیست میکرد. این حلقه زنجیر بود که او را به بشریت اتصال میداد و معنای مبارزه خود را در بطن این بشریت، همانند کسی که کاملاً طبیعی زندگی میکند، درک مینمود.

درست به این جهت بود که «ولادیمیر ایلیچ» میل نداشت شخصیت خود را پیرو راند، آن را آرایش دهد، زیرا او از شخصیت خویش که در کوره کمونیسم گداخته میشد آگاه نبود، شخصیتی که نه تنها نیرومند، فوق‌العاده و بی‌همتا بود بلکه برای همگان سرمشق و نمونه‌ای محسوب میشد، نه، هیچکدام از ما، نخواهد توانست، برای بچه‌های ما، برای فرزندان بچه‌های ما، چنان برنامه درخشانی تنظیم کند تا هر چه بیشتر به نمونه‌ای که وسیلهٔ لنین ارائه شده شباهت داشته باشد.

لخصوصیت دیگری نیز وجود دارد که نمیتوان از آن یاد نکرد. «ولادیمیر ایلیچ» بسیار شاد و سرزنده بود؛ این یادآوری به معنای آن نیست که قلب لنین هرگز احساس رنج نمیکرد و اندوه عمیقی در چهره‌اش نقش نمی‌بست؛ وقتی اطلاع می‌یافت و یا می‌دید که توده کارگران که آنهمه دوستشان میداشت غمگین هستند؛ بسیار ناراحت میشد؛ آنچه را که روی زمین میگذشت بسیار جدی میگرفت، با اینهمه لنین یکنوع شادابی فوق‌العاده‌ای داشت.

چرا قلب و روح «ولادیمیر ایلیچ» آکنده از شادی بود؟ فکر میکنم برای این بود که او کاملاً و در تمام زندگی خویش يك مارکسیست فعال بود. يك مارکسیست واقعی که همیشه در هر يك از مظاهر اجتماعی، گرایش‌ها و آینده را جذب میکند. «ولادیمیر ایلیچ» میتوانست مجسم کند که کمونیستها اشتباهاتی میکنند که اوضاع و احوال علیه آنهاست؛ اما نمیتوانست تصور کند که دشمن پیروز خواهد شد؛ همانگونه در بهار، هنگامی که ما در گل و در گودالهای آب گام برمیداریم، یقین داریم که ماه مه، برای ما گرما، آفتاب و گل همراه خواهد آورد.

«ولادیمیر ایلیچ» دشوارترین بازی شطرنج را در جهان بازی میکرد، اما پیشاپیش میدانست که حریف را مغلوب و مات خواهد نمود و یا بهتر بگوئیم میدانست، شطرنجی که وسیله پرولتاریا بازی خواهد شد و او یعنی لنین در آن شخصیت مهم و بزرگی به شمار می‌آید، منجر به پیروزی خواهد گردید. (۱۹۲۶)

توضیح: این مقاله برای نخستین بار در سال ۱۹۲۶ در روزنامه «ایزوستیا»، بشماره ۱۸ و در مجله «نارودنی اوتچتیل» چاپ شده است.

«مستخرج از سخنرانی که در يك»  
«گردهمائی جنگ-آوران سندیکاهای»  
«شهر مسکو ایراد شد.»

«ولادیمیر ایلیچ» مردی بود باقلب رئوف. «نادژداکنستانتینونا»  
Nadejda Konstantinovna ، طی يك سخنرانی در  
اجلاس کنگره اتحاد شوروی، حقیقت را بیان کرد و گفته‌های او همه ما را  
سخت تحت تأثیر قرارداد<sup>(۱)</sup>

او اظهار داشت: «ولادیمیر ایلیچ» دوست نمیداشت از عشقش  
صحبت کند، اماقلب او آکنده از عشق برای ستمکشان بود. آنچه این مرد  
دوست داشت، آنچه او را وامیداشت همه زندگیش را در خدمت مردم  
بگذارد، عشقی بود که به کارگران ستمدیده داشت. او هیچگاه مردی  
نبود که بمعنا و مفهوم کلمه از طبقه کارگر باشد و از طبقه مخصوصی دفاع  
نمیکرد. او احساس مینمود به طبقه کارگر تعلق دارد زیرا طبقه مزبور  
رسالت داشت همه بشریت را نجات دهد. و این قلب بزرگ، تا آن اندازه  
که عشقش می‌طلبید، در هر يك از حرکاتش، در هر يك از اعمالش تجلی  
مینمود .

ما وقتی که اشتباهاتش را به او تذکر میدادیم، غالباً ملاحظه میکردیم  
آنها را تعدیل مینمود، ما می‌دیدیم که او دوست داشت بطور گروهی کار کند،  
او که از همه ما نیرومندتر بود، در میان ما و بطور گروهی به کار میپرداخت.  
سرانجام «ولادیمیر ایلیچ» در گفت‌وگوهای ما مداخله میکرد و در نتیجه  
بار ما سبکتر میشد، انگار که از يك وزنه يك (پود)\*، يك «لیور» کم میشد.  
اما باید بیفزائیم که او حساب این «لیور»\*\*ها را نگهمیداشت.  
مردی بود بی‌نهایت ساده و دیگران را باخود یکسان میدانست.  
مردی بود که برایش کلمه «من» وجود نداشت، هیچگاه در صدد آن  
نبود که خود را از دیگران متمایز سازد، از موفقیت‌های خود نیز دچار غرور

\* بود وزن سابق در روسیه و معادل ۱۶۳۸۰ کیلوگرم است.

\*\* «لیور» معادل يك دوم کیلوگرم است.

نمیشد، کمونیست‌ها را نیز از غرور بر حذر میداشت.

گاهی درباره خود میگفت: آیا مرتکب حماقتی شده‌ام! واگر در بعضی موارد، انجام کار معینی را به کسی نمی‌سپرد برای این نبود که خود را جلو بیندازد، بلکه بیم آن داشت که این کس نتواند آن کار را بطور شاید و باید انجام دهد. میدانست که نیرومند است و اگر باری را باید بکشد، سهم او مهمتر از سهم دیگران خواهد بود. این يك نوع همکاری بسیار دقیق و تنظیم شده بود.

«ولادیمیر ایلیچ» میخواست که ساعت به ساعت، تحول وقایع را به او گزارش دهند، خودش تلفن میکرد، می‌پرسید و تکرار مینمود: دستور دادن کافی نبود، بایستی دید کارها درست انجام گرفته‌اند یا خیر و دستورهايش را بایک شوخی پایان میداد...

من نامه‌ای را دیدم که در حاشیه آن، بامداد قرمز نوشته و چند بار زیرش را خط کشیده بود: فلان برنامه باید به مرحله اجرا گذاشته شود و اگر تاکنون این برنامه آماده نشده است باید «لوناچارسکی» را بدار آویخت. امضاء: و. لنین. برنامه آماده نشده بود و همه دلایل حکایت از آن داشت که بایستی مرا «لوناچارسکی» را حلق آویز کرد. البته این يك شوخی بود، اما همه میدانستیم که این دستور بدون تردید يك تذکر فوق‌العاده مهمی است: اینجا، می‌بینی داری اشتباه میکنی!

اتفاق می‌افتاد که «ولادیمیر ایلیچ» دستوری میداد که اشتباه بود، زیرا از همه مسائل مربوط بدان اطلاع نداشت، به او نزدیک میشدید و می‌گفتید:

«ولادیمیر ایلیچ» شما اشتباه کردید، از اوضاع و احوال آگاهی کافی نداشتید» و او بلافاصله جواب میداد: «اگر موضوع اینطور است، باید تصحیح کرد.»

امکان نداشت «ولادیمیر ایلیچ» بگوید: «همان است که گفتم، دستور باید اجرا شود.» اگر چنین میگفت، همانقدر عجیب مینمود که انسان تصور کند که آسمان فرود آمده و بر سرمان خراب شده است... «درست است، من نمیدانستم، حق باشماست.» با اینحال در ۱۰۰۰ مورد، ۹۹۹ مورد حق با او بود.

«نادژدا. کنستانتین‌نونا» حکایت میکرد که لنین این قدرت را داشت فقط ۳ ساعت بخوابد و ۳ تا ۴ ساعت باقیمانده را میتوانست کار کند. دستورهائی صادر میکرد، تلگرامهائی میفرستاد و یکدقیقه نمیتوانست

بیکار بماند. وحشتناک بود ولی اوبالبخندی بر لب وارد میشد، زرنک و چایک بود و بهتر از هرکس دیگر به کار میپرداخت. لبخند میزد ولی با مغزی آتشین زندگی میکرد. مغز آتش گرفته او را نمیشد دید، عروقتش بر اثر جریان خون فراوان که به مغزش میرساندند آهکی شده بودند، مغزی که به همه می اندیشید و کارهای بسیار بزرگی بخاطر بشریت انجام میداد .

امکان نداشت لنین نفهمد که تاچه حد دارد خود را خسته و فرسوده میسازد، اما میدانست که زمان به او اجازه استراحت نمیدهد، بهمین دلیل در پست خویش و زیر رگبار گلوله میماند و بخویشتن نمیپرداخت ، در اینگونه پستها آدم نمیتواند مدت زیادی دوام بیاورد. اوتانفس آخر دوام آورد ...

توضیح: این متن مربوط میشود به شرکت «کروپسکایا»  
در مجلس سوگواری سومین کنگره شوراهای روسیه در ۳۶  
ژانویه ۱۹۲۴

متن سخنرانی برای اولین بار در روزنامه «پراودا»، ۲۷  
ژانویه چاپ گردید و با مضافاتی در همان روزنامه در تاریخ  
۳۰ ژانویه ۱۹۲۴ انتشار یافت.

## (چند خط برجسته)

«آلتمان» Altman لذت آنرا یافت که لنین را بطور طبیعی نقاشی کند، از آن گذشته، تعداد زیادی کروکی و طرح باقلم از او ترسیم کرد که حالات مختلف سیمای زنده و شاد او را نشان میدادند. (۱)

میان عکسها و فیلمها، پاره‌ای از آنها بسیار عالی هستند. همانگونه که در ادبیات، در خلال نوشته‌ها، در رابطه با یک شخصیت دیگر، اندیشه‌ها و هدفهای استاد منعکس میشوند و مابه آنها ارج فراوانی میگذاریم، همانطور نیز نمیتوانیم از ستایش گارهای تکمیلی کروکی‌های ظاهراً بسیار ذهنی و درعین حال صحیح «آلتمان» چشم‌پوشی کنیم؛ من ادعا ندارم که دارای شایستگی «آلتمان» هستم، اما در اینجا میخواهم بعضی از موارد زندگی او را که عمیقاً در حافظه‌ام نقش بسته، یا بعدها، وقتی که به این پدیده بزرگ بنام «لنین» اندیشیدم، خطوطی ترسیم نمایم. شاید، اینکار برای فلان اهل قلم یا فلان نقاش انگیزه‌ای باشد که برای خاطر فلان خواننده جوان که سعادت دیدار لنین نصیبش نشده، سرمشقی گردد.

---

(۱) در بهار سال ۱۹۲۰ «ن. آلتمان» نقاش هنرمند در دفتر کار لنین در کاخ

کرملین تصویر طبیعی او را نقاشی کرد.  
توضیح:

عنوان این خاطرات از نویسنده است. این خاطرات در ۱۴ فوریه ۱۹۶۰ در شماره ۳۸ روزنامه «ایزوستیا» و در شماره ۴۹ «لیتراتورنایا گازتا» انتشار یافت. در این مجموعه، خاطرات مزبور بر اساس رونوشت ماشین شده‌ای که بوسیله نویسنده اصلاحاتی در آن به عمل آمده نوشته شده است. این نوشته‌های اصلاح شده، در میان دستنویس‌های اصلاح شده انستیتو «مارکسیسم-لنینیسم» پیدا شده است.

## (وضع ظاهری لنین)

من مطلقاً اطمینان دارم که يك مرد بزرگ نمیتواند ظاهر حقیری داشته باشد. باید دانست چگونه او را دید، باید شایستگی نگاه کردن به او را داشت. غالباً اظهار میکنند که لنین حالت معمولی و عادی داشت، البته در این میان کمی حقیقت وجود دارد ولی اگر عمیقاً آن را مورد دقت قرار دهیم، این استنباط حماقتی بیش نیست چرا؟ در وضع معمولی لنین، از لحاظ جسمانی و از نظر بنیه و حرکات، چیز نمایشی، تصنعی، زائد و غیرعادی، چیزی که جلب توجه کند وجود نداشت، و چگونه میخواستند لنین غیر از این باشد؟ درحقیقت، لنین يك دموکرات مؤمن نبود بلکه از لحاظ منش و سرشت يك دموکرات بود. عقیده داشت به هر طریق که باشد شخصیت خویش را، بیجا، بیموقع، با شرمندگی، مضحک که مسلماً این صفات بسیار از او بدور بود، عرضه کند، همه حالات، حتی لباسهایش، حتی حرکاتش، پیش از همه طوری حساب شده بودند که مورد توجه قرار نگیرند. همه اینها را که ذکر کردیم بقدری کوچک بود که لنین فکر نمیکرد کوچکترین جایی در وجدانش داشته باشد. سادگی فوق العاده او از اینجا ناشی میشد.

قیافه اش، بخصوص وقتی که جدی، متأثر و حتی اندکی متغیر بود، به طرز خاصی زیبا میشد. در این هنگام بود که زیر پیشانی بلند او، چشمهایش از نور فراست، از اندیشه عمیق میدخشیدند. بنابراین، زیباتر از چشمهایی که يك کار مشکل فکری را منعکس میساخت چه چیزی میتواندست وجود داشته باشد؟ در همان حال، همه قیافه اش حالت پرصلابت نزدیک به قیافه شیر را بخود میگرفت؛ انگار نمیخواست به سوی ابتدال کشانده شود. وقتی شیر تحریک میشود، اندکی حالت وحشی بخود میگیرد، قیافه لنین چنین میشد. شیر وقتی آرام است، بسیار باشکوه مینماید، اما در نگاه نوعی آرامش شرقی، يك حالت نیمه خفته باشکوه

دیده میشود. حالت شیرانه قسمت پائین چهره لنین با درخشندگی چشمهای آکنده از فراست و پیشانی زیبای متفکرش بهم می پیوست. وقتی «ولادیمیر ایلیچ» می خندید، بسیار جذاب میشد، بویژه هنگامی که لبخند میزد. «آلمان» چهره نگار موفق شد یکی از این لحظات را در نقاشی هایش ترسیم کند. «ولادیمیر ایلیچ» بدون هیچگونه ملاحظه، مانند یک کودک می خندید؛ یک خنده آزاد و بدون قید و بند، نشانه یک خنده پیروزی است، او یکی از آنهایی است که در طبیعتشان، احساسی دارند حاکی از قدرت و نیرو. «رانسوم» Ransome ، میگفت، البته نه بدون دلیل، که خنده لنین یک «خنده مارکسیستی» بود.

لبخند لنین بسیار ظریف و یکنوع حالت شیطنت و استهزا در آن مشاهده میشود؛ کیست که فریبندگی لبخندش را به یاد نداشته باشد؟ هنگامی که لنین با این خنده سخنانتان را گوش میکرد، حدس میزدید که او بهتر از شما آنها را میدانند و عقیده اش نیز معلوم است، او اشیاء را طوری می نگریست که انگار دارد از بالای کوه آنها را نگاه میکند. اما، در عین حال، لبخند کسی را داشت که آماده بود دستشان را بگیرد و دوستانه به شما کمک برساند، در مورد اشتباه شما می خندید، اما خنده ای ملیح و دوستانه.

در او چیزی برادرانه وجود داشت، حتی می خواهم بگویم مادرانه، و این چیزی بود که پیوسته یک انفجار محبت نسبت به این مرد شیطان با چین های ظریف در اطراف چشمهای استهزا کننده، پر از شادی و مهربانی، ایجاد میکرد.

توضیح: «آرتور رانسوم» A. Ransome نویسنده بورژوا، اهل انگلیس که با چند روزنامه و مجله همکاری قلمی داشت. او به عنوان خبرنگار روزنامه های «دیلی نیوز» و «منچستر گاردین» چند سال در روسیه اقامت داشت. در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۲۲ با لنین مصاحبه هایی انجام داد. کتابش بنام (شش هفته در روسیه شوروی) در سال ۱۹۲۴ در مسکو انتشار یافت.



## (حرکات لنین)

از آنچه تا بحال گفتیم چنین برمی آید که «ولادیمیر ایلیچ» در حرکات خویش چیزی که رماتیک باشد نداشت. اما همانگونه که واقعیت، او را تا شامخ ترین بلندیها بالا میبرد، اتفاق میافتاد که لنین هر از گاهی علیرغم تمایل خویش، ژستی مانند مجسمه بخود میگرفت. میان همه حرکات او، دو ژست بیش از همه مشخص بودند: ژستی که او را نشان میداد پشت تریبون قرار گرفته و دستش را دراز کرده است و ژست دیگر وقتی بود که لنین مجبور میشد در مقابل جمعیت با صدای بلند صحبت کند، دو طرف کرسی سخنرانی را محکم میگرفت و بیکطرف متمایل میشد. این دو حرکت از واقعیت ناشی میشد، اما با این وصف به صورت افسانه درآمده است. این يك لنین معمولی نبود، لنینی را که ما میشناختیم، شخصی است که تاریخ برای يك لحظه او را گرفت و تا ارتفاع سرسام آور بالا کشید، و این موقعی بود که نقش رهبری خو را در مقابل يك توده بزرگ ایفا کرد.

همه حرکات های کوچک لنین از يك سادگی فوق العاده ای ناشی میشدند و جلوی کامل بودن آنها را نمیگرفتند. قبل از همه، چهره اش بسیار فعال و زنده مینمود. من باید به يك گناه بزرگی اعتراف کنم. هنگام شرکت در شورای عالی کمیسرهای خلق، فقط میبایستی به کارهای مملکتی پرداخت نه به مطالعه چهره کسی که مورد علاقه است؛ اما من در این مورد مرتکب گناه میشدم و گاهی این تمایل بمن دست میداد که به سخنان اشخاصی که در مورد صید ماهی صحبت میکردند و یا نمایندگان دو ایالت که درباره جنگل حرف میزدند گوش فرادهم، خود را به حرکات و حالات موزون سیمای «ولادیمیر ایلیچ» سرگرم کنم. این حرکات قطع نمیشدند. بیانگر يك حالت استهزا، تعجب آمیخته به استهزا، یا فقط استهزا، یا درهم کشیدن ابروها، تکان دادن سر که نشانه عدم تأیید یا



نمایانگر ابراز دقت بودند....

من دو حرکت او را بغاطر دارم. نخست حرکتی که حاکی از بی‌حوصلگی او بود. از لحاظ برونی، در زندگی روزانه‌اش (منظور من مسلماً زندگی سیاسی اوست، من از زندگی خانوادگی‌اش چیزی نمیدانم) بسیار بی‌حوصله بود. حرکاتش سریع، سریع و منطبق با یک هدف مشخص بود، بی‌آنکه اثری از تهییج و تحریک در آنها دیده شود؛ انگار میخواست همه چیز را، دنبال هم ولی خوب و مرتب انجام دهد.

در لحظاتی که فکر و یژه‌ای همه مغزش را فرامیگرفت و وقتی که میخواست همین فکر، مغزشوندگانش را نیز فراگیرد، چهره‌اش، مخصوصاً چشمانش عمیقاً تغییر پیدا میکردند، انگار درخود فرومیرفتند و از یک پرتو نافذی که هیپنوتیزم میکردند میدرخشیدند. من غالباً این نگاه لنین را در حین سخنرانی مشاهده کرده‌ام. این نگاه شدیداً در شنوندگان تأثیر میگذاشت، و حقیقتاً آنها را مجذوب میکرد و به مفهوم عمیق کلمه شنوندگان را به سخنانش میدوخت. من با مشاهده دقیق او متقاعد شدم که این امر با نگاه نافذی که یک سخنران ماهر به شنوندگان خود میاندازد و از حالت قیافه آنان درمی‌یابد که مستمعین تحت تأثیر و نفوذ کلمات او هستند یا خیر ارتباط ندارد. نگاه لنین هیپنوتیزم نمیکرد، این نگاه یک شعبده‌باز و یک مرتاض نبود. لنین بی‌آنکه خواسته باشد، صاحب این نگاه بود: محصول فکری او، بطور ساده در این نقطه، سخت و هیجان‌انگیز میشد و احتمالاً از نظر دیگران پنهان نمی‌ماند. اندیشه‌اش مانند رودخانه‌ی پر از موج جاری میشد و نگاهش، انگار، به درون، به سوی افکار زاینده سرازیر میگردد. اما از آنجائی که زایش این افکار با یک تلاش اراده همراه بود، لذا این اندیشه‌ای که به درون معطوف میشد، نه اندیشمندانه بود و نه از سر بی‌دقتی، بلکه برعکس نمایانگر یک تمرکز نیرومند بود. این کیفیت بود که نه فقط - به نگاه «ولادیمیر ایلیچ» بلکه به سرتاسر چهره‌اش حالت فولاد را میداد، این چشم‌انداز خارجی هنر سخنوری او بود. از آن گذشته «ولادیمیر ایلیچ» در روی سکوی سخنرانی، مرتباً با همان وضع تغییر جا میداد. دو گام به جلو تا لبه تریبون و ایراد چند کلمه و، بطور ماشینی دو گام به عقب، بعد یک توقف مجدد و اظهار چند کلمه دیگر و دو گام به پیش. و با حرکاتی کاملاً متین و منطقی.

این حرکت یکنواخت از کجا ناشی میشد؟ از اینجا، که در این لحظه همه دقتش روی کلمه ایراد شده متمرکز میگردد و چیزی برای شنیدن

وجود نداشت، معذالك، همه اعصاب تحريك شده بودند، ارگانيسم بدن در چنان كششى قرار داشت كه سكون و بي‌حركتى را منع مينمود، اين همان حركت اتوماتيك پاندولى بود كه بحال خود رها شده باشد.

وقتى دربارهٔ لنين مطالبى نوشته ميشود، خاطرات فراوان و تمام نشدنى بياد انسان مى‌آيد. هنوز من اندیشه‌ها و ملاحظات فراوانى دربارهٔ جنبه‌هاى گوناگون روانشناسى عمومى و اخلاق سياسى، بهتر بگويم، شخصيت لنين در اختيار دارم. در اين مورد چيزهاى كلى نوشته‌ام ولى بايستى عميق‌تر و كاملتر نوشت. در حال حاضر من اين كار را کنار ميگذارم و به چند ملاحظهٔ خارجى كه اشاره شده اكتفا خواهم كرد. اميدوارم خواننده بفهمد اين مطالب هرچند مربوط به كارهاى خارجى است با اين وصف به امور داخلى ارتباط پيدا مى‌كند.

«و. بونچ بروئويچ» V. Bontch Brouevitch \* اخيرا بمن گفت، لنين بعد از زخم خطرناكى كه برداشته بود، ايامى كه دوران نقاهت را ميگذرانيد او را باچند نفر احضار كرد و به آنان گفت «از كارتان راضى نيستم و هنگامى كه مى‌بينم كه شخصيت مرا چنان بي‌پرده برملا ميسازند بسيار ناراحت ميشوم. اينكار ناگوار و زيان بخش است، همه ما ميدانيم آنچه كه اهميت دارد شخصيت نيست اگر خود من اين كارها را منع كنم باعث ناراحتى خواهد شد، چيزى مضحك و پرتوقع جلوه خواهد كرد. اما اندك اندك، شما بايستى جلو اينكار را بگيريد.»

فكر ميكنم لنين كه نميتوانست بپيچوجه ستايش از شخصيتش را تحمل كند و بهر طريقي بود با آن مخالفت ميكرد، مقصود ما را دريافت و پس از آن ما را بخشيد. در اين قبيل موارد كار ديگرى نميشود انجام داد؛ ما حقيقتاً شيفتهٔ اخلاق او بوديم، نه بخاطر اينكه رئيس ما بود، بلكه همه اين عوامل بهم مى‌آميخت و شخصيتى غول آسا و پر از جاذبه بوجود مى‌آورد. اکنون كه او ميان ما نيست، همگان احساس مى‌كنيم كه در قلبمان يك موج پايان ناپذير عشق و حق شناسى نسبت به اين مرد جارى است. ما نبايد از اين امر احساس شرمندگى كنيم، نبايستى از انتقال اين عشق به نسلهاى آينده شرمسار باشيم زيرا لنين علاوه بر داشتن صفات خارق العاده، يك پديدهٔ طبيعى به شمار مى‌آمد. او زائیده جنبش بزرگ

\* «بونچ بروئويچ» (۱۹۲۵ - ۱۸۷۳) انقلابى حرفه‌اى، تاريخ‌نگار و اديب، سياستدار مشهور شوروى، شخصيت برجسته حزب كمونيست بود. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۰ رياست سرويس ادارى شوروى كميسرهای خلق را به عهده داشت.

انقلابی طبقه بزرگ يك ملت بزرگ بود. تكانهائی ملت ما را در جریان مبارزاتش، علیه استبداد به لرزه انداخت، تلاشهای پر قدرت پرولتاریا، قدرت رهبری این جنبش انقلابی که به فیروزی و آزادی سیاسی منجر شد، هدف او منجر به يك واقعه عظیم و غول آسائی شد که چشم تاریخ تا آنروز ندیده بود. يك واقعه مهم که میلیونها مردم را به دنبال خود می کشید. نتایج گزینش در حزب انقلابی بسیار ثمربخش بود. رمانتیکهائی که از لحاظ عینیت و واقعیت قادر به اندیشیدن نبودند به صفوف انقلابیهای سوسیالیست\* پیوستند، تئوریسینهای مارکسیست وبدون اراده وفاقد جوشش انقلابی به منشویکهای\*\* خورده بورژوا ملحق شدند.

**انقلاب ما بایستی يك چنین مردی را  
آفریده باشد، انقلاب ما بایستی يك  
چنین رئیس را به وجود آورده باشد،  
این مرد مظهر و نشانه قدرت  
فوق العاده است.**

**وحدت يك اراده بزرگ و يك سادگی  
عظیم بقدری درست و بجا بود که  
حزب ما نیاز داشت که شخصیتی مانند  
لنین در رأس آن جا گیرد.»**

(مستخرج از گزارش تخصیص  
داده شده به پنجمین سالگرد مرگ  
لنین)

---

\* سوسیالیستهای انقلابی (SR) خرده بورژواهایی بودند که در اوایل قرن بیستم از اتحاد گروهها و محافل «پوپولیستها» به وجود آمدند. سازمان آنها سرور اشخاص را وسیله مبارزه علیه تزاریم میدانست. اعضاء این سازمان چند سوء قصد علیه مقامات عالیه ترتیب دادند آنها دهقانان را به انجام سوء قصد (آتش زدن املاک اربابی، سلب مالکیت) تشویق مینمودند.

\*\* منشویکها، طرفداران يك جریان اپورتونیستی حزب سوسیال دموکرات روسیه را میگویند که در سال ۱۹۰۳ در دومین کنفرانس بین المللی به وجود آمد. آنها مخالف برنامه لنین بودند که پیشنهاد میکرد يك سازمان واقعی انقلابی طبقه کارگر تشکیل شود. لنین درباره منشویکها میگفت: آنان بدترین دشمنان سوسیالیسم هستند، زیرا به لباس پرولتاریا درمی آیند و وجه مشترکی با پرولتاریا ندارند. تنها در میان آنها فتر کوچکی از پرولتاریا وجود دارد که نیمه روشنفکر میباشد.

آنهایی که در صف بلشویکها باقی ماندند، مبارزانی بودند که به يك اندیشه مشخص، بيك اراده نیرومند، بيك انرژی جوشان احترام می گذاشتند. این حزب، با کار مخفیانه دهها سال، جوهر و مایه خاصی پیدا کرده بود. پتك آهنین استبداد سلطنتی آن را خورد میکرد، آنچه که آسیب پذیر و شکستنی بود بدور ریخته میشد، شخصیتها در کوره شخصیتها گداخته میشدند. در این حزب تحسین برانگیز، در میان این برگزیدگان اندیشه و اراده یکصد و چهل میلیون مردم، يك روند مستمر ادامه می یافت؛ گزینش رؤسا، حزب و تاریخ، شخصیتها را در بوتۀ آزمایش می گذاشتند و آنها را که شایستگی نداشتند طرد میکردند. آنهایی باقی میماندند که زندگی دشوار و توانفرسا، آنها را آزموده بود. بدین ترتیب بود که هرم زیبای حزب ساخته شد، چگونه و چرا نیابستی يك مرد بزرگ که تا آن زمان بشریت بخود ندیده بود در رأس این هرم قرار نگیرد!

بهین دلیل است که باید از گرامی داشتن «ولادیمیر ایلیچ» شرمنده نباشیم. و با انجام اینکار ماکمونیست بدی نخواهیم شد. ما در شخصیت او، جامعه را به مفهوم وسیع آن احساس می کنیم، در وجود او، در قرن حاضر، ما آنچه را که بالاتر از همه است دوست میداریم: انقلاب سوسیالیستی را.

## (لنین، دانشمند و نویسنده سیاسی)

عظمت «ولادیمیر ایلیچ»، در تمام وجوه شخصیتش متجلی میشد. ما آنرا میدانستیم، ماکه سعادت داشتیم کم و بیش نزدیک او باشیم. ماتحت تأثیر قدرت عظیم فکری او قرار میگرفتیم، قدرتی که نه تنها در آثار بزرگش، در اعمال بزرگ زندگی ستایش برانگیز و مهم دنیائیش، بلکه در واقعیت روزانه، در حل کلیه مسائل که از طریق زندگی مطرح میشدند، تجلی می یافت. مازیر تأثیر نیروی اراده آهنینش، اراده ای که يك عنصر واقعی طبیعی و برخلاف اخلاق مسامحه کارانه «ابلوموف» \* Oblomov که همه مارا، همه اسلاوها را متهم میکرد، قرار داشتیم.

«ولادیمیر ایلیچ عبارات زیبا و پرطمطراق را نمی توانست تحمل کند، هرگز این قبیل جملات رانه مینوشت و نه تکلم میکرد، دوست نداشت دیگران نیز بالفاظ تصنعی بنویسند و حرف بزنند و عقیده داشت که این کار تاحدود زیادی، زیان بخش بوده و تأثیر معمائی به کلمات می بخشد. تحمل حساسیت زیاد نیز برایش مقدور نبود و بندرت اتفاق می افتاد که نه فقط بطور رسمی، بلکه بطور خودمانی نیز از دهانش، جملات زیبا، درباره اخلاق، عشق آینده، آینده افراد، هیجانهای محرك خارج شوند.

«ولادیمیر ایلیچ» میل نداشت از آن صحبتی بمیان آید، اما خود او سرشار از فداکاری به خاطر بشریت بود، همان بشریتی که همواره با محرومیت ها، جهالت ها همراه است. این مفهوم فقط شامل پرولتاریا نمیشد بلکه دهقانان رانیز فرامیگرفت، «لنین» صمیمانه آنان را دوست داشت و این دوستی و علاقه، شامل همه توده زحمتکش میشد. آشکارا بدان تظاهر نمیکرد، اما عظمت روح و آتش سوزانی که او را میسوزاند در درونش احساس میشد.

Gontcharov نوشته است. این

\* نام قهرمان داستانی است که «گنچارف»

قهرمان مظهر بطالت و تنبلی بود.

با وجود متانتش در کلام، با وجود احساس عمیق رفیقانه‌اش دربارهٔ نزدیکان که بسیار مشخص و بالطف و مهربانی همراه بود، سرخوردش اندکی سرد مینمود.

اودر مقابل هیچ گذشت، خواه از جانب خودش و خواه از سوی دیگران، نرمش و سستی نشان نمیداد، و اگر این گذشت‌ها برای حل مسأله اصلی اجتماعی ضرور مینمود، تأثر نشان نمیداد. همه چیز رادر يك مقیاس وسیع اندازه میگرفت، اودر دنیائی میزیست که پراز مسائل مهم و ضروری بود.

اگر اکنون کارهایش رامرور کنیم، باید از قدرت فکری بی نظیر و تقوای اخلاقی او آغاز کنیم، هیچ امکان ندارد، آزمون کوچکی دربارهٔ تلاش فوق بشری او بدست آوریم، به عنوان تئورسین، نویسندهٔ سیاسی، سخن پرداز، سازمان دهندهٔ يك روزنامهٔ مخفی و بعداً سازمان دهندهٔ اعتراضات طبقه کارگر بین المللی علیه جنایت‌های سوسیالیست های میهن پرست، سازمان دهندهٔ بزرگترین انقلاب جهانی به معنای اعم و يك مملکت به معنای اخص، به منزلهٔ رئیس این مملکت در طول ۵ سال مبارزهٔ بسیار دشوار، اشباع شده از بحرانهای داخلی و خارجی، این مرد بقدری کارهای شگفت انگیز انجام داده که سالها و دهه‌ها باید سپری شوند و بعد از این مدت، کارهای او بطور رضایت بخشی مورد مطالعه، تحلیل، استفاده و تفسیر قرار گیرند.

در میان گالری گرانبهای نمایندگان برجستهٔ طبقه کارگر که در خدمت بزرگترین ورهائی بخش‌ترین انقلابی که تاریخ تا آن موقع شناخته است، جز «کارل مارکس» بنیان‌گذار این مکتب، چهرهٔ دیگری برای تکمیل کیفیت مطلق و عظمت کارش، نمیتواند در کنار چهره و تصویر لنین قرار گیرد.

امروز، اینجا، در اجتماع ما، میخواستیم مبحث ویژه‌ای برای این گفت‌وگو، دربارهٔ «ولادیمیر ایلیچ» رابزرگ‌زینم، زیرا وقتی خواسته باشیم همهٔ کارها و همهٔ اهمیت لنین راتوصیف کنیم، بیم آن میرود، علیرغم میل خودمان وارد کلیات شویم.

در يك زمان کوتاه، فقط میتوان به تحلیل بزرگترین آثار یا مهمترین اعمال لنین پرداخت. برای اینکار، تلاش بسیار، دقت فراوان، اندیشه ژرف و تدارك قبلی لازم است، جملاتی که خاص اوست بفرنج و پرابهام میباشند و اگر يك جلد کتاب بزرگ هم برای يك موضوع حیاتی آن

بنویسیم باز دچار ابهام خواهیم شد. بنابراین، بیک موضوع محدود، هرچند هم دست و پاگیر، اکتفا خواهیم کرد. کوشش خواهیم نمود لنین را به عنوان یک تئوریسین و نویسنده سیاسی معرفی کنیم و به این بخش از فعالیت او که دارای اهمیت شایان توجه بوده، بطور ناگسستنی و به عنوان تاکتیک‌دان ماهر و سازمان دهنده کشور به انقلاب پیوستگی دارد بپردازیم.

به عنوان یک رهبر انقلاب کارگری روس، «ولادیمیر ایلیچ» نمیتوانست یک تئوریسین و نویسنده سیاسی نباشد. البته میشد تصور کرد، در این زمینه بایستی یکنوع تقسیم کار صورت پذیرد، اما اگر مایک رهبری میداشتیم که فقط به مسائل تاکتیکی یا تئوریک میپرداخت، شاید این معنارا پیدامیکرد که انقلاب مانه قطعی میشد و نه عظیم. یکی از وجوه عظمتش این است که او در جو بحران انقلاب بورژوازی علیه سلطنت مستبده و در محیط پیروزی طبقه کارگر - اولین انقلاب سوسیالیستی - قرار گرفته بود. این محیطی بود که یک حزب منحصر بفرد در تاریخ، یعنی حزب کمونیست در آن تبلور یافت. با آنکه ۲۵ سال تجربه گروهی راپشت سر داشت، حزب پرولتاریا، با کمال دقت، اعضایش را آزمایش میکرد و بهترین‌ها را از صحن بهترین‌ها برمیگزید و در میان این راه، باز بهترین‌ها را انتخاب مینمود. با این ترتیب در صحنه عمل، یک سلسله مراتب به وجود می‌آمد که تنها ویژه یک دستگاه ساده و معمولی نبود بلکه یک ارگانیسم اجتماعی بود که از وجدان و اراده پرولتاریا الهام میگرفت و از یک روند سازمانی شکل می‌پذیرفت. همه چیز در حزب جای خود را داشت، فکر گروهی حاکم و استوار میشد، این یک مکانیسم با عظمت و انضباط یافته انسانی، یک مکانیسم عقلانی استثنائی بود که گسترش و توسعه می‌یافت. بطور مسلم این امر توضیح میدهد چرا، در شرایط دشوار انقلاب کمونیستی روسیه و با در نظر گرفتن موقعیت محدود و محصور، ماموفق شدیم پیروز گردیم.

مسلمان، پیروزی مامنحصراً مدیون ساختار و تدارک حزب نبود، بلکه در یک مقیاس وسیع، مدیون شرایطی بود که عمل و فعالیت حزب را امکان‌پذیر میساخت. انقلاب ضرورتاً وسعت فراوانی بخود میگرفت، زیرا علیه آنچه که پوسیده بود، علیه رژیم‌هایی که از درون بدست استبداد فاسد شده بود، رهبری میشد، و این پرولتاریا بود که می‌بایستی این کار را تنظیم کند، پرولتاریائی که قشر پیشرو آن بایستی همه تجارب



پرولتاریای انقلابی را به کار بندد، از آموزشهای گرانبها بهره‌مند شود. این چیزی بود که حزب پرولتاریا، حزبی که بر اثر بیدادگریهای يك سلطنت مستبد و وسیع، مخفیانه کار میکرد، حزب توده‌ها، حزبی که زیر پرچم مارکسیسم- سوسیالیسم علمی به پیش میرفت، به جامعه هدیه کرد. در کشور بزرگی که بهترین ارمغان خود را برای بنای هرم سلسله مراتب به این حزب میداد، عجیب و شگفت‌آور بود اگر این رئیس برخاسته از میان توده‌ها که بتدریج رشد و ترقی کرده و مورد قبول همه قرار گرفته بود، يك رهبر جهانی که تاریخ می‌خواست نباشد.

می‌گویم، طبیعی است، رهبر بزرگی چون لنین، در طول مدت ۲۵ سال، يك کشور عقب مانده (۱) را برای انجام يك انقلاب مارکسیستی آماده کرده و به عنوان يك راهنما و يك سازمان‌دهنده نمیتوانست تئورسین و نویسنده نباشد. انقلاب نیز که از نقطه نظر مارکسیستی لنین رادرك میکرد، دو نقشه، دو مرحله دست‌یابی، یا بهتر بگوئیم دو حالت را بمنزله يك مسأله انقلابی پیش‌روی داشت. نخست يك وظیفه تئوریکی وسیع: بایستی در میان مهمترین واقیعت‌ها به جستجو پرداخت، اطمینان حاصل کرد، مثلاً اداره و آهنگ گسترش کاپیتالیسم در روسیه را مورد بررسی قرار داد و توجه کرد که کاپیتالیسم شرط اساسی تعیین کننده نیروی مربوط به پرولتاریا میباشد. رشد و توسعه این نیرو در جامعه و حتی شکلی که مسائل، هنگام مبارزه و یا بعد از آن، مسائلی که برای اداره یا توصیف اقتصادی محیط حاکم در مقابل پرولتاریا خود نمائی می‌نماید به این موضوع ارتباط پیدا می‌کردند، که روسیه در هنگام انقلاب و در مرحله رشد و شرایط این انقلاب در چه وضعی قرار داشته است و این امر به تحلیل ساختار اقتصادی، روند اجتماعی که لمنین در میان آن قرار داشت کمک قابل توجهی میکرد.

و دوم آنکه به بسیاری از روسازی‌های مهم که در عرصه پویای اقتصاد ظاهر میشد بستگی پیدا میکرد.

این مسأله‌ای بود که در مرحله نخست، در پیش روی هر مارکسیست قرار میگرفت. تصمیم می‌بایستی گروهی باشد، اما اینکار گروهی می‌بایستی سازمان داده شود. رهبرانقلاب می‌بایست شخصاً همه این مسائل را جمع‌آوری و از آنها نتیجه‌گیری نماید و ترازنامه‌ای بر اساس اعتقاد و ایمان ما، بر پایه تجسسات بعدی و مسائل تئوریکی که اندیشه‌های مارکسیستی را متمرکز سازد تنظیم نماید.



سرانجام يك كار ديگر وابسته به كار پيشين، بي آنكه مشابه آن باشد، عرض اندام ميكرد و آن تحليل مناسبات طبقاتي در جامعه روسيه بوده است. بخشي از اين تحليل بيك نقطه نظر آماری مربوط ميشود كه خصوصيات آن دريك لحظه معين و مفروض پديدار ميگردند، اما اين نقطه نظر پويا، بايك سلسله تغييرات داخلي در رابطه با رشد و اراده نيروهاي عمل كنند ه در بطن هر طبقه بستگي پيدا ميكند.

بعد از آن كار ديگري مطرح ميشود، كار علمي و تجربی؛ وقتی موضوع درست مورد بررسی قرار گرفت، وقتی راهی که بایستی پیموده شود تشخیص داده شد، موانع و امکاناتی که پیش می آید، چگونگی ایفای نقش همکاری و سازماندهی و تنفیذ نور و وجدان در این نیروی غول آسای اصلی که همان انقلاب باشد بایستی پیش بینی شوند. بلافاصله و بعد از آن، پرسش هائی در زمینه تئوریکي عمومی مطرح ميگردند: يك انقلاب در عمل چگونه است؟ نقش اصلی آن چیست؟ آیا يك شعاع نورانی که وقایع را روشن میسازد نیست؟ شعاع نورانی که همه چیز را روشن میکند، ولی بی آنکه تغییری از لحاظ ارگانیکی در گستره رویدادهای انقلابی آن بوجود آورد، یا اینکه يك انقلابی آگاه و مؤمن، يك فرد سازمان دهنده است؟ همانگونه که لنین در آثارش گفته است: (خمیرمایه انقلابی، مسلماً دريك محیط آماده، تخمیری ایجاد میکند، اما تخمیری که نتایج را تعدیل مینماید. بنابراین اگر این تخمیر وجود نمیداشت، راه طبقه کارگر که دهها سال طول کشیده بود، شاید متفاوت میشد). آیا میتوان با اکتفا کردن به نیروهای فعال و بویژه با جان نشین ساختن محدود آن به انقلاب كمك رسانید یا اینکه برعکس باید حداکثر خلاقیت و اراده آن را در بوته آزمایش قرار داد؟ آیا نقش حقیقی مارکسیسم باید این باشد که بلندگو یا وسیله بیان حال توده ها باشد، یا اینکه میتواند رهبر و گرداننده انقلاب شود؟

«..... نه مارکس، نه انگلس، نه»  
«لنین، هیچکدام بیطوف نبودند.»  
«برعکس همه از طرفداران پرشور»  
«بودند. هدف عالی آنان درست»  
«مربوط به روحیه حزبی آنان بود.»  
(سامگین)

این مسأله بود که مطرح میشد و «ولادیمیر ایلیچ» با تخصیص دادن یک نقش وسیع به اراده آگاه، به پیشتازان انقلابی آنرا حل کرد. در این اواخر، اندکی قبل از بیماریش، لنین این موضوع را در سخنرانیهای جالب و مقالات خویش درباره حزب و طبقه، بطور درخشانی تشریح کرد. (۲) بعد از آن مسائل ویژه‌ای مطرح گردیدند. برقراری هر نوع سرمایه، تمرکز آن از نقطه نظر روابط و مناسبات بین مؤسسات سرمایه‌داری، آهنگ رشد آن لزوم پیدا میکرد، بایستی از همه این امور اطلاعاتی درباره روابط ممکن میان طبقات را بدست آورد. بارها، شاید از همان ابتدا، باتمام حدت و اطمینان، «ولادیمیر ایلیچ» مسأله اتحاد پرولتاریا با دهقانان را مورد توجه قرار داد. سرانجام توانست بطور جامع و خردمندانه تصمیم قاطع اتخاذ کند، و نتایج عملی آن بر همگان آشکار است.

همه این مسائل بایک فکر تحلیلی عمیق به‌ثمر رسیده است. «ولادیمیر ایلیچ» کلیه اطلاعات مورد لزوم یک فرد انقلابی را که بطور علمی می‌اندیشید دارا بود. او، بمثابة یک دانشمند، در بالاترین نقطه عینیت، در اوج فسادناپذیری و خونسردی قرار داشت، هیچگاه اسیر احساسات نمیشد و نتیجه‌هایی که برای او خوش‌آیند ولی غلط بود نمیگرفت. او یک جستجوگر واقعی بود. برای او علم فی‌نفسه، هرگز هدف نبود، همیشه از یک تلاش عملی اطاعت مینمود.

فعالیت علمی لنین در زمینه‌های گوناگون صورت میگرفت و آموزش علمیش نه تنها درباره شناخت‌ها، بلکه آماده ساختن کارهای علمی نیز بسیار وسیع بود تا جایی که من میتوانم، کارهای شناخته شده و گفت‌وگوهای خود را با او که لاینقطع برای بسیاری از مسائل نشان میداد بخاطر بیاورم، میتوانم بسیاری از علمیهایی که لنین را جلب میکرد در اینجا ذکر کنم و برخی از رشته‌ها که او را به این علوم پیوند میداد نشان دهم.

قبل از هر چیز «ولادیمیر ایلیچ» یک فیلسوف بود، وقت آن را نداشت که بصورت یک متخصص به آن پردازد، فقط در موقع فراغت به فلسفه می‌پرداخت و مخصوصا به کارهای فلسفی که هدف علمی داشتند مشغول میشد: یادآوری، تصحیح، ابلاغ یک دستور، به کسی در مورد کاری که می‌اندیشید اشتباه است و غیره، در یک کلمه، او مانند پزشکی بود که نگران سلامت حزب باشد. عقیده داشت که حزب به عنوان مظهر و نماینده پرولتاریا و عامه مردم که آنهمه دوستشان میداشت بایستی در قلمرو فلسفه، انضباط معینی را رعایت کند، نباید بگذارد استطلاع بورژوازی

آنها را آلوده سازد و این، راهنمای مکتب فلسفه‌ای بود که عقیده داشت برای يك چشم انداز اجتماعی مارکسیستی جهانی، بنابراین برای يك تاکتیک مارکسیستی، تنها عامل صحیح میباشد. من بدشواری میتوانم در اینجا، آنچه که خصوصیات «ولادیمیر ایلیچ» رادر افکارش و در نتایج کار فلسفیش مشخص میساخت تجزیه و تحلیل کنم، اما می‌توانم تا اندازه‌ای آنچه که او را به مسائل فلسفی نزدیک میساخت معین نمایم. مسأله فلسفی برای «ولادیمیر ایلیچ» مانند مارکس، مانند پرولتاریا بطور اعم، بهیچوجه يك کار دفتری نبود. بهمین دلیل ماتریالیست بود که نمیخواست باکسی که به فکر روحش بود و در این جستجو که بداند آیا این روح جاودانی است یا خیر، یا وقتی این خرقة خشن را از تن برافکند خواهد توانست اندکی به این روح متکی باشد، به بحث بپردازد. لنین به این قبیل مسائل علاقه‌ای نداشت و اشیاء را از دید ایدئالیستی نگاه نمیکرد. مردی که دارای این باور روشنفکرانه بود که افکار و ایده‌ها چیزهای مجردی هستند و زیباییهای زندگی در آن وجود دارند، يك چنین مردی میتواند در يك جو ایدئولوژی بالا شناوری کند و قدم بر زمین نگذارد مگر بخاطر پرولتاریا و متفکران نابغه‌ای که به آن می‌اندیشند، اینها مسأله نیست.

لنین به این قبیل مسائل علاقه‌ای ندارد، آنچه که خاطرش را بخود مشغول میدارد این دنیاست، دنیائی که همیشه زیبا نیست. این يك مسأله تجربی است.

دنیا چیزی است که بایستی تغییر کند و میتوان آنرا تغییر داد. هر زحمتکش که در کارخانه‌اش بکار مشغول است چه پیدا میکند؟ ماده اولیه و کار پیدا میکند و میداند که با این‌ها هر چه بخواهد میتواند بسازد، کارگر دارای يك غریزه عمیق و بی‌نهایت سالمی است، میداند که از این دنیا میتواند چیز زیبا، چیز خوبی ساخت، چیزی که در پرتو آن آماده کردن و تهیه لوازم و وسایل زندگی بالذت فراوانی همراه خواهد بود و روند تغییر آن، فی‌نفسه يك جشن و شادمانی خواهد بود. اگر شما این نیمرخ عضلانی را که همواره با طبیعت در مبارزه است برای آنکه آنرا تغییر دهد، بخوبی نشان دهید خواهید فهمید که این قبیل مردان نیازی به ایدئالیسم ندارند زیرا برایشان زیان‌بار و بیگانه است و نیروهایشان را تقسیم میکند و انرژی‌شان را پراکنده میسازد و حتی گاهی هم هدفهای خیالی را جانشین هدفهای واقعی میکند، و این امر با آنچه که او میخواهد،

با آنچه که او گسترش میدهد، با آنچه که او فکر میکند توافق کامل دارد و معتقد است که این طبقه روبرو با انحطاط که از زندگی استثمار کنندگان دور افتاده است حقیقت را پنهان میسازد.

اینگونه بود که «ولادیمیر ایلیچ» با مسائل فلسفی برخورد میکرد. این نقطه نظر مخصوص لنین بود، در این قبیل موارد او نیروی اساسی خود را به کار میبرد، میدانست چگونه با قاطعیت تزلزل ناپذیر از آنها دفاع کند. در این زمینه، شم بسیار حساسی داشت و هر کس، بهر دلیلی که بود، اگر با او توافقی نداشت و گاهی نیش قلم او را احساس مینمود، ناگزیر این شناخت را پیدا میکرد که بهر صورت نقطه نظری که لنین لاینقطع از آن دفاع میکرد، صحیح است و این اوست که با تسلط کامل بر نفس خویش و با حداکثر انرژی، مسأله اساسی، همان مسأله ای را که مارکس در کلمات قصار معروف خود توضیح داده مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد:

دیگران دنیا را توجیه و تفسیر کرده اند و ما بایستی آن را تغییر

دهیم. (۳)

این مسأله مرکزی، مسأله تغییر دنیا، استنباط جهانی و گرامیداشت عمیق او را کلا برای علم به لنین دیکته میکرد. وی برای علوم دقیقه، علاقه و احترام فراوانی قائل بود. آنها را مانند کارهای اداری تلقی نمیکرد. این کار، از نظر او، جدا از فعالیت انقلابی جهانی نبود. کارهای علمی «پاولوف»، \* Pavlov «تیمیریازف»، \*\* Timiriazev «دارونیس»، یاساختمان آتم در لنین شیفتگی فراوانی ایجاد میکرد و بسیار متأسف بود چرا فرصت کافی برای مطالعه این کارهای بزرگ که دنیا را تغییر میدهد ندارد.

«ولادیمیر ایلیچ» تأسف فراوان داشت که چرا ما قادر نیستیم مانند دانشمند شیمی دان که تجاربش را در آزمایشگاهها به مرحله آزمایش میگذارد، مسائل اجتماعی خودمان را مطرح سازیم. در این رابطه، او احترام

---

\* پاولف، ایوان پتروویچ (۱۹۳۶ - ۱۸۴۹) دانشمند مشهور روس، عضو فرهنگستان علوم شوروی، طرفدار مکتب مادی و فعالیت سلسله اعصاب عالی، عضو و دارای عنوان افتخاری فرهنگستانها و انجمنهای علمی خارجی

\*\* تیمیریازف، کلماتی آرکادیویچ (۱۹۲۰ - ۱۸۴۳) دانشمند مشهور طبیعی داز - داروین، عضو انجمن سلطنتی لندن، دکتر افتخاری دانشگاههای گلاسکو - کامبریج و عضو انجمن نباتات ادینبورگ.

عمیقی برای اندیشه صحیح قائل بود و شما میدانید که هنگام انقلاب ،  
لنین به مارکسیست‌ها توصیه میکرد که با دانشمندان اتحاد برقرار سازند  
او، اتحاد و استقرار روابط همکاری با دانشمندان را تبلیغ و تشویق مینمود  
و هنگامی که مجله فلسفی مارکسیست «زیرپرچم مارکسیسم» بنیاد گذاشته  
شد، بطور وضوح و بدون هیچگونه پیچ و خم خاطر نشان ساخت که همه  
دانشمندان شرافتمند، حتی آنهایی هم که مارکسیست نیستند، و یک  
روش دقیق علمی بیطرفانه را رعایت می‌کنند ، بسایستی پیشاپیش ،  
به منزله متحدان ما، مانند یک رفیق هم‌رزم تلقی شوند.

«ولادیمیر ایلیچ» به اقتصاد علاقه بسیار داشت و آمار نیز او را  
شیفته خود میساخت. اطلاعات آماری بدست آمده، باروشهای درست برای  
اوجازبه فراوانی داشت و من بخاطر دارم که در اجلاسهای شورای  
کمیسرهای خلق، هنگامی که گزارشهای آماری به اطلاع حاضران  
میرسید، لنین مدادش را بدست میگرفت و یادداشت‌های شایسته‌ای درمورد  
اشتباهات ممکن، درباره فلان خط یا فلان مسأله برمیداشت و تقریباً با همه  
می‌جنگید.

«نیروی لنین به عنوان یک نویسنده»  
«سیاسی در اسلوب نگارش فوق العاده»  
«روشن، در میان همه اندیشه‌های»  
«بغرنج، بایک سادگی خیره کننده و»  
«منعکس کردن آنها باتمام قدرت و»  
«باتمام مظاهر تجلی میکند، بطوریکه»  
«این اندیشه‌ها حتی در میان افکار»  
«ناپخته و کمتر آشنا با فکر سیاسی»  
«رسوخ پیدا میکند.»

(مستخرج از ملاقات با ولادیمیر

ایلیچ در مهاجرت.)

«ولادیمیر ایلیچ فورمولهای روشن»  
«ساده و در عین حال فوق العاده»  
«عمیقی داشت.»

(لنین و جوانان، گزارش ۲۵

ژانویه ۱۹۲۴)

به مسائل حقوقی آگاه بود و علاقه وافری به کارهای حقوقی داشت،

البته منظورم امور شبه حقوقی، مجرد و مرده نیست بلکه هنر تدوین فورمولهای صریحی که از حقوق ناشی میشوند.

در آن هنگام، دردورانی که حقوق دانها در روسیه به مثابه وکلای شیطان صفت، مدافعان سرمایه، مغزهای خطاکار و اشباع شده از سنت های نابخردانه، مورد تنفر مردم قرار داشتند، «ولادیمیر ایلیچ» از تدوین کنندگان قوانین، حقوق دانهای متخصص میخواست که قوانین درست را فورمول بندی کنند. ماتعجب میگردیم و در پاسخ اومی گفتیم: «این سخنان زیبا بچه دردی میخورند، ما خودمان آنها را مینویسیم.» اما این توضیح او را راضی نمیکرد: «باچه زبانی صحبت میکنید، زبان شما نادرست است!» «ولادیمیر ایلیچ» علاقه شورانگیزی به فورمول بندی قوانین قضائی داشت و برآن مسلط بود. این یا آن فورمول حقوقی را مانند یک ارزش علمی بمثابه یک پذیرش واقعی فکری تلقی میکرد.

از آن گذشته، هرچند که لنین آثار تاریخی به مفهوم دقیق کلمه ننوشته و یا بسیار اندک نوشته و به سرعت از آن گذشته ولی به عقیده من او یک مورخ قابل ستایشی بوده است، او نسبت به کارها و آثار تاریخی حساسیت زیادی داشت. با توجه به عمق اندیشه هایش درباره مسائل گوناگون باید او را یک مورخ به حساب آورد. او مورخ عصر خویش بود، عصری که در آن زندگی میکرد و نه تنها با هیجان یک روزنامه نگار بدان مینگریست بلکه در اوج ظرافت و ذکاوت با عینیت و فکر تحلیل گرانه ای آنرا مورد توجه قرار میداد و مکالمات و بررسی های جالب او در زمینه علل نفاق در حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه شاهدگویای آن بودند. نمونه دیگر، «ولادیمیر ایلیچ» با تحلیل سرمایه داری اروپای غربی، یعنی وسیله استثمار خلقهای مستعمره بدست اروپائیان، با ارائه این نکته که پرولتاریای اروپائی خود تبدیل به طبقه استثمار کننده شده و سبب ایجاد شرایط خیانت رهبران خویش میگرددند، نشان میدهد که خلقهای استثمار شده بعد از انجام انقلاب سیاسی، به وجود آمدن پدیده های بلوغ و آگاهی وجدان ملی، در مبارزات خود بطور مستقیم علیه سرمایه داری اقدام مینمایند، این تحلیل ها موجبات شگفتی مرا فراهم میساخت که نتایج آن بسیار عظیم بود، زیرا این راه حل بود که لنین در باره مسائل و چرخش همگانی بین الملل سوم کشورهای غیر اروپائی و پیکار نهائی جنبه پرولتاریای اروپائی پیدا کرد. با مثالهای بسیار فراوان میتوانستیم نشان دهیم که «ولادیمیر ایلیچ» قادر

بود رویدادها راحتی رویدادهائی که خود در جریان آنها قرار نداشت باصراحت کاملاً مارکسیستی مشاهده و ارائه دهد.

من فکر میکنم که نامه های نوشته شده از طرف «ولادیمیر ایلیچ» از ژنو ، بعد از انقلاب فوریه که در آنها این انقلاب و علل برخورد طبقات گوناگون شرکت کننده بخوبی توضیح داده شده يك شاهکار تحليل تاريخی میباشد (۴)

فی الواقع ، در میراث لنین ، آثاری کاملاً دقیق و علمی (بجز اثر گسترش سرمایه داری در روسیه) وجود ندارند . بقیه آثار لنین سیاسی است و برای اینکار دلیل هم در دست است : اینها افکار فراگیرنده هستند ، شکل آنها را بیان مینمایند ، نتایجی که از آنها بیرون کشیده شده اند و تاکتیکی که بایستی بکار گرفته شود ، القاء مینماید و این افکار بقدری غنی هستند که میتوان اصول اساسی که از کارهای علمی لنین منتج میشوند را مطرح ساخت .

او نمیتوانست يك نویسنده سیاسی نباشد ، یکبار دیگر تکرار میکنم ، زیرا او يك مارکسیست انقلابی بود . هرگز فراموش نمیکرد که يك فرد کمونیست مجموعاً از شناخت کامل منافع طبقاتی ، در مقیاس دهها کشور ، در مقیاس جهانی و در طی صدها سال آغاز میکند .

«ولادیمیر ایلیچ» پرولتاریا را دوست میداشت چرا که احساس میکرد این طبقه ای است که سازمان میدهد ، نیروی غول آسای درونی خویش را ظاهر میسازد ، لنین هر يك از کارگران را دوست میداشت و میدانست با فرد فرد آنان چگونه سخن بگوید ، بهمیچوجه فراموش نمیکرد که پرولتاریای روسیه نا وارد و نا پخته است ، باید آموزش ببیند و ختیمی چیزها یاد بگیرد . هیچوقت نسبت به این کارگر یا آن قشر کارگری مدافعه نمیکرد .

و نیز از نظر او ، پخش وسیع وجدان سیاسی در میان توده ها بسیار با اهمیت بود ، با اینکه میدانست این امر نه از طریق انتشار جزوه ، نه از راه سخنرانی یا نوشتن مقالات امکان پذیر است ، به ما آموزش داد که این کار با شرکت فعالانه در انقلاب میسر میشود و انقلاب بهترین مکتب به شمار می آید و ارزش صحیح روزنامه رانیز مورد تجزیه و تحلیل قرار میداد . بهمین دلیل بطور وسیعی با علاقه و رغبت فراوان به آن میپرداخت و نه تنها انجام اینکار را به حزب توصیه میکرد بلکه به نهادهای دیگر نیز سفارش میداد .



مسأله آموزش دهقانان نیز عمیقاً مورد توجه «ولادیمیر ایلیچ» بوده است. در جمهوری ما، بدون تردید هیچکس مانند او نسبت به مسائل خلق در وزارت آموزش و پرورش که همه ما مستقیماً بدان وابسته بودیم علاقمندی نشان نمیداد و در مورد تجهیزات و کمبود اعتبار و محدودیت فعالیت آن ابراز نگرانی نمیکرد. از اندیشه امکان تشکیل کنفرانس‌های همگانی در باره مسائل قانونگذاری و سیاسی بسیار شادمان میشد. این اندیشه تاحدودی پندارگرایی بود و فقط بخشی از آن به مرحله اجرا در آمد، این طرح او را مسخر کرده بود زیرا بنظرش میرسد، با از بین بردن بیسوادی میتوان از موانع گذشت و به دهقانان پرداخت. این احساس دائمی در او وجود داشت که بایستی با ساده‌ترین و روشن‌ترین صورت موضوع را برای مردم توضیح داد، بطوریکه حتی يك آشپز زن نیز قادر به فهم آن گردد.

آنچه گفته شد به این معنا نیست که او بيك اندیشه ساده و پیش پا افتاده چسبیده بود، نمی‌فهمید که بسیاری از مسائل را جز با بکار بردن عبارات ویژه که شنوندگان متوقعند مطرح ساخت. او میدانست که درجات مختلفی وجود دارد، اما او يك نویسنده سیاسی بود، بی‌آنکه فریفته استعداد و فهم قشرهای تعلیم یافته و حتی اعضاء حزب گردد از آموختن غفلت نمیکرد. همیشه بما میگفت: اگر فکری در سر دارید که تاکنون به مرحله اجرا در نیامده، بگوئید، بگوئید، هنگامی که فهمیدید فکرتان فهمیده نشده است، دورتر نروید، آن را تکرار کنید. وقتی متوجه شدید که يك شعار، دريك موقع معینی خوب و مناسب است، باید تا آخر آن را دنبال کنید و با این طریق، آگاهی وجدان مردمی را که مخاطب شما هستند اشباع کنید.

در مقالاتش این خط و روش بطور وضوح بچشم می‌خورد. به عنوان نویسنده در نهایت سادگی بود. در اسلوب نگارش لنین، ظرافت وجود ندارد اما این امر از صراحت و روشنی فکرش نمی‌کاهد. نویسندگانی را می‌شناسیم که در صحت و درستی انشاء دقیقند، نمیشود گفت اینان سبک نگارش خشنی دارند، اما فکرشان ناشیانه توضیح داده شده است، بنا بر این لنین با واژه‌های سیاسی خویش به تعبیر غلطی نمی‌پردازد و من فکر میکنم هر کدام از ما متوجه درخشش فوق‌العاده‌ای که در جزوه‌هایش، مثلاً نوشته‌های مربوط به دولت وجود دارد، شده ایم. اینها آثاری هستند که مطالعه آنها بدلیل صراحت، وضوح



خلوص اندیشه ، در شما يك احساس زیبایی شناسی برمی انگیزد . این امر از شیوه نگارش یا يك بیان پراستعاره و مجازی ناشی میشود ، بنظرتان میرسد که فکر مطرح شده چنان روشن است که يك کودک، نیز قادر به درك آن است و هنگامی که آثار لنین را میخوانیم به نوعی پدیده گویای اجتماعی نیرومندی که نوشته هایش بر آن پایه استوار است بر میخوریم . مجموعه وسیع آثار كامل لنین برای يك نویسنده سیاسی و انقلابی که شایق است نوشته هایش برای اکثریت خوانندگان مفهوم باشد و در گرداب تفسیرهای نادرست یا کودکانه نیفتد ، یا تا حد نوشته های معمولی و عادی سقوط نکند ، در نتیجه ، اثرش جذاب و شورانگیز باشد میتواند به عنوان نمونه بکار رود . تولستوی در جایی اظهار میدارد که که هنر واقعی بهر صورت میتواند قابل قبول باشد ، بدون اینکه برای کودکان یا مردم عادی ظرافتش را از دست بدهد . لنین در مقالاتش به چنین ظرافتی دست می یافت و بهمین دلیل بود که چنین تأثیری می بخشد . فصاحت و سخنوریش نیز چنین بود . هر سخنرانی او يك کار سیاسی بود که قانع میکرد و توضیح میداد . بسیاری از سخنرانیمایش اهمیت تاریخی دارند ، زیرا شامل فلان یا بهمان تزییسی ، بااهمیتی عظیم بودند : سخنرانی های دیگرش ، بدون تردید ، این برد جهانی را نداشت و چیزی جز تکرار موضوعی بود که روی آن کار کرده بود و یا مورد بحث و گفت و گو قرار داشت . اما او مرتباً آموزش میداد و اگر این پرسش مطرح نباشد که آیا « ولادیمیر ایلیچ » يك سخنران بزرگ بود ، میتوان بدون شك به این پرسش پاسخ مثبت داد . لنین شنونده را نمی ستود و نمیخواست با زیبایی بیان او را تسخیر کند و یا اجازه دهد که با شوخی ها سرگرم شود .

از این شیوه ها که بنظرش مسخره میامدند پرهیز میکرد . مسأله ای که برایش مطرح بود این بود که اندیشه هایش را با ساده ترین صورت عرضه کند و با این فکر که شنونده آنها را نفهمیده تکرار و باز تکرار نماید . بهمین جهت حرکاتش حکم ضربه های چکش را پیدا میکردند . روشهای او آموزشی بودند ، یکنوع احساس هم آهنگ کننده از يك چیز غیر قابل بحث ، سنجیده ، مسلم و روشن در شخص به وجود می آوردند . « ولادیمیر ایلیچ » هرگز بیموده گویی نمی کرد . وقتی سخن میگفت که لازم بود ، اما سخنانش همیشه عمیق ، سرشار از ایمان و مسحور کننده بود . صدایش پر از نیروی اراده و حرکتش شنونده را جادو میکرد و او را

وامیدداشت که نفس رادرسینه حبس نماید ولاینقطع به حرفهای لنین گوش فرا دارد. و هنگامی که هلهله و تحسین عمومی پایان ناپذیر و سرشار از حق شناسی، مجلس سخنرانی را فرامیگرفت، همگان متأسف میشدند که سخنان لنین پایان یافته است زیرا میخواستند از اندیشه های استاد هرچه بیشتر آگاهی پیدا کنند.

این است آنچه که من میتوانم سریع و گذرا درباره «ولادیمیر ایلیچ»، استاد ثوری برایتان بگویم. اگر هم لنین استاد نبود باز بسیار بزرگ وارجمند بود، باوصف براین من نمیتوانستم حتی برای یکدقیقه این مطلب را بشما القاء کنم که مطلب انتخاب شده از طرف من برتر از سایر مطالب میباشد. لنین، سازمان دهنده شخصیت عظیم اجتماعی، انقلابی در عمل، مباحث جالب تری هستند که من اکنون از آنها میگذرم ولی بارها و بارها بایستی در باره آنها سخن گفت. میخواستم جلسه سخنرانی من که بیادبود او برپا شده بار دیگر به جذابیت شخصیت او تخصیص داده شود.

عصری که ما در آن زندگی مینمائیم، از بعضی جهات پراز تلذذ و ناکامی هاست، اما در مجموع، بزرگ و با عظمت و شادی انگیز میباشد در آینده، زندگی بشریت هراندازه درخشان و باشکوه باشد باز فکر میکنم نوهها و نتیجه های ما، رشک فراوان خواهند برد که ما، در سالهای قرن بیستم زندگی کرده ایم. این يك دوران نا گفته، يك عصر تغییر کامل است، و میوه آن و در عین حال نیروی محرک آن، همانگونه که گاهی در تاریخ روی میدهد، لنین یعنی تجسم این عصر شگفت انگیز بوده است. يك شخصیت دیگر، شخصیتی مسحور کننده در قله رفیع جهانی بشریت جای گرفته است. اگر از من بپرسید آیا لنین معایبی هم داشته است، در پاسخ خواهم گفت که نمیدانم، یادم نمی آید، که در تمامت زندگی سیاسی او، در رفتار او با رفقایش، در زندگی خصوصی او، در نظریه های او خطائی پیدا کنم، من در هیچ مورد و هیچگاه، کاری که مستحق سرزنش باشد بخاطر نمیآورم، نه، چیزی وجود ندارد: لنین مردی بود فعال و مثبت، اعجوبه ای بود سرشار از زندگی، حتی امروز که در تالارستوندار خانه سندیکاها در میان تابوت خویش آرمیده و مردم اندوهگین برای ستایش او از مقابلش میگذرند، زنده تر از تمام آنهایی است که در این شهر، در این کشور سکونت دارند و نفس می کشند.

## توضیحات مربوط به فصل : لنین، دانشمند و نویسنده سیاسی

«لئون چارسکی» ، این سخنرانی را در ۲۴ ژانویه ۱۹۲۴ در دانشگاه مسکو، در یک گردهمایی کارکنان علوم که بیاد لنین برقرار شده بود ایراد کرد و همین متن در همان سال به صورت جزوه انتشار یافت .

۱- لنین ملاحظات خویش را درباره کتاب «بوخارین» بنام «اقتصاد دوران گذار» ، در مقابل این جمله : «بهمین دلیل است که ورشکستگی سرمایه داری جهانی در سیستم های اقتصاد ضعیف ملی و سازمان سرمایه - داری کشوری کمتر رشد یافته ، آغاز میگردد.» نوشته است : «این درست نیست ، در سیستم های بطور متوسط ضعیف ...» . بی تردید ، ما بدون یک سرمایه داری مشخص ، نمیتوانیم بجایی برسیم . (آثار لنین جلد ۱۱ صفحه ۳۹۷)

۲- فکر «لونا چارسکی» متوجه مقالات و سخنرانیهای پایان سال ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ میباشد: «گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، ۲۷ مارس در یازدهمین کنگره حزب، «۵ سال پس از انقلاب روسیه چشم اندازه های انقلاب جهانی» که به کنگره چهارم بین الملل کمونیست ارائه شد ، «سخنرانیهای ایراد شده در اجلاس شورای مسکو» ۲۰ نوامبر ۱۹۲۲ ، نامه به کنگره ، درباره انقلاب ما، چگونه باید تشکیلات کارگری و دهقانی را تجدید سازمان کرد؟ لنین در این آثار مسائل اصولی ساختار سوسیالیسم ، سیاست خارجی کشور شوراها ، نهضت کارگری و کمونیستی جهانی را دنبال میکند .

۳- اندیشه «لونا چارسکی» متوجه دومین تز کارل مارکس، تزهائی در مورد «فویرباخ» میگردد: «فلسفه های گوناگون تاکنون آنها را مورد تفسیر قرار داده اند ، اما حالا باید آن را تغییر داد.» (کارل مارکس و فردریک انگلس، منتخبات آثار در ۳ مجلد، جلد اول، انتشارات پروگرس

مسکو ۱۹۷۴ صفحه ۹ .)

۴- لنین پنج نامه از دوردست نوشته است چهار نامه را هنگام اقامتش در زوریخ، سوئیس؛ نامه پنجم را يك روز قبل از عزیمت به روسیه از «برن»، این نامه‌ها از اهمیت فراوانی برخوردارند زیرا متضمن آزمون کلیه مسائل مربوط به طبقه کارگری و همه کارگران روسیه پس از انقلاب فوریه میشدند، میان این نامه‌ها، مسائلی درباره نیروی محرکه انقلاب خصلت و سستگیری آن، قدرت حکومت، جنگ و صلح، موضع حکومت موقتی بورژوا، شوراها بمثابة شکل نوین سازمان سیاسی کارگران، مرحله گذار دموکراتیک بورژوازی به مرحله سوسیالیست انقلاب وجود دارد .

نامه‌های مزبور، پایه‌های يك برنامه ریزی و تاکتیکی قرار گرفت و لنین در بازگشت به روسیه برای فراهم کردن زمینه انقلاب دنبال کرد و آثار دیگری مانند «تزه‌های آوریل» و «نامه‌هایی در باره تاکتیک» به وجود آورد .

(۲)

«زمانی فراخواهد رسید که دوستان»  
«نزدیک ولادیمیر ایلیچ خواهند»  
«گفت لنین در روابط خصوصی»  
«چگونه مردی بود.»

(۱- لوناچارسکی)

## (بار دیگر در ژنو)

### خوانندگان جوان !

مسلماً شما هنوز نمیدانید خاطرات یعنی چه . البته منظورم این نیست بگویم که شما آنچه دیروز گذشته یا آنچه در کودکی برایتان روی داده از خاطر محو کرده اید . اما باید ده سال سپری شود تا فهمید که خاطره گذشته چیست .

این احساس بعد از گذشت زمان طولانی ، ده یا بیست سال . بروز میکند ، شما به شهری باز میگردید که در آنجا شاهد رویدادهای بزرگی بوده اید ، انگار در وجدانتان پدیده‌ای کاملاً کنجکاوانه پدیدار میگردد . ممکن است وضع و موقع شما کاملاً رضایت بخش باشد ، امکان دارد افسوس گذشته را نخورید و آن را بهتر از حال ندانید . اما با باوصف براین ، ناگهان درحالی که از کوچه‌ها ، میدانهای شهری که تاحدی آنها را فراموش کرده اید عبور می‌کنید ، هنگامی که این شهر با همه واقعیتهای در مقابل شما زنده میشود ، احساس میکنید غربه‌ای به شما وارد شده است ، در کنار آنهایی که راه میروند و تغییر مکان میدهند ، غایبان دوباره زنده میشوند - شاید هم آنها در این دنیا نباشند - گذشته ، در صحنه واقعیتهای کنونی جان می‌گیرد و قلبشان را میفشارد .

این یادگاری‌ها همواره با یک احساس شیرین و تلخ همراهند . انگار که انسان خود را خیلی جوان تر می‌بیند ، با یک احساس واقعیتهای تقریباً کامل با تجارب یک گذشته دور دست زندگی میکند که با زندگی کنونی منطبق است .

این گذشته ناگهان جان می‌گیرد و بنظر شما دلپسند و آشنا مینماید و مانند دوستی است که از سفر طولانی بازگشته ، سفری که نزدیک بود در آن جان بسپارد و همه او را به دست فراموشی سپرده بودند . با

اینحال، يك چنین خاطره همیشه اندکی تلخ است، نه فقط برای اینکه انسان پیر شده بلکه ما هیت زمان را درمی یابد و گذشت سریع آن را احساس میکند .

در چنین لحظاتی ، مرك و زندگی در هم می پیچند و رشته قرمز و سیاهی را درست می کنند که قلبتان را می فشارد .

ما که با چند نفر از دوستان در ژنو زندگی کردیم برایمان این امر حائز اهمیت فراوان بود .

اولین ملاقاتم با «ولادیمیر ایلیچ» در پاریس صورت گرفت (۱) ولی روابط ما در آنجا بسیار عادی بود، در ژنو بود که باهم، دست در دست هم ، با رئیس نابغه مان کار کردیم . در آنجا ، در حضور من بود که لنین خطوط اختلافات بین بلشویکها و منشویکها را روشن کرد، در آنجا بود که با وضوح هرچه تمامتر، طرح چهره سیاست پرولتری، انقلابی و مارکسیستی ما را ترسیم نمود.

اگر پیش از آن من يك فرد سوسیال دموکرات چپ نما، يك منشویک بودم، زیرا در تبعید من خودم را چنین می پنداشتم، (۲) میتوانم بگویم در ژنو بود یاد گرفتم چگونه برای حزب کار کنم و در جهتی که حزب میخواست ، بیندیشم . (۳)

بهمین دلیل سالهای (۱۹۰۴ و ۱۹۰۵) در این شهر کسل کننده خورده بورژوازی، در وجدانم اثر سوزانی بجای گذاشتند. بهمین سبب وقتی خودم را دوباره در این شهر یافتم ، خاطرات در مغزم شروع به چرخیدن کردند .

در «پلن پاله» Plain Palais ، میدان وسیع باطاقهای کمانی شکل که نزدیک مدخل شهر قرار داشت يك جشن همگانی، با آهنگهای «فوکستروت» امریکائی و مسابقات اسبدوانی و سیرک در کمال شکوه و شادی برقرار بود.

اولین باری که با وصول نامه «ولادیمیر ایلیچ» به ژنو آمدم تا جزء هیأت نویسندگان روزنامه «وپریود» (به پیش) Vperiod آغاز بکار کنم (۴) يك چنین جشنی در آنجا برقرار بود. اولین جلسه هیأت تحریریه ما، اگر اشتباه نکنم، همان شب ورودم به ژنو تشکیل شد.

«نادژدا کنستانتی نوا، Nadejda Konstantionvna» با اینکه مسن تر از سایر اعضا گروه نزدیک به لنین نبود ، نقش مادر را در حزب ایفاء میکرد. او همیشه آرام ، خویشتن نگهدار بود، همه چیز

را میدانست، مراقب همه بود، در لحظه مناسب همه رازهنمائی میکرد و با دقت هر چیز رازیر نظر میگرفت.

بعد از نخستین یا شاید دومین نشست، «اولمینسکی» Olminski که همراه من از اتاق کوچکی که در آنجا مقالاتمان را به لنین میدادیم، خارج میشد با شادی فراوان گفت: «بنظرم میرسد که ما همیشه با تفاهم با هم کار خواهیم کرد. من خیلی راضی هستم که میان ما آدم خود خواهی وجود ندارد.» «ولادیمیر ایلیچ» مرد بسیار خوبی است میدانند چگونه ما را راهنمائی کند، جاه طلب نیست.

در حقیقت، کار ما، همواره در تفاهم کامل انجام میگرفت. در ژنو، تعداد بلشویکها اندک بود، ما گروه کوچکی را تشکیل میدادیم و از هر طرف زیر فشار مهاجران و دانشجویانی که اکثراً زیر پرچم منشویکها یا سوسیال دموکراتهای انقلابی بودند، قرار داشتیم ما غذای خودمان را در یک کانتین کوچک که بوسیله همسر - «لپشینسکی» (۵) Lepenchiiski اداره میشد صرف میکردیم. این زن و شوهر خیلی به لنین نزدیک بودند.

در آنجا شطرنج بازی میکردیم، به کاریکاتورهای جالبی که وسیله «لپشینسکی» بامهارت نقاشی میشد نگاه میکردیم، با هم به گفت و گو می نشستیم، یاد می گرفتیم چگونه بهم احترام بگذاریم و چطور. همدیگر را دوست داشته باشیم. گاهی، جلسات کم و بیش وسیع بلشویکها در آنجا برقرار میشد. بعد از پایان کار هیأت تحریریه یا بعد از برگزاری آن جلسات، اغلب اوقات همراه «ولادیمیر ایلیچ» برای گردش بیرون میرفتیم و در طول رودخانه «آرو» Arve قدم میزدیم.

کانتین «لپشینسکی» در انتهای پل این رودخانه قرار داشت. گاهی در ساحل رودخانه راه میرفتیم، گاهی هم از پل گذشته و در جاده‌ای که میان بیسه زارها و تپه‌ها فرو میرفت قدم میزدیم. این دقایق برایم بسیار عزیز بود. «ولادیمیر ایلیچ» غالباً در این گردشها صمیمی‌تر از سایر مواقع بود.

---

\*المینسکی، میخائیل ستیانویچ، (۱۹۳۳ - ۱۸۶۲)، یکی از قدیمی‌ترین اعضاء فعال جنبش انقلابی، نویسنده سیاسی و تاریخی بود. در سال ۱۹۰۴ به سویس مهاجرت و با لنین در روزنامه‌های بلشویکی همکاری و فعالیت داشت. بعد از انقلاب اکتبر، در اداره مملکت پست‌های مهمی را احراز کرد و در انجمن بلشویکهای قدیمی ست‌ریاست راداشت.



عادتاً وی اجازه نمیداد نزدیکانش در احساسات شخصی او دخالت کنند. قبل از همه چیز، این يك سیاست بود، آمیخته با شور و هیجان، شوق و دلباختگی. او با اعمال این سیاست مرکزیتی برای زندگی، برای همه آنهائی که به او نزدیک میشدند، به وجود میآورد.

«ولادیمیر ایلیچ» دوست نداشت از شخصیت‌ها صحبت کند، بالقاب و عناوین با مردم حرف بزند و در خاطراتش غرق شود. او به آینه نزدیک، به ضربه‌ای که بایستی وارد سازد به سازمان تدافعی که بایستی تشکیل دهد، به ارتباط‌هایی که بایستی برقرار کند می‌اندیشید. اما در این گردش و گپ، گاهی «ولادیمیر ایلیچ» جوانب و جهات نزدیک مسأله را مورد توجه قرار میداد. بایک اندوه و تلخکامی ولی بی‌تردید با محبت از «مارتف» Martov \* که بر اثر يك سیاست آشتی‌ناپذیر از حزب کناره گرفته بود سخن بمیان می‌آورد. با سخنان زیبا و درست از «پلخانوف» Plekhanov که به هوش و قریحه او احترامی فوق‌العاده می‌گذاشت یاد میکرد، نیمرخ سیاسی و انسانی «دان» Dan را با حرفهای خنده‌دار و در کمال ظرافت ترسیم مینمود. از روندهای گوناگون ترویج و تعمیم روزنامه نگاری سخن میگفت.

اما وقتی بحث و گفت‌وگو به مسائل عمومی میکشید، «ولادیمیر ایلیچ» در کمالات آراستگی و غنا از آنها حرف میزد، در اساس و پایه ماتریالیسم بحث میکرد و کوشش داشت مقوله‌ها و آهنگهای گسترش انقلاب را در کشورهای گوناگون پیش بینی کند. اطمینان دارم که اگر من آدم زرنگی بودم و در بازگشت از این گردشها، بلافاصله آنچه را که از این نابغه انقلاب شنیده بودم یادداشت میکردم، امروزه میتوانستم، به شما خوانندگان جوان کتاب بسیار جالبی عرضه کنم. اما مثل خلیج‌های دیگر، دیر به این فکر افتادم. آدم وقتی در کنار يك چنین مرد بزرگی زندگی میکند و همراه او به پیکار برمیخیزد، تقریباً معنای درست کلماتی را که او بر زبان میآورد درک نمیکند.

«ولادیمیر ایلیچ» در این ایام دوست نداشت در اجتماعات ظاهر شود.

---

\* مارتف، (۱۹۲۳-۱۸۷۳) با نام مستعار «تزدربوم» Tzederbaum «یولی‌اسی یوویچ» Iouli Ossipoitch یکی از رهبران منشویکها و سردبیر روزنامه‌های آنان بود.

\*\* دان‌گورویچ، (فدورایلیچ) متولد ۱۸۷۱ و درگذشت سال ۱۹۴۷ یکی از رهبران منشویک و روزنامه‌نگار.

در ژنو، تقریباً هر روز، میتینگ، مجالس بحث و گفتگو برقرار میشد. سخنرانان زیادی در میان دانشجویان وجود داشت و قانع کردن و سر و کله زدن با آنها به علت وجود حشو و زوائد فراوان در عبارت پردازیهایشان که از سطح متوسط دانشگاهی تجاوز نمیکرد آسان نبود.

«ولادیمیر ایلیچ» شرکت در این اجتماعات را اتلاف وقت میندانست. ولی مرا به حضور در این مجالس ترغیب میکرد: نظر او این بود که من برای این قبیل فعالیتهای درجه دوم شایسته هستم. قبل از ایراد سخنرانی که بعضی شان موفقیت آمیز بودند و من میتوانستم تعداد کمی از بهترین دانشجویان را به حرکت وادار کرده و به خودمان نزدیک سازم، لنین همیشه تذکرات مفیدی بمن میداد.

کمی بعد از ژانویه ۱۹۰۵ و نزدیک به انقلاب، وضع عوض شد. شرکت او در این اجتماعات زیادتیر گردید. از این زمان بیعده هر دو مان سخنرانی میکردیم و این وظیفه و تلاش را بین خود تقسیم مینمودیم. یادم می‌آید دویا سه بار مورد مؤاخذة «ولادیمیر ایلیچ» قرار گرفتم برای اینکه نتوانسته بودم به اندازه کافی هدف مورد نظر را تشریح کنم یا از زیر بار شرح موضوعی شانه خالی کرده بودم.

ژنو شهری بود کسالت آور، تیاترها بد بودند، کنسرتها، بجز در ضیافت‌های بزرگ چندان ارزشی نداشتند، عادات مردم ژنو تکراری و یکنواخت بود و به حرکات عقربه‌های ساعت‌هایشان شباهت داشت. ولی ما در شادی میزیستیم، عده‌ای از میان ما نیازهای مادی داشتند و همگی ما با سختی‌ها دست به گریبان بودیم. ما کاملاً میدانستیم آینده از ما چه انتظاری دارد. اما مجموعاً در میان مهاجران روسی، بویژه میان بلشویکها، نوعی نشاط و شادابی وجود داشت. به عقیده من، دست کم برای ما بلشویکها این زندگی باتلقین و فکر «ولادیمیر ایلیچ» ایجاد شده بود.

او همواره چابک و سرزنده بود. نیروی زندگی در او عالی بود. بادرک کامل همه خطرات، بدبختی‌های تهدید کننده، محرومیت‌ها و غیره به خوش بینی خویش که از پیش نگری مارکسیستی سرچشمه میگرفت وفادار میماند و این مدیون رفتار و رهبری اعجاب انگیز او بود. بخاطر دارم. یک شب در ژنو شادی ما به اوج رسید. ایسام پرهیز مسیحیان بود. در این هنگام از سال، دانشجویان همه کشورها، حتی سوئیسی‌های سخت گیر نیز، معمولاً سرزنده و با نشاط میشوند.

گروه بلشویکها، همراه «ولادیمیر ایلیچ» در گرداب جشن و سرور ایام پرهیز که بارقص و بی بندوباری توام بود افتاد. یادم می آید، دستها روی شانه های نفر قبلی، يك صف طویل مرکب از صدها جوان آرز خوانان و قهقهه زنان از روی پله های اطراف کلیسای بزرگ میگذشتند «ولادیمیر ایلیچ» رابطور وضوح می بینم که کاسکتش را به عقب سر انداخته و مانند کودکی بی اختیار خویشتن را تسلیم هیجانات عمومی کرده بود. می خندید و پرتو شادی در چشمان شیطنت بارش می درخشید. واکنون، تکیه کرده برجان پناه پل رودخانه «آرو» به امواج آشفته رودخانه که مانند سابق در جریان است نگاه میکنم. اندیشه و فعالیت انقلابی نیز مانند يك موج سریع و بیرحم، وقتی که به ژنو وارد شدم، پیش میرفت این امواج درپیشاپیش همه رودخانه های تاریخ به سوی اقیانوس تاریخ می شتافتند و ارمغان بزرگ خود را به آن تقدیم میکردند.

این ارمغان بسیار عظیم بود نه بخاطر اینکه ژنو خود را همانند يك مرکز انقلاب استثنائی بداند، زیرا مهاجرت بیگانگان، بطور کلی، فقط در آن يك نقش درجه دومی داشت، بلکه در آن زمان، ژنو جایی بود اولاً مناسب برای تاسیس روزنامه «ایسکرا» Iskra، ثانیاً درخور مجلاتی که بارهبری بزرگترین تنوریسین و منتقد حزب، بعد از «ایسکرا» انتشار پیدا کردند.

(۱۹۲۷)

## توضیحات لازم در مورد فصل : (بار دیگر در ژنو)

مقاله «بار دیگر در ژنو» وسیله «لوناچارسکی»، هنگام اقامتش در ژنو، در نوامبر و دسامبر سال ۱۹۲۷، روز قبل از تشکیل چهارمین اجلاس کمیسیون تدارکاتی کنفرانس «اجتماع ملت‌ها درباره خلع سلاح» نوشته شد. متن این مقاله برای اولین بار در تاریخ ۱۳ دسامبر، در روزنامه «کومسومولسکایا» شماره ۲۸۴ درج شد.

۱- لنین بتدریج در پاریس، زوریخ و برن، در فاصله ۱۹ تا ۲۵ نوامبر. (۲ تا ۸ دسامبر) ۱۹۰۴ اقامت‌گزید و گزارش‌هایی درباره موقعیت حزب تنظیم کرد.

لوناچارسکی» در ۱۹ نوامبر (۲ دسامبر) بالنین ملاقات کرد.

۲- «لوناچارسکی» از سوی دولت «ولوگدا» تبعید شد و این تبعید از ۲ فوریه ۱۹۰۲ تا ۱۵ مه ۱۹۰۴ به طول انجامید.

۳- «لوناچارسکی» از دسامبر ۱۹۰۴ تا اواسط ۱۹۰۵ در ژنو اقامت داشت

۴- «وپریود Vperiod (به پیش) یکی از مجلات هفتگی بلشویکی بود که مخفیانه چاپ میشد، از ۲۲ دسامبر ۱۹۰۴ (۴ ژانویه ۱۹۰۵) تا ۵ مه (۱۸) انتشارش ادامه یافت. ۱۸ شماره از آن انتشار پیدا کرد. لنین رئیس مستقیم اداره کننده این مجله بود. طبق تصویب سومین کنگره P. O. S. D. R. (۱۲ - ۲۷ آوریل)، (۲۵ آوریل - ۱۰ مه ۱۹۰۵) روزنامه «پرولتاریا» به عنوان ارگان مرکزی حزب جای آن را گرفت

«وپریود» بیش از ۶۰ مقاله لنین را انتشار داد.  
۵- «لپشینسکی» Lepenchinski ، پانته لمیون نیکلایویچ، در  
جنبش انقلابی روسیه نقش فعالی داشت . بعد از انقلاب اکتبر همراه  
«لوناچارسکی» در کمیسیاریای خلقی آموزش عمومی به کار پرداخت  
و به مدیریت موزه تاریخ و سپس موزه انقلاب منصوب شد .

## (چند خاطره از لنین)

چیزی بهتر از رویدادهای ۹ ژانویه\* نمیتوانست قطع رابطه بین بلشویکها و منشویکها را برملا سازد. کاملاً میدانستیم که در روسیه آرامش وجود نداشت، موج آبهای بهاری بزرگتر میشد، این یا آن واقعه امکان داشت اتفاق بیفتد، اما رویدادهای ژانویه حتی ما را انقلابی ترین جناح سوسیال دموکرات را غافلگیر کرد.

همه مهاجران به جوش و خروش افتادند. همه قلبها از خشم مالا مال شدند ولی در همان حال، چشم اندازهای آینده با روشنی بیشتری ترسیم گردید قبل از همه چیز مطمئناً خود «ولادیمیر ایلیچ» از آن نتیجه گیری کرد. فکر تیزبین او با تحلیل مارکسیستی، بما اجازه داد از همان روزهای نخست، حتی از همان ساعات اول، کیفیت رویدادها را درک کنیم. تحت رهبری او، فهمیدیم که نه فقط برای پرولتاریای پترزبورک بلکه برای سرتاسر روسیه مبارزه با سلطنت مستبدانه آغاز شده است، نه بصورت گروهها و دسته‌های کارگری بلکه در شکل گسترده توده‌ای.

«ولادیمیر ایلیچ» باشور و هیجان توجه نداشت و توصیه میکرد که بایستی علیه دستگاه تزار همان سلاحی را به کار برد که سربازان بدستور دولت در مقابل عرضحال کارگران به کار گرفته و بروی آنان آتش گشوده بودند.

منشویکها بلافاصله شروع کردند به تخطئه و سیاه کردن بلشویکها، شایعات گوناگونی درباره این عمل «بلانکیستی» و «ژاکوبینیستی» و

---

\* نهم ژانویه روزی بود که به تظاهرات آرام چند هزار کارگر که به جایگاه زمستانی تزار یعنی کاخ زمستانی او برای تقدیم عرضحال خود مبنی بر بهبود زندگی مردم آمده بودند فرمان شلیک داده شد. این وقایع به نام «یکشنبه خونین» معروف شد و موجد يك سلسله قیامها در سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ گردید که نقطه اوج آن در دسامبر سال ۱۹۰۵ در مسکو بوده است.

قیام نظامی رواج پیدا کرد. همه این گفته‌ها ، در این زمان ، در  
لحظه‌ای که تاریخ ، اولین برخوردهای قطعی بین پرولتاریا با ماشین  
دولتی را فراهم میساخت ، از جانب ما مورد تحقیر قرار گرفت .  
ما در اندیشه ضرورت پیشبرد مسأله مبارزه انقلابی مستقیم ،  
واژگون ساختن سلطنت مستبده بوسیله اعتصابهای همگانی و قیامهای  
مسلحانه بودیم: و در کنگره سوم حزب (۱) درستی این فکر به ثبوت  
رسید و روشن شد که بلشویکها ، انقلابیون واقعی به مفهوم درست  
کلمه هستند و جنگجویان نام‌آوری می‌باشند که از قیام خلقی طرفداری  
می‌کنند ، قیامی که از لحاظ فنی بایستی قبلاً آماده شده و طبیعتاً از  
حداکثر وجدان تغذیه گردد.

(۱۹۲۷)

## (۲)

بی تردید ، «ولادیمیر ایلیچ» نخستین رزمنده برای تحقق بخشیدن به هدفهای ما بود ، در امر فراهم ساختن تدارکات سیاسی ، ظرفیت عمل ، مهارت در کار «ژورنالیسم» ، میزان کاری که انجام میداد و نتایجی که از آن حاصل میشد نیز شرکت مؤثر داشت .

از نظر سیاسی دائماً در جوشش و غلیان بود . کوشش داشت ، تکیه گاهی پیدا کند . با شتاب فراوان تازه واردان روسیه را جست و جو میکرد و با علاقه زیاد خود را به آنها میرسانید . یک خبر کوچک ، از مجموع آنچه که در مملکت میگذشت ، برایش تکیه گاهی میشد تا آن را بطور قابل ملاحظه ای تعمیم و بلافاصله معنای آن را برای ما توضیح دهد . ما با کمال دقت رویدادهای روسیه را دنبال میکردیم . روزنامه ها را میان خود تقسیم کرده بودیم ولی «ولادیمیر ایلیچ» همه آنها را به اضافه آنچه که به او تخصیص داده شده بود مورد مطالعه قرار میداد . هم-چنین مطبوعات اروپائی و روزنامه های متعلق به منشویکها را نیز میخواندیم . در جستجوی یافتن مطالبی بودیم که لنین در انتظارش بود و خط مشی منشویکها را بخوبی درمی یافت .

غالب اوقات مقاله ها پیشاپیش مورد بحث قرار میگرفتند . این امر در مورد مقالاتی هم که لنین در روزنامه های مامینوشت صادق بود . غالباً پیشنهادهای ما را درباره بعضی مطالب جویا میشد . ما پیشنهادهای خودمان را مطرح میکردیم و او نیز پیشنهادش را ارائه میداد . هر عنوان ، هر مطلب ، به اختصار مورد بحث قرار میگرفت ، کسی که مطلبی را برای یک مقاله پیشنهاد میکرد ، اصلی ترین ترها را می شکافت و موقعیت های بنیادی را مطرح مینمود . دیگران نظرات مخالف خود را عنوان و مورد گفتگو قرار میدادند . «ولادیمیر ایلیچ» نیز چنین میکرد . مذاکرات ، دائماً دنبال میشد . در یک موقع معین میگفت : حالا بروید و مقاله را بنویسید .



مقاله‌ای که نوشته میشد قبلاً و بطور گروهی مورد مذاکره قرار نمیگرفت بلکه قبل از چاپ در باره‌اش بحث و گفتگو میشد. این امر امکان داشت زیرا روزنامه ارگان ما، هفته نامه بود؛ مطالب آن زیاد نبودند و میشد همه آنها را با دقت مورد مطالعه قرار داد. گاهی اتفاق میافتاد که در مطالعه ثانوی، مقاله کاملاً دست کاری و اصلاح شود. اغلب اوقات مقاله‌ای که بوسیله «ارلوسکی» Orlovski یا «المینسکی» نوشته میشد توسط لنین پایان پیدا میکرد. او مقاله را تعدیل مینمود، بعضی قسمت‌ها را حذف میکرد، تغییر میداد، عبارتهای دراز را حک و اصلاح مینمود، بطوریکه سر دبیر هنگام چاپ مجدد آن نمیدانست مقاله را چه کسی نوشته است.

درواقع لنین روشی داشت که با اسلوب نگارش «ارلوسکی» یا «سالتی کوف شچدرین» Saltykov Chtchedrine متفاوت بود، با این حال از آثار و قرائن موجود در مقاله استنباط میشد که وسیله لنین نوشته شده است. کلمات ویژه او، عبارت پردازیمهای صادقانه اش، تکرار ویژه جملات، چرخش يك موضوع شناخته شده در تمام وجوه آن برای اینکه محتوای آن را در فکر ما یا در فکر خواننده رسوخ دهد به آسانی شناخته میشد.

کار ما، گروهی انجام میگرفت. «ولادیمیر ایلیچ» مقاله این یا آن نویسنده را مدنظر قرار میداد: اینجا یا آنجا جمله‌ای میافزود. نتیجه را تعدیل میکرد. او بنویسنده پیشنهاد میکرد که خودش این تغییرات یا اصلاحات را انجام بدهد و اتفاق میافتاد که نویسنده مقاله براساس تذکرات لنین، آن را تعدیل میکرد، ولی اغلب اوقات، این تصحیح آخرین در محیطی انجام میگرفت که «ولادیمیر ایلیچ» هر نیمساعت به آنجا سر میزد و میپرسید: بسیار خوب این رونوشت را بمن میدهید یا نه؟، و چون وقت تکافو نمیکرد لنین خودش به کار میپرداخت. بسیار تند و فاصله‌دار مینوشت، اما نوشته او کاملاً خوانا بود او رونوشت‌ها را باخود میبرد و بلافاصله همه را تصحیح میکرد. اگر دیر میشد و مطالعه همگانی آنها مقدور نمیکردند، ما به او اطمینان داشتیم و مقاله‌ها را بعد از اظهار

---

\* ارلوسکی، نام مستعار «وروسکی واتسلاوویچ» بود (۱۹۲۳ - ۱۸۷۱) او يك انقلابی حرفه‌ای، دیپلمات معروف شوروی، روزنامه‌نگار و منتقد ادبی بود. در روزنامه «ایسکرا» - ویربود - پرولتاریا و سایر انتشارات بلشویکی همکاری فعالانه داشت از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ سفیر مختار روسیه شوروی در کشورهای اسکاندیناوی و ایتالیا بوده است.

نظر لنین به صفحه بند میدادیم.

گاهی هم اتفاق میافتاد که مقاله های «ولادیمیر ایلیچ» احتیاج به دستکاری داشته باشند. در این مورد لنین بهیچوجه وضع و حالت يك رئیس را بخود نمیگرفت. ما ریاست او را پذیرفته بودیم زیرا زودتر از دیگران می فهمید، يك فکر را بهتر از دیگران می شکافت، عبارات رساتر و محکمتری می یافت، سریعتر از دیگران کار میکرد، و همه این خصایص ممتاز روزنامه نگاری، بی تردید او را در مقام اول قرار میداد، اما او از خود پسندی بدور بود، هرگز رنجیده خاطر نمیشد و هیچگاه خودستائی نمیکرد باکمال فروتنی به تذکرات «المینسکی» که یادآور میشد این یا آن جمله از نقطه نظر دستوری و ترکیب زبان درست نیست و حتی گاهی از لحاظ سیاسی با استحکام کافی تشریح نشده گوش فرامیداد. اغلب اوقات، خودش جملات را تعدیل میکرد، عبارات زنده تری پیدا مینمود و هنگامی که به او میگفتند يك عبارت و یا جمله مناسبی را پیدا کرده اند با لذت خاصی آن را می پذیرفت.

هنگامی که من در ایتالیا بودم، رویدادهای انقلابی و اعتصاب بزرگی پدیدار شدند (۳) و (۴). «ولادیمیر ایلیچ» مرا مجبور میساخت که بیماری خودم را فراموش کرده و به «پترزبورگ» (۵) بروم. بعد از اعلام مشروطه (۶) از پترزبورگ که خودش به آنجا آمده بود تلگراف کرد و همانگونه که میدانید، در آنجا در رأس سازمان بلشویکها قرار گرفت و مدیریت روزنامه «نواثیاژیزن» Novaia Giza نیز به عهده او گذاشته شد (۷): لنین مرا برای همکاری در این روزنامه احضار کرده بود.

شروع کردیم به سازماندهی جلسات هیئات نویسندگان و در آنجا مقالات را مورد بحث و تبدل نظر قرار میدادیم: این يك روزنامه هفتگی بود که مطالب زیادی برای آن فرستاده میشد و بررسی همه این نوشته ها امکان نداشت، چندبار «ولادیمیر ایلیچ» نزد ما اعتراف کرد: از خود میپرسم که داشتن يك روزنامه بسیار خوب است و نمیتوان بطور کامل همه آن را در يك روز مورد مطالعه قرار داد و حتی مرور آنها نیز دشوار است، هر گوشه و کنار آن را نمیشود رسیدگی کرد يك روزنامه کوچکتر و مورد استفاده کارگران بهتر است..... ولی علاقه «ولادیمیر ایلیچ» برای روزنامه ای که طبق عادت بتواند آن را در دست بگیرد، هر سطر آن را بسنجد، احساس کند، هر چیزی را سر جایش بگذارد، ممکن نشد زیرا فوراً پلیس، هفته نامه «نواثیاژیزن» را ممنوع

اعلام کرد و مادست به انتشار روزنامه‌های دیگری با قطع کوچک زدیم (۸). هنگامی که روزنامه‌های کوچکتری را انتشار دادیم، وضع تغییر یافته بود. روزنامه «نوائیازین» از زمانهای پیشین یعنی وقتی که کم و بیش آزادی مطبوعات حکمفرما بود، بارعایت همهٔ جهات و جوانب، انتشار می‌یافت. اکنون همه چیز خراب شده بود. این بعد از قیام مسلحانه دسامبر در مسکو بود و ما مورد تهدید يك واکنش شدید قرار داشتیم. در این دوره، روزنامه‌های کوچکی انتشار میدادیم و همه تلاش ما این بود که از مواضع خود علیه منشویسم دفاع نمائیم. «ولادیمیر ایلیچ» با استواری و استحکام، همه چیز را زیر نظر قرار میداد و هر سطری را بررسی میکرد. ما در آن موقع به کارهای مهمتر از مقاله نویسی مشغول بودیم و تصمیمات حزب را روبراه میکردیم. موقیت به گونه‌ای بود که همه چیز را می‌بایستی سبک و سنگین کرد.

از یکسو، بایستی احتیاط میکردیم که از عبارت‌بندیها، دفاع از مواضع رادیکالیسم رمانتیسیم مواضعی که هدفشان جلوگیری از اقدام مستقیم انقلابی بود پرهیز نمائیم، از سوی دیگر، مواظب باشیم که در خط «لیکیداسیونالیسم» Liquidationalism «که منشویسم انتخاب کرده بود نیفتیم. خطی که لنین ارائه میداد، حد وسط یعنی در حقیقت خط انقلابی بود که ما را از لغزیدن به این یا آن طرف مصون میداشت. انقلابهایی که ما در جریان مذاکراتمان با منشویکها، درست قبل از برپائی کنگره «استکهلم»<sup>(۹)</sup> یاد ر حین تشکیل و یا بعد از آن کنگره، هنگامی که در حزب کمونیست نفاق و جدائی بوجود آمد روبراه کردیم، حائز اهمیت فراوان بودند. \*\*

این تصمیمات طبق روش مخصوص «ولادیمیر ایلیچ» تدارک شده بود. و کلمه به کلمه حاصل کار گروهی بود. ما در گروه دوازده یا چهارده نفری دور هم جمع میشدیم. «ولادیمیر ایلیچ» می‌گفت:

---

\* «لیکیداسیونالیسم» جریانی بود اپورتونیستی که در حزب سوسیال دموکرات انقلابی، بعد از شکست قیام ۱۹۰۷ - ۱۹۰۵ به وجود آمده بود. گردانندگان این جریان، لزوم فعالیت مخفی حزب سوسیال دموکرات روسیه را نفی مینمودند و خواهان فعالیت علنی و قانونی آن بودند. و این فکا در شرایط واکنش ضدانقلابی نفی مبارزات طبقه کارگر فعال روسیه بوده است.

\*\* به صفحه ۱۰۰ مراجعه شود.

«فلان تصمیم را مورد بحث و عمل قرار دهیم.» او خود نقشه‌اش را بیان میکرد، پیشنهاد مینمود آنرا تقسیم بندی کنیم، يك ایده کلی مطرح میساخت و ما بصورت دسته جمعی آنرا مینوشتیم. «ولادیمیر» یا شخصی دیگر، نخستین فورمول را ارائه میداد و ما هرکلمه آنرا مورد بحث قرار میدادیم تا آنرا به بهترین صورت ممکن درآوریم، وقتی این فورمول موفقیت آمیز بنظر می آمد، «ولادیمیر ایلیچ» آنرا مورد انتقاد قرار میداد: آیا این عبارت شایعه پرانگیز نخواهد بود؟ آیا ابهام به وجود نخواهد آورد؟... سعی می کردیم فورمولهای صحیح تری پیدا کنیم و هنگامی که یکی از ما آنرا می یافت لنین می گفت: «این فورمول را میشود بکار برد». فورمول انتخاب و نوشته میشد. همین روش تا پایان ادامه می یافت، بعد هیأت نویسندگان آنرا باز میخواند و فوراً می نوشت. و در واقع نمیشد گفت که این یا آن کلمه، این یا آن عبارت نوشته کیست. هر کدام از ما، فورمولی را که به فکرش میرسید بیان میکرد.

بطور کلی باید بگویم که «ولادیمیر ایلیچ» بهمه همکارانش آزادی میداد تا آنچه را که به ذهنشان میرسید بیان کنند. حتی در انتخاب موضوع نیز آنها را آزاد میگذاشت.

اما در مورد مسائل سیاسی، وضع چنین نبود. بمحض اینکه فکر میکرد که داریم از خطوط اصلی سیاست فاصله میگیریم، آدمی میشد آشتی ناپذیر و هیچگونه حکمیت و مصالحه رانمی پذیرفت.

رفقا، باید بگویم، هر چند این امر، بدون تردید به روشهای نویسندگی او ارتباط پیدا نمیکرد و به روشهای کلی مدیریت سیاسی او که بسیار علاقمند بود بستگی داشت معذالک موردی پیش می آمد که بعضی از امور سیاسی را به کسی می سپرد تا به اتفاق در ترسیم محوزهای اساسی سیاست اقدام کنند. بسیاری از خلاصه این طرحها در اختیارم بود که متأسفانه در جریان نقل و انتقالها از بین رفت. مسلماً آنچه که برایم باقی ماند به آرشیوهای مخصوص تحویل دادم.

اکثراً اتفاق می افتاکه «ولادیمیر ایلیچ» مداد قرمز یا مداد آبی را برمیداشت و روی يك برگ کاغذ چندین موضوع را مینوشت، بعد میگفت: «میتوانید اینها را طی يك گزارش بسط بدهید، موافقید یا نه؟» در جواب او گفته میشد: خوب، این موضوع را مدنظر قرار خواهیم داد، همانطور که توصیه کردی صحبت خواهیم کرد. این جریان هنگام کنفرانسها و کنگرهها اتفاق می افتاد. بهمین جهت، رفقا و همکارانش

اغلب گزارشهایی را مطرح میکردند که مدارك و دلایل آنها بوسیله لنین  
تهیه شده بود .

این يك موضوع جالبی است که ذکر میکنم ، ماموارد زیادی می یافتیم  
که اصولا بالنین ارتباطی پیدا نمیکردند ولی مهر این نابغه بزرگ در  
پای آن دیده میشود ، اثر ذکاوت و لیاقت او در همه موضوعات انسانی  
بچشم میخورد .

(۱۹۳۱)

### (۳)

هر بار که از من خواسته میشود که خاطراتم را دربارهٔ لنین بگویم، نمیتوانم خودم را ببخشم که چرا دفتر خاطراتم را حفظ نکردم تا کمکی به حافظه‌ام کند (زیرا در آن زمان نگهباشتن این قبیل یادداشتها خالی از خطر نبود). بسیاری از این مذاکرات شخصی، فوق‌العاده جالب است، همهٔ گردهمایی‌ها و کارهای گروهی که طی آنها میتوانستم لنین را از نزدیک ببینم، رویدادهائی که ما کم و بیش بازیگران آنها محسوب میشدیم، هر آنچه که بمن اجازه میداد ناظر کیفیت اجرای مأموریت تاریخی لنین باشم، همهٔ اینها در حافظه‌ام اثر ضعیفی بجای گذاشته که من حتی گاهی نمیتوانم زمان آنها را بخاطر بیاورم.

کوشش خواهم کرد مهمترین آنها را که در حافظه‌ام باقی مانده بطور مختصر به خوانندگانم عرضه کنم، وقایع سال ۱۹۰۵ که لنین در آنها شرکت داشت و من، نه از خلال کتابها بلکه باچشمها و گوشه‌هایم شاهد آنها بوده‌ام.

«ولادیمیر ایلیچ» زندگی پر جوش و خروش و هیجان‌انگیزی را میگذرانید زیرا «پترزبورگ» و مسکو و بسیاری از شهرهای دیگر شهرستانها در چنگال يك زندگی سخت، میان دگرگونیهای انقلابی و عکس‌العملی که از آنها ناشی میشد گرفتار بودند. کوچه‌های این شهرها، اغلب اوقات از خون پوشیده شده بود و شعله حریق‌های فراوان که بوسیله شورشهای ضدیهودی «صد سیاه» که از طرف مقامات دولتی دامن زده میشد (۱۰). خیابانها را روشن میکرد، دربارهٔ سرنوشت «ارتش منچوری» که دولت سعی داشت آنرا درهم بکوبد زیرا میترسید که این طغیان و تمرد به عصیانهای دهقانی و انقلاب کارگری که امواجشان روز بروز وسعت بیشتری پیدا میکرد اضافه شود.

نفوذی که لنین با کمک جناح بلشویک حزب سوسیال دموکرات اعمال میکرد مسلماً بسیار عظیم بود. این نفوذ با انعکاس در روزنامه‌هایی

که قانونی و علنی بودند تقویت میشد. با اینحال باید توجه داشت که در این زمان، طبقه کارگر به رغم وجود شورای «پترزبورگ» و سایر شوراهای شهرستانها بطورکامل سازمان یافته نبودند. همچنین، دستگاههای حزب نیز هنوز آسیب پذیر بودند. بهمین جهت، رویدادها تا حدود زیادی بخودی خود مسیر خود را طی میکردند و باید گفته شود که فراهم آوردن و تدارك دیدن انقلاب اکتبر این چنین نبوده است....

باز باید فقدان وحدت در حزب سوسیال دموکرات را نیز که یکدست بود به این عوامل اضافه کرد.

با وصف براین، اوضاع سریعاً تحول می یافت. بارهالنین بما خاطر نشان ساخت که انقلاب دستخوش بزرگترین خطر قرار دارد.

در آن موقع، لنین برای مشارکت توده های دهقانان دهات و سرپازان ارتش، بویژه «ارتش منچوری» را که اندک اندک رو به کاهش میگذاشت اهمیت فراوانی قائل بود.

با اینحال مشاهده شورشمهای دهقانی و توجه به خصیصه آن، شکست عملیات قهرمانی قیامهای مسلحانه «سوابورگ» Sveaborg و «سباستوپول» Sebastopol<sup>(۱۱)</sup> به لنین و حزب کمونیست کاملاً روشن ساخت که این متحد هنوز به اندازه کافی تشکیل پیدا نکرده است. اما این امر، یکدقیقه هم بلشویکها را به تعدیل خط مشی برای اتحاد بین کارگران و دهقانان به منظور تحقق بخشیدن به مسئله روز: یعنی **دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان** وادار نکرد.

بلشویکها با اکثریت آرا (مارتف - مارتی نف - دان) اوضاع را در اوج دید اپورتوتیستی پذیرفتند. سعی کردند شوراهای طبقه کارگران را بطور ساده به صورت یک ارتش یاری دهنده در خدمت بورژوازی درآورند و طبق نظر آنها این تاریخ بود که بورژوازی را به قدرت فرامیخواند. بر اثر این مشاجرات و اختلاف نظرها بود که دولت خود را به اندازه کافی نیرومند احساس کرد که در تاریخ ۱۶ دسامبر نخستین شورای «پترزبورگ» را بازداشت کند.

این اقدام، همه و از جمله لنین را سخت برآشفته. اضطراب عمیق و سخنان دردآلود او را هنوز در خاطر دارم. لنین در این هنگام، بسان ناخدائی بود که در عرشه کشتی و در بحبوحه طوفان قرار گرفته باشد.

میدانیم که قیام دسامبر که مورد عدم تأیید بسیاری از سوسیال دموکراتها مانند (پلخانوف) قرار گرفته بود، برعکس مورد تأیید



بلشویکها و رهبرشان بود. لنین آنرا کاملاً موجه و طبیعی میدانست زیرا این قیام در مقابل تهاجم دولت، عملی بود که به جنبش مردمی، شکل عالی‌تری میداد. این روزهای تاریک و اندوه‌بار را درست بخاطر دارم. اخبار بموقع از مسکو بما نمیرسید. اوضاع روشن نبود. لنین هر سطر خبر را که بما میرسید و یا هر کلمه از گزارش رفقا را که از آنجا می‌آمد با حرص و ولع می‌شنید.

هنوز هم این احساس را دارم که سازمان بلشویکها در «پترزبورگ»، همه امکانات خود را برای کمک رساندن به قیام مسکو، مثلاً قطع ارتباط بین پترزبورگ و مسکو بکار برده بود. این اقدام در آنموقع بسیار ارزش داشت.

من در زمرهٔ اعضاء گروههای بلشویک که وظیفه داشتند با تمام قوا از اعتصاب کارگران خط آهن «نیکلاوسکایا» Nikolaevskaia حمایت کرده و لاقط خطوط آهن را ویران سازند نبودم. در این خطوط آشفته‌گی‌های زیادی به وجود آمد و راه یکسره ویران شد، اما نیروهای ما، مسلماً کافی نبود. هنگ «سیمونفسکی» Semionovski به مسکو گسیل شد و عملیات شجاعانه کارگران «کراسنایا پرسنیا» Krasnaia presnia را سرکوب کرد.

اگرما در «پترزبورگ» نیروهای سازمان دهندهٔ بیشتری داشتیم، اگر پرولتاریا نفوذ بیشتری میداشت، امکان میرفت با استفاده از شرایط مساعد در مسیر وقایعی که چندین روز بصورت جنگ در خیابانهای مسکو جریان داشت دخالت مؤثری کنیم.

در این موقعیت، دگرگونیهای بزرگی بوجود آمد و در طرز فکر منشویکها نیز تغییراتی پیدا شد.

بهر حال، همگی قبول کردیم که انقلاب در معرض تهدید جدی قرار گرفته است.

بعد از ممنوعیت انتشار روزنامه «نوائیایزن» و «ناچالو» Natchlo (۱۲) کوشیدیم روزنامه دیگری بنام «سورنی گولوس» Severny Goloss (۱۳) براه بیندازیم. برای حصول توافق، مباحثات زیادی بین بلشویکها و منشویکها در گرفت.

در آن هنگام بود که من فرصت یافتم، در این مرحله از توسعه حزب. لنین را بسان يك فرد مسلط و ماهر در امور تاکتیکی و فرماندهی پیکارهای داخلی حزب مورد مطالعه قرار دهم.



من اکثراً ریاست این جلسات را بعهده داشتم ولی تقریباً لنین بود که همیشه خط‌مشی ما را تعیین میکرد. فقط - هر از گاهی، ایراد بعضی از نطق‌ها و تذکرات را به‌شخص دیگری واگذار مینمود. اصولاً او بود که مبارزه علیه منشویکها را بعهده داشت، مبارزه‌ای که هدف اصلی آن، وادار ساختن منشویکها به‌اتخاذ یک موضع واقعاً انقلابی و اجرای حداقل ولی بسیار مهم تصمیماتی که گرفته میشد.

در جریان این گردهماییها، ما بیک نتیجه‌روشنی دست یافتیم. تنها مصالح و عناصر یک توافق تهیه‌شد. سپس این عناصر در طی کنفرانسهای متعدد مورد بحث قرار گرفت: کنفرانس‌های بلشویکها در «تامرفور» Tammerfors منعقد شد و کنفرانسهای منشویکها نمیدانم در

کجا....

نتیجه را میدانیم که منجر به تشکیل یک کمیته مرکزی مشترک هیأت تحریریه ارگان مرکزی شد.

تقریباً بلافاصله بعد از آن، شکست قیام دسامبر، وضع سیاسی را تعدیل کرد. در پادی امر، مرکز بلشویکها (لنین در درجه اول) پیروزی دولت را در مسکو یک امر قطعی نمیدانست تا تاکتیک انقلابی و اصولی حزب پرولتاریا را تعدیل کند. برعکس، نقطه نظر لنین این بود که بایستی خط‌مشی حزب براساس مسلح شدن باشد. اگر اشتباه نکنم، در جزیره «واسیلوسکی» Vassilevski که جلسه بزرگ بلشویکی حزب برپا شد، لنین در این جلسه برای نخستین بار، در سخنرانی خویش لزوم ایجاد یک جنگ چریکی و پارتیزانی را علیه دولت خاطر نشان ساخت و این اقدام را بمنزله جنگهای پشت جبهه به‌شمار آورد که در پیکارهای آینده مانند پلی به‌کار خواهد رفت. این سخنرانی تأثیر عمیقی بر همه گذاشت....

متعاقباً، لحظاتی فرا رسید که کارگران و انقلابیهای قدیمی که از ضرورت عقب‌نشینی ناراحت بودند به دو قسمت تقسیم شدند، نیمی از آنها طرفدار تاکتیک اخیر که مورد حمایت لنین قرار داشت بودند و نیمی دیگر را هواخواهان جریان جدید که هدفش حفظ کامل موقعیت غیرقانونی حزب، حفظ نیروها، استفاده از کلیه راههای قانونی به‌منظور حفظ آزادیهای باقیمانده از مجلس «دوما» Douma و غیره تشکیل میدادند. منشویکها تأسف می‌خورند که چرا تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، ایمان خود را نسبت به‌امکان بوجود آمدن انقلاب از دست داده بودند. در میان

آنها لکه‌های کثیف رنگهای خیانت که بعد جناح «تصفیه» را بوجود آوردند مشاهده میشود.

اما، بی‌حاصل ماندن مذاکرات در رابطه با يك تفاهم و سازش، خصیصه‌ای که هنوز در روندهای حزب ما پنهان بود از یکسو، و میان منشویکها از سوی دیگر، جریان داشت. در گفتگوهائی که اشاره کردم، تلاشهایی بمنظور وحدت حزب دنبال شد.

کنگره چهارم (کنگره وحدت) حزب در این چهارچوب قرار ندارد، زیرا از لحاظ زمان خارج از سال ۱۹۰۵ میباشد، اما کار انتخاباتی که از نظر کیفیت، وجوه مشترک زیادی بانوع کارما در سال ۱۹۰۵ داشت گذاری بود به‌سوی برپائی این کنگره.

من در فعالیت‌های انتخاباتی، اکثر اوقات همراه لینین بودم. ما به‌اتفاق یکدیگر در بیش از ده فقره اجلاس شرکت داشتیم. اغلب اوقات، من موضع خودمان را که از پیش مشخص شده بود مطرح میکردم. ما با سرسختی تمام علیه منشویکها مبارزه مینمودیم. با این توجه که کنگره می‌بایستی نقش ایجاد وحدت را به‌عهده داشته باشد، همه درک میکردند که حزب متحد شده براساس تعداد آراء بایستی این یا آن موضع را انتخاب کند.

ملاحظه میکنید که مبارزه تا چه اندازه دشوار بود. هر رأی اضافی در پترزبورگ که بعداً بایستی نام «لنینگراد» بخود بگیرد، اهمیت فراوان داشت. همه‌جا این مبارزه برقرار بود.

امروز نیز با ستایش فراوان از این پیکارهای داغ انقلابی یاد میکنیم. حتی این احساس مشترک که موج انقلاب داشت فروکش میکرد، سعادت انتخاب يك تاکتیک واقعاً مارکسیستی و واقعاً انقلابی را از خاطره ما نمیزدود. (۱۹۳۰)

## توضیحات مربوط به فصل: چند خاطره از لنین

تحت عنوان بالا سه مقاله از خاطرات لنین به چاپ رسیده است: «نهم ژانویه و مهاجرت لنین»، «لنین سردبیر روزنامه»، «چند خاطره از لنین در سال ۱۹۰۵».

۱- سوئین کنگره "P. O. S. D. R." از ۱۲ تا ۲۷ آوریل (۲۵ آوریل - ۱۰ مه) ۱۹۰۵ در لندن برپا شد. این کنگره از طرف بلشویکها و زیر نظر لنین تشکیل گردید. منشویکها از شرکت در این کنگره خودداری کردند و از اعضاء خویش خواستند تا در کنفرانس ژنو حضور بهم رسانند. دستور جلسه عبارت بود از بحث و اظهار نظر درباره عمده ترین مسائل انقلاب در روسیه، قیامهای مسلحانه، حکومت موقت انقلابی، موضع گیری درباره جنبش دهقانی.

- «لوناچارسکی» در ۱۳ مارس ۱۹۳۱، کنفرانسی تحت عنوان «لنین سردبیر روزنامه» در جریان چارچوب مارکسیسم، تشکیل داد. در سال ۱۹۶۰، خلاصه ای از این کنفرانس در کتاب «لنین، روزنامه نگار و سردبیر» به چاپ رسید. تندنویسی اصلی این کنفرانس در آرشیوهای انستیتو «مارکسیسم - لنینیسم» وجود دارد.

۳- مربوط است به اعتصاب سیاسی عمومی اکتبر سال ۱۹۰۵ در روسیه که پرولتاریا برای نخستین بار در تاریخ جهان، سازمان سیاسی پرولتاریائی توده ای، شوراها و نمایندگان کارگران را به وجود آورد.

۴- «لوناچارسکی» در تابستان ۱۹۰۵، سویس را به مقصد ایتالیا (ویارگیو - فلورانس) ترک کرد.

۵- لنین در بازگشت از مهاجرت وارد پترزبورگ شد. در تاریخ

۸ (۲۱) نوامبر ۱۹۰۵

۶- مربوط است به اعلامیه تزار درباره «تکمیل و اصلاح رژیم

مملکت». نیکلای دوم، نگران و هراسان از افزایش نیروهای انقلابی، در ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن اجازه «آزادیهای مدنی» و تشکیل يك مجلس قانونگزاری (دوما) را داد.

۷- «نوائیا ژیزن» یعنی زندگی جدید، اولین روزنامه قانونی بلشویکها بود. از ۲۷ اکتبر (۹ نوامبر) تا ۳ (۱۶) دسامبر ۱۹۰۵ در پترزبورگ بطور روزانه انتشار یافت. شاعر معروف «ن- مینسکی» N. Minski نماینده جریان سمبولیستی در حال انحطاط به عنوان سردبیر؛ و «آندریوا» به عنوان ادیتور در این روزنامه کار میکردند؛ گورکی نیز شرکت فعالانه‌ای در این روزنامه داشت و کمکهای مالی فراوانی به آن کرد. هنگامی که لنین از مهاجرت خارج به پترزبورگ بازگشت، روزنامه مزبور بلافاصله تحت نظر او قرار گرفت. با این ترتیب روزنامه «نوائیا ژیزن»، ارگان مرکزی P. O. S. D. R شد. چهارده مقاله از لنین در آن انتشار پیدا کرد. همکاران و هم‌قلمان دیگر این روزنامه عبارت بودند از: «م. المینسکی»، «و. وروفسکی»، «ا. لوناچارسکی» و «و. بونچ بروئیویچ».

۸- بجای روزنامه «نوائیا ژیزن» که از طرف حکومت تزاری ممنوع‌الانتشار شده بود، بلشویکها دست به انتشار يك روزنامه قانونی دیگری زدند که تحت عنوانین: «ولنا»، «وپریود» و «اکو» منتشر شد. در ژوئیه سال ۱۹۰۶ این روزنامه نیز از طرف دولت مستبد ممنوع اعلام گردید.

۹- چهارمین کنگره «کنگره‌های وحدت» P. O. S. D. R از تاریخ ۱۰ تا ۲۵ آوریل (۲۳-۸ مه) ۱۹۰۶ در استکهلم برپا شد.

\* \* \*

مقاله «چندخاطره درباره لنین» به سال ۱۹۰۵ برای نخستین بار در شماره‌های ۲ و ۳ «پرولتارسکایا رولوتسیا» انتشار یافت.

۱۰- مربوط است به گروههای روسی که در جنگ روس و ژاپن در سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۵ شرکت داشتند. در مقاله «روزهای خونین مسکو» در ۲۷ سپتامبر (۱۰ اکتبر) ۱۹۰۵ لنین چنین نوشت: «براساس اطلاعات بدست آمده، ارتش منچوری از يك روحیه انقلابی برخوردار است و دولت میترسد آنها را به میهن‌شان بازگرداند، زیرا باشورشها و قیامهای شدیدی مواجه خواهد شد (آثار لنین، جلد ۹ صفحه ۳۵۲)

۱۱- سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ شاهد يك موج آشفته‌گی‌های دهقانی